

اشارات دانشگاه تهران

۵۵۴

کتاب

الْمُعْجَزَاتُ فِي مُعَايِيرِ أَشْجَارِ الْعَجَمِ

تأليف:

شمس الدین محمد بن قلیس الرار

در اوایل قرن هفتم هجری

بتصحیح علامه فقید سعید مرحوم

محمد بن عبد الوهاب قزوینی

بامقابلہ بائشش نسخہ خطی قدیمی و تصحیح

مدرس رضوی

استاد دانشگاه

بسمه تعالی

مقدمه مصحح

یکی از نفایس و نوادر کتب ادبیّه زبان پارسی که در اوایل قرن هفتم هجری تألیف شده و از حسن اتفاق از طوفان عالم گیر و آتش جهان سوز فتنه مغول سالم مانده و بدست ما رسیده است این کتاب حاضر یعنی **کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم** است تألیف فاضل محقق علامه شمس الدین محمد بن قیس الرازی که اینک بحسن اهتمام و مساعی جناب مستطاب علامه تحریر مستشرق شهر استاد اجل ادوارد برون مدّ ظلّه العالی معلّم السنّه شرقیّه در دارالفنون کمبریج از ممالک انگلستان و بتصحیح ابن ضعیف و بنفقه « اوقاف کتب »^۱ احیا شده بحلیه طبع آراسته گردید و در محلّ دسترس خاص و خام واقع گشت

این کتاب نفیس مشتمل است بر سه فنّ از فنون ادب : علم عروض ، و علم قوافی و علم نقد الشعر ، و بجزأت میتوان ادّعاء نمود که از ابتدای تدوین علوم بزبان پارسی بعد از اسلام در عهد سامانیّه تا کنون که هزار و سیصد و اند سال از هجرت میگذرد هیچ کتابی مطلقاً و بدون استثناء بدین کمال و تحقیق و تنقیح و جامعیت و اشباع در این فنون ثلاثه بزبان پارسی تألیف نشده با اگر هم شده بدست ما نرسیده است .

۱- مقصود مقدمه مصحح طبع اول علامه سعید فقید مرحوم میرزا محمدخان قزوینی

اعلی الله مقامه است .

یہا : ۱۰۰۰ ریالی

ابن ابراهیم القایینی^۱ المعروف ببرزجمهر از شعراء سلطان محمود غزنوی و پسرش سلطان مسعود که مصنف (در صفحه ۱۸۱) او را از جمله عروضیان عجم می‌شمرد و ترجمه حال او در تمتة الیتیمه^۲ ثعالبی^۳ و لباب الالباب عوفی^۴ مسطور است^۵ و چون ابوالحسن علی البهرامی^۶ الترخسی از شعراء غزنوئه صاحب تألیفات عدیده در علم عروض و قافیه چون کتاب غایة العروضین (یا غایة العروضین) که شمس قیس در تألیف این کتاب طاهراً آنرا در دست داشته و در فصل بحور مستحدثة عجم (صفحه ۱۸۹) يك فقره از آن نقل می‌کند و نظامی عروضی در چهار مقاله آنرا از جمله کتبی می‌شمرد که مطالعه آن بر هر شاعری لازم و متحتم است^۷ و کتاب کنز القافیه در معرفت قوافی که نیز نظامی عروضی از مؤلفات او می‌شمرد^۸ و کتاب خجسته نامه در علم عروض که عوفی در لباب الالباب بدو نسبت میدهد^۹ و چون ابو عبدالله فوشی (ص: قرشی) که مصنف نقلاً عن البهرامی الترخسی گوید که واضع دائرة منعمکسه از دوائر ثلثه که عروضیان عجم اختراع نمودمانند اوست^{۱۰} و چون امام حسن قطان از فحول ائمة خراسان و معاصر رشید وطواط^{۱۱} که واضع دو شجرة

-
- ۱- تمتة الیتیمه ذیلی است که ثعالبی خود بر یتیمه الدهر نوشته و يك نسخه ممتازی از آن در کتابخانه ملی پاریس محفوظ است بدین علامت Arabe 3308 و ترجمه حال بزرجمهر قایینی در ورق ۵۶۳ است
 - ۲- لباب الالباب ج ۱، ص ۳۲ و نیز رجوع کنید بچهار مقاله طبع قاهره ص ۲۸، ۱۳۳-۱۳۴
 - ۳- چهار مقاله طبع قاهره ص ۳۰
 - ۴- ایضاً
 - ۵- لباب الالباب طبع پرمسور برون ج ۲ ص ۵۶
 - ۶- رجوع کنید بصفحه ۱۸۹
 - ۷- رشید وطواط را با این امام حسن قطان مراسلات و مکاتباتی است و از آنها معلوم می‌شود که حسن قطان رشید وطواط را متهم نموده بوده که در حین فتح مرو بدست عساکر اتیز خوارزمشاه در سنه ۵۳۶ رشید وطواط که در ملازمت اتیز بوده کتب او را بغارت برده است، تمام این مکاتبات در مجموعه رسائل رشید وطواط که يك نسخه از آن در کتابخانه ملی پاریس بعلامت Arabe 4434 محفوظ است مندرجست و یکی از آنها در تاریخ جهانگشای جوینی نیز مسطور است (نسخه کتابخانه ملی پاریسی Suppl. Persan 205, f. 64).

شک نیست که فضلالی ایران را قبل از این کتاب در فتون نقد الشعر و عروض و قوافی تألیفات بسیار بوده است چنانکه جسته جسته نام بعضی از آنها در پاره از کتب ادبیّه یافت میشود. چون ابوالحسن علی بن جولوغ السجری الفرخی المتوفی سنه ۷۲۹ شاعر معروف معاصر سلطان محمود غزنوی و پسرش سلطان مسعود مؤلف کتاب ترجمان البلاغه در علم شعر و صنایع بدیعیّه آن که دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعراء و حاجی خلیفه در کشف الظنون بدر نسبت داده اند و دولتشاه يك فقره نیز از آن نقل نموده است^۱ و محتمل است که کتاب ترجمان البلاغه که رشید وطواط در مقدمه حدائق الشعر بدان اشارت میکند بدون ذکر نام مصنف مراد همین کتاب قرخی باشد، و چون ابومحمد عبدالله بن محمد الرشیدی السمرقندی شاعر معروف معاصر سلطان ملکشاه سلجوقی مؤلف کتاب زینت نامه در علم شعر که نور الدین محمد عوفی در تذکرة الالباب و حاجی خلیفه بدر نسبت می دهند^۲ و چون احمد بن محمد المنشوری السمرقندی از شعراء سلطان محمود غزنوی^۳ که در صنعت تلون از صنایع افطیّه شعریّه مختصری ساخته و خورشیدی آنرا شرح کرده و نام آنرا کنز الغرائب نهاده و رشید وطواط در تألیف حدائق الشعر ظاهر آنرا بدست داشته است^۴ و چون امام علامه رشید الدین ابوبکر محمد بن محمد ابن عبدالجلیل الکاتب العنری البلیخی المعروف بالوطواط المتوفی سنه ۵۷۸ صاحب کتاب معروف حدائق السحر فی دقایق الشعر یکی از شاهکارهای کتب ادبیّه پارسی که تا قیامت نام مؤلف خود را مخلد نموده است، و چون امیر ابو منصور قسیم

۱- تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی طبع پرفور ادوارد برون ص ۵۷/۹

۲- لباب الالباب طبع پرفور برون ج ۲ ص ۱۷۶ و کشف الظنون باب القاء.

۳- لباب الالباب ج ۲ ص ۴۴ و چهارمقاله نظامی و کشف الظنون باب الزاء.

۴- حدائق الشعر طبع طهران در صنعت «تلون» عروضی طبع قاهره ص ۲۸.

از تحقیق و عاری از تدقیق فقط کتاب معتنی بد مهتمی که مقارن عصر مصنف تألیف شده و بواسطه اهمیت و قدمت آن نمی توانیم آنرا تحت التکوت بگذرانیم کتاب مرغوب معیار الاشعار است در علم عروض و قوافی که در سنه ۹۴۹ تألیف شده و مصنف آن معلوم نیست^۱ و مفتی محمد سعدالله مراد آبادی^۲ این کتاب را شرح نفیس متمیزی نموده موسوم بمیزان الافکار فی شرح معیار الاشعار و آنرا در سنه ۱۲۸۲ در لکهنو از بلاد هندوستان طبع نموده و الحق داد فضل و تحقیق در این شرح داده است^۳ وی تألیف این کتاب را بمخواجده نصیر الدین طوسی معروف متوفی در سنه ۶۷۲ نسبت داده است ولی معلوم نیست از روی چه مأخذی^۴.

از ترجمه حیات و شرح حال مصنف این کتاب شمس الدین محمد بن قیس رازی در هیچ يك از کتب تاریخ و تذکره اطلاعی بدست نیامد ولی بعضی معلومات از تصانیف این کتاب و مخصوصاً از دیباجه آن التماس گردید و خلاصه آن از قرار ذیل است :

اولاً مصنف از اهل زی بوده در دیباجه کتاب گوید^۵ «سلسله حب الوطن در جنبانید و داعیه مقام ری که فقط رأس و مقطع سره بود در باطن ظاهر گردانید» دیگر آنکه مدت های طویل در ماوراءالنهر و خراسان و خوارزم

۱- معیار الاشعار در چندین سال قبل در تهران در مطبعه حجری بطبع رسیده است و درست بخاطرندارم در چه سنه ۲- از جناب مستر الس (Mr A.G. Ellis) نایب رئیس شعبه شرفی از کتابخانه بریتش میوزیم تحقیقی از حال این شخص نمودم این است ترجمه جوابی که بپنده مرقوم داشته اند :

مفتی محمد سعدالله مراد آبادی از اجله علمای هندوستان در سنه ۱۲۱۹ در مراد آباد از بلاد هند متولد گردید و در سنه ۱۲۷۳ بمنصب قضاء صوبه رامپور نائل آمد و در سنه ۱۲۹۴ وفات یافت ترجمه حال او در کتاب تذکره علماء هند تألیف مولوی رحمن علی صاحب که در سنه ۱۳۱۲ در لکهنو طبع رسیده مسطور است

۳- رجوع کنید بفهرست نسخ فارسیه بریتش میوزیم تألیف ربو. ص ۲۵۵. ۴- صفحه ۵

اخرم و اخربست برای تسهیل استخراج اوزان بیست و چهار گانه رباعی و او را مختصری بوده در علم عروض که مصنف در این کتاب دو شجره مذکوره را از آن نقل می کند^۱ و غیر این جماعت از فضلاء و ائمه که اسماء ایشان و مؤلفات ایشان بما نرسیده است ، و لیکن از سوء اتفاق این کتب مانند اکثر آثار نفیسه صنادید عجم بواسطه نواثر انقلابات و تسوالی قتل و غارت اُمم و حشیّه بر ممالک ایران بکلی از میان رفته است و جز از کتاب حدائق السحر رشید و طواط که فی الحقیقه بقیّه سلف و یادگار خلف است از کتب مذکوره اثری و نشانی در میان نیست .

از مقایسه کتاب حدائق السحر با این کتاب معلوم میشود که آن یکی از مآخذ و مصادر عمده شمس قیس بوده است در تألیف قسمت دوم این کتاب و بسیاری از مطالب و شواهد شعریه آن عیناً منقول از حدائق السحر است (بدون تصریح بنقل) و هر چند حدائق السحر را بر المعجم فضل تقدّم بل تقدّم فضل ثابت و نمایانست لکن ثانی را بر اول از چند راه مزیت و رجحانست ، یکی آنکه المعجم بر جمیع فنون ثلثه شعریه یعنی عروض و قوافی و نقد الشعر محتوی است و حدائق السحر مشتمل است بر فن اخیر فقط ، دیگر اختصار و ایجاز حدائق السحر و اشاع کافی و بسط وافی المعجم ، دیگر آنکه رشید و طواط در استشهاد بابیات غالباً بریک یا دو بیت که فقط عین محلّ شاهد و مالا بدمنه مورد بحث است اقتصار کرده و شمس قیس غالباً قصاید طویل و قطعات و غزلیات کامل بتمامها ایراد نموده است و این مسئله با ملاحظه اینکه بدبختانه غالب اشعار شعراء متقدمین و متوسطین ما بلکه خود نام شعرا نیز بکلی از میان رفته است در منتهی درجه اهمیت است کما لایخفی .

اما مؤلفاتی که بعد از این کتاب الی حال درین فنون ثلاثه نوشته شده بخصوص آنچه در علم عروض تألیف کرده اند هیچکدام قابل ذکر و محل اعتنا نیست و غالباً موجزات و مختصراتی است لایسمن و لایغنی من جوع خشك و کسالت انگیز خالی

از لشکر مغول شکست خورده و بسبب آنکه مغول سلطان را نشناخته‌اند او زنده‌جان بدر برده است مصنف نیز در رکاب سلطان بوده و مسودات کتاب المعجم بیا سایر کتب نفیسه که همیشه همراه او بوده در این حمله بکلی ضایع و تلف شده است، بعد از گسیخته شدن شیرازه امور خوارزمشاهیان مصنف در حدود سنه ۶۲۳^۱ از عراق بفارس مهاجرت کرد و بخدمت انا بك سعد بن زنگی بن مودود از اتابکان سلغری فارس که از سنه ۵۹۹ - ۶۲۸ در مملکت فارس و مضافات حاکمرانی نمود پیوست، انا بك سعد حرمت او را منظور داشته وی را در غایت احترام و اکرام پذیرفت و پس از اندک زمانی از جمله حجاب و ندامت‌های خاص خویشش گردانید چنانکه خود گوید^۲ «من بنده را در حریم حمایت خویش جای داد و با اکرام و اعزاز محفوظ فرمود و بناخت و تشریف گرانمایه مخصوص کرد و بمحلی مرموق و مکانی مغبوط بنشاند و در مدتی نزدیک با نقصان حالت و قصور مراسم خدمت از مقربان حضرت خویش گردانید و مرتبت خواص حجاب رسانید شرف محرمیت مجالس استیضاس مبذول داشت و تشریف حریفی نكسه و کاس ارزانی فرمود» و تا مدت پنج سال^۳ یعنی تا آخر عمر انا بك سعد بن زنگی در کنف حمایت او بسر برد و بعد از وفات او در سنه ۶۲۸ و جلوس پسرش انا بك ابوبکر بن سعد بن زنگی^۴ مصنف همچنان در مرتبت

۱- استنباط این تاریخ بدین طریق است که مصنف خود گوید که بعد از انتقال فارس مدت پنج سال تا آخر حیات سعد بن زنگی در خدمت او بوده است و وفات سعد بن زنگی در سنه ۶۲۸ است پس سفر مصنف بفارس واضح است که در حدود سنه ۶۲۳ واقع می‌شود
 ۲- صفحه ۱۰. ۳- صفحه ۱۰.

۴- کذا می‌تاریخ گزیده احمد الله المسوفی و تاریخ جهان آرا للقاضی احمد الغفاری و همین صوابست و در شیراز نامه احمد بن ابی الخیر شیرازی وفات سعد بن زنگی و جلوس ابوبکر را در سنه ۶۲۳ می‌نویسد و آن سهواست زیرا که مصنف این کتاب بتصرف خود در صفحه ۸ تا سنه ۶۲۰ در عراق بوده و بعد از انتقال بشیراز پنج سال دیگر هم تا آخر وفات سعد بن زنگی در خدمت او بسر برده است پس وفات سعد بن زنگی لا اقل بعد از سنه ۶۲۵ می‌شود.

اقامت داشته چنانکه در سنه ۶۰۱ تا پنج شش سال بعد او را در بخارا می بینیم^۱ و در سنه ۶۱۴ بمرو^۲ و در همین سال بود که سلطان علاءالدین محمد بن تکش خوارزمشاه از خوارزم بقصد فتح ممالك عراق و تسخیر بغداد و قهر و قمع خلیفه الناصر لدین الله از خوارزم در حرکت آمد و چون آوازه خروج مغول بقصد ولایات غربی از همان اوقات در افواه منتشر بوده است مصنف نیز مانند سایر اغنیای خوارزم و خراسان و هر کس که استطاعت جلالی وطن داشته از خوارزم و خراسان هجرت نموده و در رکاب سلطان بمراق آمده است^۳ خود گوید^۴ «رایات اعلی سلطان سعید محمد بن تکش بر صوب عراق در حرکت آمد و خاطر خدمت رکابش را مستحکم گشت چه از کثرت اراجیف مختلف که در آن تاریخ بر سبیل مهمه از افواه شنوده می آمد دل بر اقامت خراسان و لاسیما در غیبت سلطان قرار نمی گرفت و تخلف بهیچ وجه مصلحت نمی نمود» و از این تاریخ بعد که بحبوه فتنه مغول و بحران آشوب و انقلاب در تمام ممالك ایران بود تا مدت هفت هشت سال مصنف در شهرهای مختلفه عراق بسر برده و اکثر اوقات از ترس جان از این شهر بآن شهر تنقل و تحوّل می نموده و قتل و غارت هولناک مغول را در چندین شهر به چشم خود مشاهده کرده و خود نیز يك دو کثرت در ری اسیر شکنگان مغول گشته و ذل استخدام ایشان کشیده^۵ و در سنه ۶۱۷ که سلطان محمد خوارزمشاه از مقابل يك دسته از لشکر مغول که در تحت حکم سبتای نوین ویمه نوین بمعاقب و اخذ او مأمور بودند شهر بشهر و دیار بدیار فرار می کرده از جمله ملازمان رکاب سلطان یکی همین مصنف بوده است و در آنوقت که در پای قلعه قرزین^۶ سلطان و حشمش

۱- صفحه ۴۵۶ ۲- صفحه ۳۰۲ ۳- صفحه ۴ ۴- قرزین

بتشدد راه مهمله قلعه حصینی بوده بین اصفهان و همدان (باقوت و سیره جلال الدین منکبرنی للنسوی ص ۱۵)

شیخ سعدی از ملازمان سعد بن ابوبکر بن سعد بن زنگی (که در سنه ۶۵۸ دوازده روز بعد از وفات پدرش وفات یافت) بوده است و تخلص «سعدی» نیز از همین نام شاهزاده مأخوذ است و کتاب گلستان را نیز بنام همو تألیف کرده است چنانکه گوید

علی الخصوص که دیباچه همایونش بنام سعد ابوبکر سعد بن زنگی است

و ظاهر آنست که مراجعت شیخ از سفرهای دور و دراز بوطن خود و استقرار وی در شیراز در اواخر سلطنت ابوبکر بن سعد بن زنگی بوده است و در همان اوقات کتاب بوستان را بنام آن پادشاه در سنه ۶۵۵ تألیف کرده است چنانکه گوید:

ز ششصد فرون بود پنجاه و پنج که پیر در تداین نام بردار گنج

و گلستان را در سال بعد یعنی در سنه ۶۵۶ چنانکه گوید:

در آن مدت که ما را وقت خوش بود ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود

و چون سلطنت ابوبکر بن سعد بن زنگی مدت سی سال یعنی از سنه ۶۲۸ الی سنه ۶۵۸ طول کشید منافاتی ندارد که شمس قیس و شیخ سعدی با وجود آنکه هر دو معاصر آن پادشاه بوده اند زمان یکدیگر را درک نکرده باشند چه شمس قیس اوائل عهد او را درک کرده بوده و شیخ سعدی اواخر آنرا والله الهادی الی الصواب،

برویم بر سر مطلب، اما تاریخ تألیف این کتاب چنانکه مصنف خود در دیباچه گوید ابتدا در شهر مرو در سنه ۶۱۴ بخواهی یکی از فضلا طرح آنرا ریخت و پس از آن بعلمت مهاجرت وی از خراسان در فتنه مغول و اختلال اوضاع او انعام کتاب در عهده تعویق افتاد و در سنه ۶۱۷ چنانکه گذشت مسودات کتاب المعجم با سایر کتب و امته او در پای قلعه قرزین در حمله مغول تلف شد و بعد از مدتی بعضی از اجزاء متفرقه آن بتوسط بعضی از دهاقین آن کوه پایه-ا بدست وی افتاد و بعد از آنکه از عراق بفارس پناهید و در ظل رعایت اتابک سعد بن زنگی

خود باقی مانده و همواره در سلك ملازمت آن پادشاه عادل مرفه الحال فارغ البال می غنوده است ، و مؤخر ترین واقعه که مصنف از سلطنت ابوبکر بن سعد در دیباچه کتاب ذکر میکند حکایت فتح بحر بن و عمان و کیش و قلعات و سایر جزایر و بنادر خلیج فارس است از کنار آب بصره تا سواحل هند بدست عساكر اتابك ابوبکر ابن سعد که بقول قاضی احمد غفاری در تاریخ جهان آرا در سنه ۶۲۸ که همان سال جلوس ابوبکر است واقع شد^۱ ولی در سایر کتب چون تاریخ گزیده و نظام الثواریخ قاضی بیضاوی و شیراز نامه احمد بن ابی الخیر شیرازی تاریخ این واقعه را ذکر نکرده اند و از قراین معلوم می شود که این فتح چندین سال بعد از جلوس ابوبکر بوده است ، و از این بعد دیگر از حال مصنف اطلاعی نداریم و نمیدانیم چند مدت دیگر در حیات بوده است .

و در این جا لازم است که اشاره بغلطی مشهور در باب تخلص شیخ سعدی شیرازی بنمائیم و آن اینست که بسیاری از تذکره نویسان که اولین ایشان دوام شاه سمرقندی است گفته اند که شیخ از مداحان اتابك سعد بن زنگی بوده و وجه تخلص او بسعدی نیز از نام همین پادشاه مأخوذ است و این امر خطای محض است چنانچه در تمام کلیات شیخ مدحی با ذکرى از سعد بن زنگی اصلاً و مطلقاً نیست ، ثانیا مصنف این کتاب چنانکه گفتیم در پنج سال آخر سلطنت سعد بن زنگی و اوایل سلطنت ابوبکر بن سعد بن زنگی در شیراز و در ملازمت دو پادشاه مذکور بسر می برده است و در این کتاب از اشعار غالب شعرای متقدمین و متأخرین و معاصرین خود مانند کمال الدین اسمعیل متوفی در ۶۳۵ استشهاد آورده است و مع هذا هیچ اشاره و ذکرى از سعدی نمی کند و اگر شیخ معاصر سعد بن زنگی بوده یعنی در عهد او در شیراز اقامت داشته این سکوت مصنف از او با آنکه هر دو بنا بر این تقدیر در يك عصر و يك شهر و در خدمت يك پادشاه بسر می بردند هیچ وجهی و محتملی نخواهد داشت و صواب قول صاحب تاریخ گزیده است که

منقسم بدو کتاب المعجم و المعرب نموده است ، و دیگر کتاب حذایق المعجم که مفتی محمد سعدالله مراد آبادی در کتاب میزان الافکار فی شرح معیار الاشعار از آن بسیار نقل می کند و غیاث الدین بن جمال الدین در فصل عروض از فرهنگ نفیس خود غیاث اللغات که در بمبئی بطبع رسیده است آنرا از جمله مأخذ خود می شمرد^۱ و احتمال قوی می رود چنانکه فاضل ریومیگوید که حذایق المعجم اختصاری باشد از کتاب المعجم فی معاییر اشعار المعجم^۲.

اما ضبط کلمه « المعجم » در نام این کتاب قدری محلّ شک و تردید واقع شده است جناب پرفسور ادوارد برون مدّ ظله و قبل از ایشان فاضل مأسوف علیه ریو این کلمه را « المعجم » بتشدید جیم بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل میخوانند

- ۱- این فصل عروض از غیاث اللغات را علیحده در طهران در سنة ۱۳۰۵ بطبع رسانیده اند ، رجوع کنید نیز بفهرست نسخ فارسیه بریتش میوزیم تألیف ریو ص ۸۱۴
 - ۲- رجوع کنید بذیل فهرست نسخ فارسیه بریتش میوزیم تألیف ریو ص ۱۲۴ و ابته (Ethé) را در فهرست نسخ فارسی کتابخانه بدلین نمره ۱۳۷۱ در تحت عنوان کتاب « صنایع العین » در صنایع بدیعه لولانا فخری بن محمد امیری هروی که در اواخر قرن دهم هجری تألیف شده است سهو غریبی دست داده است از این قرار :
- فخری در دیباچه کتاب مذکور مأخذ و مصادر خود را بدین جمله تعداد می کند
- « خواجه نصیر طوسی ، و رشید وطواط ، و وحید تبریزی ، و شرف بن محمد الرامی ، و مولانا قطب الدین علامه و شمس قیس ، [و] صاحب مفتاح ، و اخفش نحوی ، و میر عطاء الله مشهدی الخ » ابته از این عبارت چنان گمان کرده است که مقصود فخری آنست که شمس قیس مصنف کتاب مفتاح و کتاب اخفش نحوی است یعنی مفتاح و اخفش نحوی نام دو کتابست از تألیفات شمس قیس ؛ ؛ باز در کلمه مفتاح این سهو قدری مختصر است چه مفتاح از اسماء کتب است اما « اخفش نحوی » را نام یکی از مؤلفات دانستن چه عرض کنم
- و بدیهی است که مقصود از صاحب مفتاح سراج الدین ابویقوب یوسف بن علی بن محمد السکاکی المتوفی سنة ۶۲۶ صاحب کتاب معروف مفتاح العلوم است و اخفش نحوی (ابوالحسن سمید بن سعد المجاشعی المتوفی سنة ۲۱۵) هم که از اشهر مشاهیر نحاة است است و حاجت بتعرفه ندارد ، والله بعصمنا عن الزلل .

و پسرش ابوبکر از حوادث زمان بیارامید فضایل فارس از وی خواهنش اتمام تألیف کتاب را نمودند مصنف نیز در اندك مدتی کتاب را با آخر رسانید (در حدود سنه ۶۳۰) ولی چون اصل کتاب بزبان عربی و بغایت مطوّل و موضوع آن مطلق عروض و قوافی بود چه در اشعار عرب و چه در اشعار پارسی و آنچه متعلق بزبان پارسی بود شواهد و امثله آنرا نیز از اشعار پارسی آورده بود جمعی از ادبای فارس بر مصنف اعتراض نمودند که عروض و قوافی دو زبان را در سلك يك تألیف کشیدن و در کتاب عربی اشعار پارسی با شهاد آوردن علاوه بر آنکه غریب و خارج از معتاد است فائده منظومه از کتاب کما ینبغی بعمل نخواهد آمد چه آنکه از زبان عربی بهره ندارند از فهم اصل کتاب محروم خواهند ماند و از طرف دیگر تازی زبانان را شواهد و اشعار پارسی بکلی بی فائده خواهد بود از این رو از مصنف خواهنش کردند که از آن کتاب مطوّل آنچه راجع بزبان پارسی و متعلق باشعارداری است انتخاب نموده آنرا در سلك تألیفی علیحده منتظم سازد مصنف نیز اعتراضات ایشان را وارد دیده استدعای ایشان را پذیرفت و کتاب را دو قسمت نمود آنچه بزبان پارسی راجع بود در کتابی مستقل که همین کتاب حاضر است تلخیص نموده آنرا بکتاب المعجم فی معاییر اشعار المعجم موسوم نمود و (ظاهراً) آنچه متعلق بزبان عربی و اشعار تازی بود نیز در کتابی جداگانه جمع نموده آنرا بکتاب المعرب فی معاییر اشعار العرب مستی ساخت.^۱

علاوه بر این دو کتاب مصنف را تألیفات دیگر نیز بوده است از جمله کتاب الكافی فی العروضین والقوافی^۲ که احتمال قوی می رود چنانکه از لفظ عروضین بصیغه تثنیه استنباط می شود که همان کتاب مطوّل بوده است که در عروض و قوافی دو زبان پارسی و عربی تألیف نموده بوده و بعد آنرا

۱- رجوع کنید بصفحة ۲۷۳، ۲۱۷ که مصنف دو مرتبه نام این کتاب را می برد.

۲- رجوع کنید بصفحة ۱۷۵.

معناهما واحدٌ وهو الابانةُ يقالُ أعرب عنه لسانه و عَرَّبَ اى اَبانَ و اُفصح و يقال عَرَّبْتُ له الكلامَ تعريباً و أعربتُ له اعراباً اذا بَيَّنَّته له حتّى لا يَكُون فيه حُضْرمة ،
انتهی باختصار ،

نسخ این کتاب - این کتاب مرغوب با این جلالت قدر و عظم شأن گویا از همان عهد مصنف الی حال که قریب هفتصد سال است در نظر عاقبة فضلا و ادبا مجهول بوده و احدی ذکرى و نقلی از آن در هیچ موضعی ننموده و حتّی حاجی خلیفه در کشف الظنون که اسماء بسیاری از کتب را ذکر می کند بدون اینکه خود آنها را دیده باشد اصلاً اسمی هم از این کتاب نبرده است این است که نسخ آن بقدری نادر و کمیاب است که الان گویا بیش از سه نسخه از آن در تمام کتابخانههای معروف که فهرست آنها طبع شده است موجود نیست و محتمل است که در کتابخانههای ممالک شرقی از قبیل ایران و عثمانی و ترکستان و هندوستان که فهرست آنها راهنوز کسی طبع ننموده باز نسخه یا نسخی دیگر از آن موجود باشد ولی بالفعل بیش از سه نسخه سراغ نداریم و هی هذه :

اول ، نسخه محفوظه در موزه بریطانیّه در لندن^۱ که نسخه قدیم (بدون تاریخ) و در غایت صحّت و ضبط است وای از اول آن قریب پنج شش ورق ناقص است و این نسخه ، نسخه اساس و بنای طبع این کتاب بر آنست ،

دوم ، نسخه کتابخانه شخصی مولوی خدا بخش خان صاحب از فضلالی مسلمین غیور بلند همت هندوستان و رئیس مجلس عدالت حیدر آباد دکن که صاحب

۱ - علامت این نسخه این است Or. 2811 رجوع کنید بذیل فهرست نسخ فارسیه

و میگویند بمناسبت اینکه مصنف این کتاب را از اصل زبان عربی بیارسی ترجمه نموده از این رو آنرا المعجم نام نهاده یعنی بزبان عجمی در آورده ، ولی اشکال در این است که اولاً تعجیم از باب تفعیل باین معنی یعنی ضد تعریب در لغت نیامده است ، ثانیاً این وجه تسمیه در کتاب دیگر مصنف «المعرب فی معاییر اشعار العرب» (اگر آنرا نیز بشدید از باب تفعیل خوانیم) درست نمی آید زیرا که آن کتاب اصلاً بزبان عربی نوشته شده بوده نه آنکه آنرا بزبان عربی تحویل و ترجمه کرده باشند چنانکه معنی تعریب اقتضا می کند و اگر آنرا المعرب بتخفیف خوانیم دلیلی ندارد که این را المعجم بتخفیف نخوانیم چه مقتضای معادله بین این دو تسمیه آنست که هر دو کلمه بیک طریق تلفظ شود و استشکال فاضل ریو که معجم بتخفیف بمعنی مرتب بحروف تهجی است و این کتاب نه چنانست مرفوع است با آنکه کلمه معجم باین معنی نیز اصلاً نیامده است و فقط ترکیب اضافی «حروف المعجم» بشرحی که در کتب لغت مذکور است بمعنی حروف تهجی استعمال می شود لاغیر نه آنکه اعجم یعنی از باب افعال بمعنی مرتب گردانیدن بحروف تهجی باشد و دیگر آنکه بسیاری از کتب است که نام آنها معجم بتخفیف است با آنکه مرتب بحروف تهجی نیست از جمله تاریخ معروف موسوم بکتاب المعجم فی آثار ملوک المعجم لفضل الله الحسینی القزوینی ، و بعقیده این ضعیف صواب آنست که در کلمه یعنی المعجم و المعرب در تسمیه دو کتاب مذکور بتخفیف است از باب افعال و این دو کلمه متقارب المعنی و مفهوم هر دو تقریباً یکی است چه معجم بمعنی رفع ابهام شده و از القیاس گردیده میباشد قال فی لسان العرب: أَعْجَمْتُ الْكِتَابَ أَنْتُ اسْتَعْجَلْتَهُ قَالَ ابْنُ سِيدَةَ وَهُوَ عَلَى السَّلْبِ لِأَنِّي أَفْعَلْتُ وَ إِنْ كَانَ أَصْلُهَا الْإِثْبَاتُ فَقَدْ تَجَيَّءَ لِلْسَّلْبِ كَقَوَاهُمْ اسْتَكَيْتُ زَيْدًا أَيْ زَلْتُ لَهُ عَمَّا يَشْكُوهُ ، و استمعجم علیه السلام استبهم و يقال قرأ فلان فاستمعجم علیه ما يقرؤه إذا التبس عليه فلم يتهتأ أن يمضي فيه ، انتهى باختصار ، و معرب بمعنی توضیح شده و روشن گردیده میباشد قال فی لسان العرب : قال الازهری الاعراب و التعریب

فرستادند واقعاً زبان و قلم بنده از اظهار تشکر از این علو همت و شرح صدر جناب مولوی خدا بخش قاصر است کثر الله فی الفضلاء امثاله ، باری از این نعمت غیر مترقبه کمال شرف دست داد ولی بعد از مقایسه نسخه خدا بخش با نسخه لندن ملاحظه شد که اولاً بدبختانه از دیباچه این نسخه نیز دو سه ورق ناقص است^۱ ثانیاً نسخه خدا بخش عین نسخه لندن نیست و تفاوت بسیار در زیاده و نقصان بین آن دو دیده میشود و مخصوصاً غایب شواهد شعر بد و قصاید و قطعات طویل در نسخه خدا بخش موجود نیست و گویا این نسخه اختصار مانندی باشد از نسخه لندن ولی با وجود همه اینها نسخه خدا بخش در تصحیح نصف اخیر کتاب که قسمت مطبوع و دلکش آنست بی نهایت کمک نمود بطوریکه بدون استعانت بدان تصحیح کامل این قسمت از کتاب محال بود بخصوص در چند موضع که یکی دو ورق بکلی از نسخه لندن افتاده و نیز بسیاری از کلمات و سطور بواسطه قدم عهد محو و غیر مقروء گشته است ، ولی بعد التّیّا و التّی باز دیباچه کتاب ناقص مانده بود و این معنی خاطر مارا دائماً مشوّش میداشت تا آنکه از حسن اتفاق در ماه آوریل سنه ۱۹۰۸ که طبع این کتاب در شرف اتمام بود جناب پرفسور ادوارد برون سفری چند روزه باسلامبول نمودند و در اثناء اقامت در آنجا تمام دیباچه کتاب را از روی نسخه ایاصوفیه نویسانیدند و بدین طریق دیباچه کتاب تماماً کاملاً بدست آمد و این کتاب مستطاب مانند بسی آثار نفیسه دیگر صنادید عجم بهمت مال ناپذیر جناب مستطاب علامه تحریر مستشرق شهیر استاد اجل پرفسور ادوارد براون^۲ مدّ ظله العالی معلّم السنه شرقیه در دارالفنون

۱- از صفحه ۴ سطر ۹ تا صفحه ۸ سطر ۵

۲- Edward Granville Browne M. A, M. B, M. R. C. S. L. R. C. P, F. B. A, Sir Thomas Adams, Professor of Arabic and Fellow of Pembroke College in the University of Cambridge.

کتابخانه ایست مهم در شهر برقیور^۱ مشتمل بر نسخ بسیار نادر نفیس^۲ و این نسخه در سنه ۱۱۸۳ هجری استنساخ شده است و بالنسبه صحیح و مضبوط است^۳.

سوم ، نسخه کتابخانه ایا صوفیه در اسلامبول که در سنه ۸۸۱ هجری در شهر ادرنه نوشته شده است^۴ و چون این نسخه را من خود ندیده ام درجه اعتبار و اندازه صحت و سقم آن بر من مجهول است .

و وقتی که ما در چهار سال قبل شروع بطبع کتاب نمودیم از وجود نسخه دیگری در اسلامبول با خبر بودیم ولی از وجود نسخه ثانی در کتابخانه مولوی خدا بخش هیچ اطلاع نداشتیم و بواسطه تعذر تحصیل نسخه ایا صوفیه ناچار از روی همان نسخه وحیده لندن با نقصان دیباچه اقدام بطبع کتاب نمودیم و تقریباً قسمت اول کتاب بدین طریق طبع شد تا آنکه شبی بنده در خدمت جناب پرفسور ادوارد برون مد ظله العالی در کمبریج مهمان بودم در اثنای تفتیش در فهرست کتابخانه مولوی خدا بخش چشم بنام این کتاب افتاد بی اندازه خوشحال شدم جناب پرفسور فی الحال نامه بجناب صلاح الدین خدا بخش (پسر مولوی خدا بخش خان مذکور که از اجلّه فضلا و از متخرّجین دارالفنون اکسفورد و صاحب تألیفات عدیده است) نوشته از او خواهش نمودند که زحمت کشیده تمام دیباچه کتاب را استنساخ نموده یا عکس برداشته برای ما بفرستند جناب مولوی خدا بخش غایت فتوّت و مردمی خود را ظاهر ساخته فوراً بدون تراخی و تأخیر همچنان اصل نسخه المعجم خود را برای جناب پرفسور برون

۱- املاى انگلیسی این شهر Bankipore است .

۲- رجوع کنید به فهرست کتابخانه مولوی خدا بخش خان موسوم به محبوب الالباب

فی تعریف الکتب و الکتاب طبع حیدر آباد دکن در سنه ۱۳۱۴ صفحه ۶۱۹ .

۳- نمره این نسخه در کتابخانه ایا صوفیه عدد ۴۲۷۲ .

یز

بنده می‌کاهد حق شناسی فرزندان وطن است که امروز چه در خارجه و چه در داخله
هر کجا که هستند آن وجود مقدس را ثنا خوانند و بمدایح آن ذات ملک صفات
رطب اللسان ، سعی منعم بی منت مشکور باد و عطای بخشنده بی سؤال مأجور
مدی الايام و الشهور و طول السنين و الدهور ،

محمد بن عبدالوهاب قزوینی

تحریراً فی پاریس ۲۸ محرم الحرام سنه ۱۳۲۷

مطابق ۱۹ فوریه سنه ۱۹۰۹ مسیحی

کمبریج از ممالك انگلستان مکمل و مصحح و منقح در مطبعه کاتولیکیه آباء
یسوعیین در بیروت که احسن و اطرف مطابع شرق است بزبور طبع آراسته گردید
و بار دیگر ذمت فضیلتی ایران و ادبای باری زبان رهین منت و قرین تشکر آن
آن بزرگوار گردید.

عشق سوزان این دانشمند اجل در احیای علوم و تاریخ و ادبیات ایران نه بآن حد
است که قلم این نا چیز از عهده شکر آن بر آید و ثنای منعم معظم را چنانکه
در خور است ادا نماید چه در حقیقت در تاریخ ایران نظیری برای مقایسه خدمات این وجود
سرابا جود در ترویج و احیاء علوم و ادبیات در میان نیست جز در تاریخ سلاطین
کبار مانند سلطان محمود غزنوی و سلطان سنجر سلجوقی در صورتیکه در خدمات
آن پادشاهان بزرگ باعث عمده حب وطن و غایت قصوی ترقی قلمرو حاکمرانی
خود ملحوظ بوده و فقط این شخص شخیص محترم است که وقت گرانبهای خویش
را بی هیچ روی و ریا و ملاحظه غرض شخصی وقف احیاء و اشاعه زبانی اجنبی نموده
است از خدمات علمی گذشته در این یک دو سال اخیر که دوره ظهور حکومت
حقه مشروطه در ایران اعاده الله علینا بالامن و الامان و هدم اساس آن در چند
ماه پیش بدست اعوان ظلم و عدوان و اخوان شیطان بود این بزرگوار تمام هم
و جمیع اوقات عزیز خود را صرف دفاع از حقوق مهضومه عدالت خواهان و تقویت
مطالبات مشروعه مشروطه طلبان فرموده اند و بایک تلاش و سعی فوق العاده و یک پشت کار
حیرت انگیزی که از خصایص خود آنجناب است از نشر مقالات در جراید و تألیف
رسائل و القاء خطب در محافل سیاسی انگلستان و غیر ذلک از وسائل دقیقه کوتاهی
نمینمایند تنها چیزی که در این موقع کمی از خجالت کوتاهی زبان و کندی قلم این

نویسنده این سطور هنگامی که در مشهد مقدس بکار تحصیل مشغول بود

۱- عبدالقهار بن اسحق الملقب بالشریف «المعجم» را مختصر نموده و این اختصار را میزان الاوزان و لسان القلم در شرح الفاظ عجم نام نهاده است.

۲- عطاء الله محمود الحسینی متوفی ۹۱۹ که از فضلاء مشهد و صاحب تصانیف بسیار مهم در علوم ادبیّه است در تألیفات خود مخصوصاً در کتاب بدایع الصنائع که در علم عروض و قافیه و بدیع تألیف کرده مکرّر از کتاب شمس قیس رازی که حتماً همین کتاب است نقل می نماید .

۳- شیخ محمد علی بن علی بن انقاضی محمد حامد بن محمد صابر العاروفی الحنفی التهانوی در کتاب کشف اصطلاحات الفنون که جلد اول آن در اسلامبول و تمام آن مرتبه دیگر در هند طبع شده است اصطلاحات عروض و قافیه را از کتاب حدائق المعجم شمس قیس رازی آورده است .

۴- نورالدین بن احمد بن عبدالجلیل زیارتگاهی که رساله قافیه وی تقریباً اختصار دیگری از قسمت دوم کتاب المعجم فی معایر اشعار المعجم است

۵- یکی از شاگردان جامی که نامش معلوم نشد شرح مختصری بر رساله استاد خود نورالدین عبدالرحمن جامی (متوفی ۱۸ محرم ۸۹۷) نوشته و در سه چهارموضع از شمس قیس رازی نقل میکند (نسخه شرح رساله قافیه جامی در کتابخانه مرحوم شادروان شاهزاده محمد هاشم میرزای افسر طباطبائیه ملاحظه شد).

۶- ابوالحسن حسینی فراهانی در شرحی که بر مشکلات دیوان انوری نگاشته مکرّر از حدائق المعجم شمس قیس مطالبی در کتاب خویش آورده است .

۷- شمس فطری اصفهانی در کتاب معیار جمالی (قسمت عروض آن) از شمس قیس بدون تصریح بنام کتاب نقل کرده است.

۸- غیاث الدین بن جمال الدین در فرهنگ غیاث اللغات فصلی در عروض بنام معراج المروض آورده و از حدائق المعجم شمس قیس مکرّر نام برده است.

۹- جمال الدین حسین انجو در فرهنگ جهانگیری از کتاب المعجم یا حدائق المعجم استفاده کرده و در لغت «خورنگ» از عروض محمد بن قیس یاد کرده است .

مقدمه مصحح

کتاب المعجم فی معاییر اشعار المعجم تألیف شمس الدین محمد بن قیس رازی یکی از مهمترین کتب ادبی فارسی است که در قرن هفتم هجری در علوم سه گانه (عروض، قافیه، بیع) تدوین شده، مزایا و محتمات آن بواسطه شهرتی که در این ایام پیدا کرده از تعریف و توصیف بی نیاز و مستغنی است.

کتاب مذکور ابتدا در سال ۱۹۰۹ بمعی مأسوف علیه ادوارد برون انگلیسی و نصیح علامه فقید سعید مرحوم میرزا محمد خان قزوینی طاب ثراه ۱ مقدمه و حواشی سودمند آن مرحوم در مطبعه کانونیه بیروت با طبع طریف و کاغذ ممتاز نفیس بزبور طبع آراسته گشته در شرق و غرب جهان منتشر و مشهور گردید. پس از هفتصد و اند سال که نزد فضلا و دانشمندان مجهول و بی نام و نشان بود شهرتی که در خور چنان کتابست حقا یافت و این کتاب که در واقع مرده چندین صدساله بود بواسطه طبع و نشرش زندگی جاوید آنرا مسلم گشت.

۱- مرحوم علامه قزوینی ضمن مقدمه خود بر این کتاب مرقوم داشته اند که متجاوز از هفتصد سال می گذرد این کتاب در نظر عامه فضلا و ادباء مجهول بوده و کسی ذکر و نقلی از آن ننموده است هر چند فرموده آن مرحوم تا اندازه صحیح و چنانکه درخورد و شایسته این کتاب می باشد پس از تألیف شهرتی زافته و مورد توجه دانشمندان و افاضل نگشته و کمتر نامی در مؤلفات و مصنفات قوم از آن برده شده لیکن چنانکه ذکر خواهد شد از اواخر قرن نهم عنایت و توجه بسیاری از طرف فضلا و ادباء بدان شده و جماعتی در کتب خویش از شمس قیس و کتاب المعجم یا حدائق المعجم او نقل کرده و مطالب آنرا مورد توجه قرار داده اند که اینک نام بعضی از آنان در اینجا ذکر میشود :

چگونگی ترتیب و تنظیم نسخه حاضر

نسخه چاپی اوقاف گیب را (که از روی نسخه کتابخانه بریتیش میوزیم و نسخه خدا بخش با اصلاح و حواشی علامه فقید مرحوم میرزا محمد خان قزوینی بطبع رسیده بود) در این طبع نیز اساس قرار داد و نسخه بدلها و اختلافات نسخ پنج گانه المعجم و میزان الاوزان و لسان القلم (مختصر المعجم) را در ذیل صفحات ثبت کرد و در متن اصل حتی الامکان تغییری نداد مگر آنکه کلمه و عبارتی که ظاهراً غلط می نمود و صحت و رجحان نسخ خطی بر عبارت متن آشکار بود ، و یا آنکه کلمه یا عبارتی از نسخه اصل افتاده و در سقوط آن جای شک نبود .

و مقدمه و حواشی و تعلیقات فاضلان شادروان مرحوم قزوینی را در ابتدا و ذیل صفحات همچنان ابراد کرد تا مطالعه کنندگان کتاب از نظرهای محققانه آن مرحوم بهره ور شوند و استفاده کامل برند . و حواشی آن مرحوم را از سایر حواشی بخطی که در زیر آن کشیده شده ممتاز گردانید .

و برای تکمیل کتاب باختلافات نسخ پنج گانه المعجم اکتفا نکرد و با مراجعه بنسخه مختصر المعجم و سایر کتب عروض و قافیه و بدیع کلمه یا عبارت هر نسخه را که صحیح یا سقیم تشخیص داد وجه آنرا باز نمود و برای بیم از درازی مطلب و زیاد شدن حواشی از بحث بسیار جز در چند مورد که لازم دید اجتناب ورزید و هر جا که دلیل صحیح یا نا صحیح بودن آن پیدا بود از ذکر آن خود داری کرد .

و نیز برای آنکه خوانندگان محترم در موارد لغات مشکله بمراجعه معجمات لغت نیازمند نگردند معانی اغلب لغات را از کتب معتبر : لغت مانند قاموس و ترجمه فارسی آن ، و اقرب الموارد و صحاح و منتهی الارب و فرهنگهای فارسی مانند

و شوق و رغبت و آفری بمطالعه کتب ادبیه داشت (تقریباً چهل سال قبل) بنسخه بسیار نفیس قدیمی از کتاب المعجم فی معاییر اشعار المعجم در کتابخانه آستان قدس رضوی (که در آن وقت بنام حدائق السحر مضبوط بود) برخورد و پس از مقابله با نسخه چاپ بیروت اغلاط و افتادگیهای بسیاری در نسخه مطبوعه یافت از این جهت بخیال اصلاح و تصحیح دوباره آن افتاد و پس از مطابقه با یکدیگر کلیه اختلافات آنرا ضبط و مواردی را که غلط می‌انگاشت یادداشت نمود و پس از آنکه بطهران اتفاق مسافرت افتاد نسخه دیگری از این کتاب از کتابخانه شادروان مرحوم ذکاء الملک فروغی بوسیله فاضل فقید مرحوم عباس اقبال آشیانی بدست آورد و با نسخ دیگری که از تبریز و مشهد نیز برایم فراهم گردید همه را با نسخه چاپی مقابله نموده و اختلافات آنها را یادداشت و ضبط نمود و بخیال افتاد که بطبعش اقدام نماید و این عروس نوزیور را دوباره در جلوه گاه دانشمندان و فرهنگیان در آرد.

متأسفانه وسائل چاپش چنانکه باید فراهم نگشت و این آرزو انجام نیافت از این رو اوراق و یادداشتهای جمع شده در زوایا پراکنده گشت و سالها تار فراموشی بر آن تنیده شد و پس از چندین سال بتشویق بعضی از دانشمندان و دوستان خمودکی و افسردکی که در کار تصحیح این کتاب در این بنده حاصل شده بود رفع و شوق و عشق رفته تجدید گشت و بقدر وسع و طاقت در اصلاح آن کوشید و آنرا با حواشی لازم برای چاپ حاضر ساخت.

۱۰- محمد بن سعد در کتاب تبصرة الشعراء که در علم قوافی ساخته است از شمس قیس دازی بی آنکه نام کتاب او را برد مطالبی نقل کرده است.

۱۱- محمد نجم الفنی خان در کتاب نهج الادب «المعجم فی معاییر اشعار المعجم» شمس قیس را از مأخذ خویش شمرده است.

و اگر کسی کتابهایی که در علوم سه گانه عروض و قافیه و بدیع نوشته شده تتبع نماید یقیناً بکتاب دیگری که از المعجم و یا حدائق المعجم یاد شده دست خواهد یافت.

مجلس
مجلس

مجلس
مجلس



الحمد لله المنعمون نعموت الجلال الموصوف
 بـ نعمات الكمال المنزه عزالة تيسر والموا اليتما
 عن الاشياء والاشياء والصلوة والتسليم على
 محمد بن عبد الله من الضلال وشفيع الآتذ بو عرض
 الامام علي له واصحابه الرمر صحت حير ال
 اسباب من استايش من خذوا جلا باله هم نواله
 له ارواح را بزيغ علو وتعلم من است و شباه
 عيانتا حسن تفوير من است عقله عنما را فابدر
 و بليغ علو ما كذا ايل نطق الكسائر ترجمان خاطر
 من يفيض بهاء اخذ حذو من راجعوا هر را من يفا
 من

کب

فرهنگ های انجمن آرای ناصری و برهان قاطع و غیاث اللغات و غیره استخراج و در هاشم ضبط نمود .

و همچنین اشعار شعرای گذشته که در این کتاب با مستشهاد آورده شده بود با مراجعه بکتاب تذکره و دیوان هر يك از شعرا که در دست رس بود صحت و سقم آنها را مورد دقت قرار داده و آنچه توانست در تصحیح آنها کوشید و چنانچه اختلافی مشاهده نمود ثبت کرد .

چگونگی نسخ خطی که با نسخه اصل مقابله شده است

نسخه آ - نسخه ایست بیاضی شکل دارای ۱۴۳ ورق و هر صفحه آن پانزده سطر با خط و کاغذ قدیمی تاریخ کتابتش بواسطه افتادگی قسمت اخیر آن معلوم نیست ولی از رسم الخط (که برای نمونه دو صفحه از آن گراور شده است) و کاغذ و سایر خصوصیات آن پیداست که بسیار کهنه و قدیمی است و مسلماً تاریخ تحریر آن از نیمه دوم قرن هفتم مؤخر تر نیست و يك ورق از اوائل کتاب و يك قسمت عمده از آخرش (از صفحه ۲۷۱ چاپ حاضر) افتاده و از بین رفته و نقص تمامی بدان راه یافته است ایکن از جهت صحت و قدمت بهترین نسخه ایست که بنظر نگارنده رسیده است خصائص املاش مطابق با نسخه بریتیش میوزیم که نسخه اصل طبع اولی است میباشد .

نسخه ذ - نسخه ایست بقطع کوچک هشت صفحه ای با خط نسخ قدیمی و کاغذ زرد رنگ متعلق بکتابخانه شاد روان مرحوم ذکاء الملک فروغی طاب ثراه بضمیمه اشعار عبید زاکانی و قصیده مصنوع سلمان ساوجی که بخط عماد الدین عبدالرحمن بن فقیه در اواخر قرن هشتم نوشته شده است ، قسمت عروض کتاب یعنی جزء اول آن بدین عبارت ختم می شود **تم القسم المروض من کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم**

تصنيف الامام المرحوم شمس الدين محمد بن قيس طاب ثراه في جمادى الاول
(کذا) لسنة خمس و سبعين و سبعمائة» ، و جزء دومش چنین تمام می شود
« تم الجزء الثاني من معرفة القوافي بعد ان اتم قسم الاول في فن العروض
وهما كتاب المعجم في معاير اشعار العجم تصنيف الامام المتبحر شمس الدين
محمد بن قيس طاب ثراه و جعل الجنة مثواه على يد العبد عماد الدين
عبد الرحمن بن فقيه عبدالله الملقب بابن الفقيه التستري في يوم الجمعة خامس
رمضان سنة احدى و ثمانين و سبعمائة بمدينة السلام بغداد»

و این نسخه با صرف نظر از تصرفات کاتب که در چند مورد طاهر و معلوم
است و بعضی اختلافات با نسخ دیگر که در حواشی نموده شده روی هم رفته نسخه صحیح
و متقنی است و پس از نسخه کتابخانه آستانه از نسخ دیگر صحیح تر و بی
غلط تر است .

نسخه ع - این نسخه بعینها مانند نسخه (آ) است بدون کم و زیاد و چنین
ظاهر است که این نسخه از روی نسخه کتابخانه آستانه نوشته شده است چه مواضعی
که از نسخه « آ » افتاده است در این نسخه نوشته نشده و صفحه بیاض است . خطش
نستعلیق بسیار تازه و رسم الخط آن طبق رسم الخط معمولی حالیه است ، تاریخ
کتابش غیر معلوم و درجه صحت و سقم آن نظیر نسخه (آ) است و اندک اختلافی
که در آن دیده میشود ظاهراً از تصرفات کاتب است ، این نسخه متعلق به کتابخانه
جنت مکان مرحوم میرزا عبدالرحمن مدرس آستان قدس طاب ثراه بود که خلف
ارجمندش آقای میرزا اسدالله مدرس زاده رحمانی لطفاً آنرا برای استفاده در اختیار
این بنده نهادند ،

نسخه م - نسخه ایست کامل بقطع خشتی و بخط نستعلیق بدخوانا مشتمل بر
۲۷۴ صفحه که در تاریخ ۸۹۱ نوشته شده و در حاشیه آن نیز چندین نسخه و رساله

در درج مبرور و حاکم و زاهد علم و معرفت بود
 هاتکذا باسلفا و درود و صلوات فراوان و عبادت
 زایات و باریان بخت و شرف و وصال مقدس علامه موجود است
 و برکت این موقوفات رسول فطین حواجه کونین خاتم انبیا
 شمع روز جزا محترمه و فواید که مستعدان قبول عفو
 را از عواقب ماضی و غیوت بساحل کجیات هدایت و بیابند
 مسند از حصول معرفت را از شبه حیرت و بیگانه حالت
 مبرور عوفان و مأمن ایمان اوره نمود و بیکار و ملاک و اهل
 بیت او باری و شار منصب نبوت و حق المشور و لایمالات
 او بقدر فضل بحد جزا خلاص بخت و ایمان نمودن ایشان
 و تبارک الله علیه اجرا لا اله الا الله في القدر
 يقدر و غیب نه ندر که فیها جیشنا جبهه الله من
 اظمت این عده آتیه الملقی و انما حیرت و غیور و

فدر
 حلال و حرام

این در بحب و

و آلود حوران با لطف و محبت و نصیحت و مخلص و

شده است ، و (چه) همه جا بی یا ، و (آنك و آنچ) غالباً بدون ها و احبانا با هانوشته شده است و هكذا در موارد دیگر .

این نسخه از این جهت حائز اهمیت و در خور توجه است که یکی از بزرگترین مفاخر خراسان یعنی استاد ادب و شاعر نامی و دانشمند قرن نهم مولانا عبدالرحمن جامی (متوفی ۸۹۸) متعلق بوده و چند سطر از خط مبارکش در حاشیه صفحه از آن کتاب باقی است که برای نمونه آن صفحه از کتاب ۸۱ صورت دستخط آن بزرگ بر حاشیه نوشته شده گیر آور شده است .

این نسخه متعلق به کتابخانه مرحوم حجت الاسلام حاج شیخ فیاضیه تبریزی طاب ثراه بود که بواسیله فرزند گرامی آن مرحوم حضرت آقای موایی که حالیه نسخه بدیشان متعلق است مورد استفاده قرار گرفت .

نسخه - ن - اختصاری است از المعجم شمس قیس که عبدالقهار بن اسحق الملقب بالشریف بنام بابر شاه مختصر نموده و قسمت عروض و قافیه اش را میران الاوزان - قسمت بدیعش را لسان القلم در شرح الف - طعجم نامیده است . کتاب مزبور که بیشتر

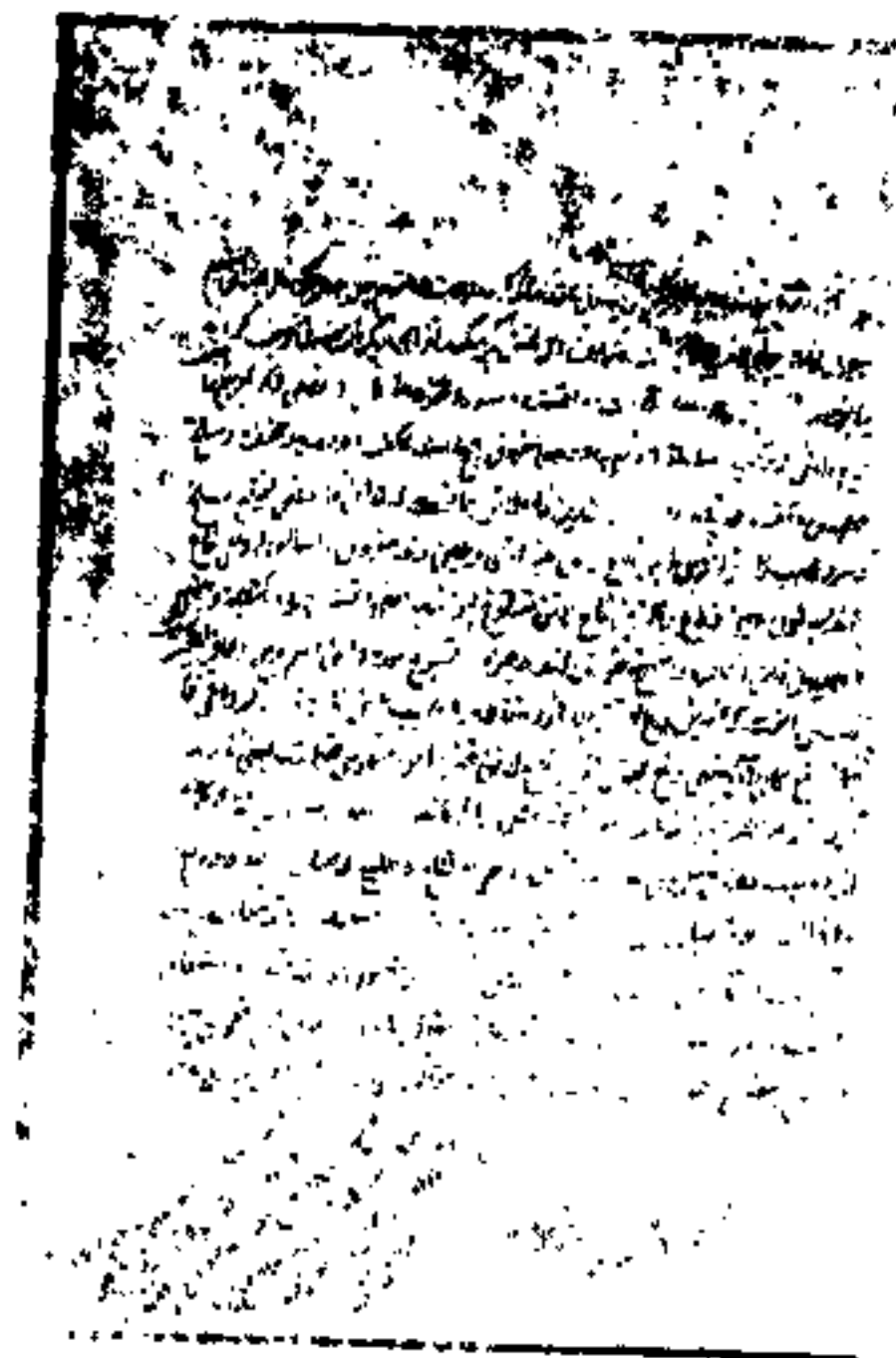
۱- از کتاب مختصر «المعجم» که به زبان الاوزان و لسان القلم موسوم است تا کنون سه نسخه بنظر نگارنده رسیده است :

۱- نسخه کتابخانه شادروان عباس اقبال آشتیانی که قسمت مهمی از آن ساقط و افتاده است ولی ارحیث قدمت و خوبی خط بهترین نسخ سه گانه است .

۲- نسخه دانشمند معظم جناب آقای محمد داس بزرگ بیا که نسخه کامل و صحیحی است و مدتی لطفاً معظم له آنرا برای استفاده باین بنده مرحمت نموده و یادداشتهایی از آن برداشت . این نسخه بدین عبارت تمام می شود «فرغ من تحریر هذه الرسالة (الشریعة العیر الی الله السبعانی علی شاه بن مهدی السنجانی فی سلخ سوال سنة اثنتین و ستین و ثمانمائة ۸۶۲»

۳- نسخه دوست محترم و فاضل دانشمند حضرت آقای محمد حسن ادیب هروی که بخط خویش نویسابیده و در هنگام چاپ پیشین این کتاب تصمیم معظم له را بچاپ آن وعده داده بود اینك چندیست که نسخه مزبور با تعلیقات و حواشی سودمند ایشان بنام «عروض همان» بزرور طبع آراسته و در معرض استفاده خوانندگان قرار گرفته است .

دیگر است مانند رساله قافیه جامی ، ترجمه ابن یمن ، دیوان نصایح ابن یمن ،
نصایح الملوك سعدی ، مثنوی کاتبی ، دیوان طالبی ، و قصایدی از خواجو و ابوالمفاخر
رازی و ناصر بخاری و در صفحات آخر آن بعضی لغات پهلوی است ، و از همه مهمتر
و بهتر رساله قافیه نور الدین بن احمد بن عبدالجلیل زیارتگاهی است که در زمان
وزارت امیر علیشیر و بنام او تألیف شده است تاریخ کتابت این رساله یکسال پس از
تاریخ نسخه متن یعنی در سال (۸۹۲) است .



گراور صفحه از نسخه آقای مولوی

نسخه م - در صحت و سقم متوسط و غلط آن نسبت به نسخ دیگر که قبلاً ذکر
آن رفت بیشتر است ولیکن از آن سه نسخه دیگر کامل تر و بدون اسقاط و افتادگی
است . خدائش املائیش مختلف و بیک روش نیست چنانکه « که » گاهی طبق
رسم الخط قدیمی با « کی » و گاهی مانند رسم الخط معمولی با « ه » « که » نوشته

کج

عبارات و تمام شواهدش با اصل آن یعنی المعجم یکی است در تصحیح کتاب بسیار نافع و مفید بود و چندین جای که بواسطه مختلف بودن نسخ اصلاحش مشکل می نمود از روی این نسخه تصحیحش میسر گشت .

نسخه مزبور متعلق بدوست دانشمند فاضل حضرت آقای محمد حسن ادیب هروی است .

نسخه س - عکس نسخه کتابخانه ایا صوفیاست که نمره اصل آن در آن کتابخانه عدد ۴۲۸۲ است و مرحوم علامه قزوینی قسمت ساقط شده مقدمه را از روی آن بچاپ رسانیده است .

نسخه مزبور بخط نستعلیق متوسطی است که مجموعاً ۲۵۶ ورق و هر صفحه آن پانزده سطر است خصائص املائی ندارد و رسم الخط آن مانند خط معمولی است و از حیث صحت و سقم مانند نسخ پیش نیست و غلط آن بسیار است و لیکن مرتبته که این نسخه را بر نسخ دیگر است وجود فصلی است در باره « تحقیق ابتداء ساکن و وقف بر متحرک » که در هیچیک از نسخ سابق نیست و طاهر آه صنف بعد از مدتی در تألیف خویش تجدید نظر کرده و این فصل را بر کتاب افزوده است و در آخر همین فصل مصنف نام تألیف دیگر خود را که در لغت ترکی ساخته برده است .

تاریخ تحریر نسخه سال ۸۸۱ است و در پشت صفحه اول آن چنین نوشته شده است :

« قد وقف هذه النسخة سلطاننا الاعظم و الخاقان المعظم مالك البرين و البحرین خادم الحرمين الشريفین السلطان بن السلطان الغازی محمود خان وقفاصحیحا شرعیاً حرره الفقیر احمد شیخزاده المفتی باوقاف الحرمين الشريفین غفر لهما » .



در حائمه مطالب خود لازم است که بچند نکته که در مقدمه مرحوم علامه قزوینی ذکر شده و محتاج به توضیح و بیان بیشتری است در ذیل بدانها اشاره نماید :

۱- در س ب س ۵ از کتاب ترجمان البلاغة که در علم شعر و صنایع بدیعیه است ذکر شده مرحوم علامه قزوینی باستناد گفته که امشاه سمرقندی در کتاب تذکرة الشعراء و حاجی خلیفه در اشف الخنوع که مؤلف را قرخی سیستانی ابو الحسن علی بن جو اوغ سجزی دانسته اند بدو سمت داده در صورتی که ابیات خلاف آن نام شده است حد کتاب مزبور که تا چند سال قبل در سی خبرتی از آن داشت و در فهرستهای کتابخانه ها هم نشانی از آن دیده نمی شد و فقط نامی از آن در بعض کتب ادب آمده بود اخیراً نسخه کهنه و نفیسی که مورخ بتاریخ ۵۰۷ هجریست پیدا شد و بوسیله ادیب دانشمند آقای احمد آتس طبع و نشر گردید و در دسترس ادبا و فضلا قرار گرفت و معلوم گردید که مؤلف کتاب مزبور محمد بن عمر الرادوبانی است نه قرخی بنابر این قول دولتشاه و حاجی خلیفه که آنرا تألیف قرخی سیستانی می دانسته اند مبنی بر اشتباه است و مقدمه علامه قزوینی در این موضع باید اصلاح گردد .

۲- س ب س ۱۰- زینت نامه : در چهار مقاله عروضی این کلمه « زینب نامه » است و فاضل محترم آقای دکتر محمد معین استاد دانشگاه در « دداشتهائی که راجع بتصحیحات کتاب المعجم فراهم کرده و احقاً آنها را برای استفاده باین بنده مرحمت نموده نوشته اند : « شاید این صورت بصحت نزدیکتر باشد چه تمدوح ابو محمد عبدالله بن محمد الرشیدی السمرقندی سنی زینب زوجه خضر خان از ملوک خاقانیان

مدحان شکاری کہ بروقت
 حاجت بدیشان مند و کر
 کسب از جو کر پیست خواست
 و ازین جهت این بیت
 شری کر و اندانست
 معانی کہ فن شاعر
 ناپست دانست
 و امیدست کہ اگر
 صاحب طبعی
 جمع را در محال
 آید و در یک
 رسد ما دانست

ازین دیکند و در حدی اندک در سخن وری تمام و نظر
 تخریبی تمام بدید و بر ایشمال الفاظ و معانی لطیف تنبیخ کا دیگر
 انشاء و تخریب و کتاب چون الملک الواب تمام در انشاء
 بین انیس و طبع
 انان مانت و اب
 سنده ای و کاسر

در نسبت این کتاب بخواجه طوسی که از طرف این دو دانشمند تردید شده و گفته‌اند که معلوم نیست مفتی محمد سعدالله از روی چه مأخذی آنرا از مؤلفات طوسی دانسته است، مأخذ گفته‌ی وی معلوم و دراستناد آن بخواجه طوسی هیچ‌جای شک و شبهه نیست و همه کسانی که از تألیفات خواجه فهرستی داده‌اند آنرا بنام «عروض فارسی» نه بنام معیار الاشعار در فهرست خود ذکر کرده‌اند (رجوع شود به کتاب الوافی بالوفیات صلاح الدین صفدی ج ۱ ص ۱۸۱ چاپ اسلامبول و کتاب فوات الوفيات ابن شاكر کتبی ج ۲ ص ۳۱۰ چاپ ۱۹۵۱) بنابر این معلوم است منشاء این تردید همانا ذکر نشدن این کتاب بنام معیار الاشعار در فهرست تألیفات خواجه است یعنی فهرست داده‌اند می‌باشد، و چون نام این کتاب در نسخه‌های قدیمی بنام «رسالة عروض فارسی» بوده کسانی که شرح حال از خواجه نوشته و تألیفات او را بر شمرده‌اند بهمان نام «عروض فارسی» آورده‌اند نه بنام معیار الاشعار. پس مأخذ گفته‌ی مفتی محمد سعدالله و استناد آن بخواجه روشن و جای تردید نیست.

وقدیم‌ترین نسخه‌ای که از کتاب معیار الاشعار بنظر نگارنده رسیده نسخه است ضمن مجموعه‌ای از تألیفات خواجه که بسال ۶۷۰ نوشته شده و متعلق به خاندان محترم نجم آبادی می‌باشد.

این مجموعه عبارت از همین رسالة عروض فارسی و کتاب تذکره در هیئت و جامع الحساب فی التخت والتراب و مبدا و معاد یا آغاز انجام است و در نسبت کتاب معیار الاشعار بخواجه طوسی مفتی محمد سعدالله مراد آبادی منفر دنیست. و جماعتی از فضلا متأخر هم این کتاب را به همین نام معیار الاشعار بخواجه منسوب داشته‌اند که از جمله آنها :

بدی ابوالحسن فراهانی است که در شرح خود بر دیوان انوری مکرر نام این کتاب را برده و آنرا بخواجه طوسی نسبت داده است. در جایی گوید «اما استاد المحققین خواجه نصیرالدین محمد طوسی علیه‌الرحمة در رسالة عروض و قافیه مستقی

بوده است و بدین مناسبت نام آنرا (زینب نامه) نامیده است « (رجوع شود به چهار مقاله نظامی عروضی چاپ آقای دکتر محمد معین ص ۷۴)

۳- ص ح ۱۱- ابو عبدالله قوشی- در نسخه الممعجم کتابخانه بریتیش میوزیم این کلمه « قوشی » بوده و به همین مناسبت مرحوم علامه قزوینی طاب ثراه هم در مقدمه خود قوشی آورده است ولیکن در سایر نسخ الممعجم همه « قرشی » است و همین صورت هم صحیح است و نظامی عروضی هم در کتاب چهار مقاله (چاپ آقای دکتر محمد معین ص ۸۶) ابو عبدالله قرشی را از جمله شعرای معاصر طغانشاه سلجوقی شمرده است بنابراین کلمه قوشی نیز در مقدمه علامه قزوینی باید به « قرشی » تصحیح گردد. ص ۵ س ۳ نوشته شده است « کتاب معیار الاشعار مصنف آن معلوم نیست و مفتی محمد سعدالله مرادآبادی . . . تألیف ابن کتاب را بخواجه نصیرالدین طوسی معروف (متوفی ۶۷۲) نسبت داده است ولی معلوم نیست از روی چه مأخذی »

نظیر همین تردید را در نسبت این کتاب بخواجه طوسی مسیوبلوشه در فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی پاریس نموده و گفته است : « ظاهراً چون مؤلف در این کتاب تجدید نظر نموده و در حقیقت پاک نویسی نکرده و منقح نشده لهذا مجهول مانده و مثل سایر کتب وی شهرت نیافته است با آنکه نام چنین کتابی در صورت مفصل تألیفات طوسی نیست معلوم نگردید که مدرک اسناد مفتی محمد سعدالله مرادآبادی چیست^۱ » (فهرست نسخ فارسی کتابخانه ملی پاریس).

۱- شرح معیار الاشعار موسوم به میزان الافکار تألیف مفتی محمد سعدالله مراد آبادی در لکنهوار هند در ۲۲۲ صفحه بسال ۱۳۰۰ هجری بطبع رسیده است « اکتفاه القنوع بما هو مطبوع » .

خویش را با عبارات مقدمه این کتاب تلفیق نموده‌اند و پیدا است که از این کتاب استفاده
نموده‌اند.

از جمله آنها برای شمس فخریت که علاوه بر آنکه در قسمت عروض کتاب
خوبش موسوم به «معار جمال» صریحاً از این کتاب نقل می‌کند در مقدمه کتاب هم
عباراتی آورده است که می‌نماید در مقدمه این کتاب گرفتار است.

و دیگر عزالدین فضل الله بن عبدالله قزوینی است^۱ که هم نام کتاب خود را از این
کتاب اخذ کرده و هم قسمت مهمی از مقدمه این کتاب را با اندک تغییر و تصرفی در
لغات و عبارات آن در مقدمه کتاب خویش آورده و در آن گنجا داده است، که اینک
برای روشن شدن این مدعا چند سطر از مقدمه هر دو کتاب درج می‌گردد:

جماعت منمردان ^۲ به معاول شعاف و مضایق	جماعت منمردان ^۳ به معاول شعاف و
و مضایق شعاف تحضن کرده بودند و بای	مضایق شعاف تحضن کرده بودند و بای
از دایره فرمان برداری باز گرفته بمیان	دایره فرمان برداری باز گرفته بمیان
شهامت و دها و محاسن و ذکای زای انوری	شهامت و دها و محاسن حدافت زای انوری
خدایگانی لال منقور را سر بر خط انقیاد	خدایگانی لطف و عنقا سر بر خط انقیاد
نهادند و ربقه طاعت را گردن دادند و دست	نهادند و ربقه طاعت را گردن داده و دست
تطاول را در آستین خویش داری کشیدند.	تطاول در آستین خویش داری کشیده.

المعجم فی معایر اشعار المعجم ص ۱۲ س ۸-۱۱ «المعجم فی تاریخ ملوک المعجم چاپ ۱۳۱۸
چاپ حاضر» س ۱۶*

این بود آنچه ذکر آنرا در اینجا لازم دید. امید است که این خدمت ناچیز
مورد توجه فضلا و دانشمندان واقع گردد.

طهران ۲۰ خرداد ۱۳۳۸

مدرس رضوی

۱- کتاب المعجم فی آثار ملوک المعجم مؤلف آن عزالدین فضل الله بن عبدالله قزوینی
ارسادان حسینی است که آنرا بنام اناک نصره الدین احمد بن یوسف شاه (۶۹۵-۷۳۴)
حاکم لربرگ که بعد از سال ۶۹۵ که سال جلوس پادشاه مذکور می‌باشد، آلب کرده است.

بمعيار الاشعار نوشته است^۱

و دیگر محمد بن سعد است در کتابی که در علم قافیه مسنی بتبصرة الشعرا تألیف کرده مؤلف معیار را افضل المتأخرین خواجه نصیر الدین طوسی دانسته است^۲

و دیگر مرحوم خوانساری در کتاب روشات الجئات است که در شرح حال خواجه طوسی فهرستی از مؤلفات او ذکر کرده و کتاب معیار الاشعار را از تألیفات وی شمرده است

و نیز در شرح دیگری بر معیار (عبر از شرح مفتی هذکورا) ده در زمان شاه عباس نیز کن بر این کتاب نوشته شده و شارح آن معلوم نیست این کتاب بنام معیار الانعار ذکر و مؤلف آن خواجه طوسی معرفی گردیده است (نسخه این شرح در کتابخانه ملی ملک موجود است).

بنابر آنچه ذکر شد در استناد این کتاب بخواجه طوسی هیچ حای شک و تردید نیست.

ص ب ب س ۱۵ المعجم نام چندین کتاب است که بعضی از آنها را حاجی خلیفه در کتاب كشف الظنون و اسماعیل پاشا در کتاب اصباح المأمون فی الذیال علی کشف الظنون نام برده اند و از جمله آنها یکی کتاب حاکم است که در کتاب اصباح المأمون نام آن بطلط «المعجم و معایب اشعار المعجم» ذکر شده و چون همین صورت علما در این نسخه ایاصوفیا دیده می شود معلوم می گردد که نویسنده دیار نوجویی باصل کتاب و نام آن که در صفحات بعد است ننموده و فقط از پس کتاب نام آن را برداشته و ضبط کرده است.

چنانکه در پیش گفته شد گروهی از مؤلفین که در علوم عروض و قافیه و بدیع تألیفی کرده اند بکتاب المعجم استناد نموده و مطالبی از آن در کتاب خویش آورده و نقل کرده اند. و بعضی هم عباراتی را از مقدمه آن ضمن نوشته های خویش آورده و عبارت

۱- رجوع شود شرح دیوان ابوالحسن فراهانی بتصحیح اینجاب چاپ دانشگاه

کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم

تألیف الفاضل المحترم الامام العالم شمس الملة والدين

محمد بن القیس

رحمة الله علیه رحمة واسعة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله المنعمون بنعموت الجلال . الموصوف بصفات الكمال . المنزّه عن التغيّر
والزوال . المتعالی^۱ عن الاشباه والامثال . والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد^۲ منقذ^۳
الخلق من الضلال^۴ وشفیع الامة يوم عرض الاعمال . وعلی آله واصحابه اکرم صحب
و خیر آل . سپاس و ستایش مرخدای را^۵ جلّ جلاله و عمّ نواله که ارواح ما را
بزینت تعلیم و تعلّم^۶ بیاراست و اشباح^۷ ما را بطینت احسن تقویم بهاراست عقل
راهنمای^۸ را قاید خیروراید^۹ سعادت ما گردانید (و) نطق دلکشای را ترجمان خاطر
و سفیر^{۱۰} ضمیر ما ساخت . (و) چندین هزار جواهر زواهر معنی^{۱۱} " در درج "
طبع ما درج کرد (و) انوار^{۱۲} (و) ازهار علم و معرفت بر نهال دل ما بشکفانید و درود

۱- از اینجا تا صفحه ۱۶ سطر دوازدهم از نسخه برینش میوزیم بکلی مفقود شده است - س:

کتاب معیار شمس قیس فی فن الشعر والعروض والبدیع والقافية ۲- م- المتعال ۳- نجات
دهنده ورها کننده ۴- م- خداوندیرا ۵- آ- م: تعلّم و تعلیم ۶- اشباح جمع شبح (بفتح
شین و حرکت و سکون با) کالبد ۷- س، م: راهنمای ۸- رائد جوینده وخواهنده و کسی
که در طلب آب و علف پیشایش قافله رود و در مثل است (الزائد لایکذب امله) ۹- ع-
تفسیر ۱۰- آ- س، ع- معانی ۱۱- درج بضم دال طبله و جمبه که زنان دروی پیرابه و
جواهر نهند ۱۲- س: گردانید انوار.

رموز و علامتهائی که در تصحیح این کتاب بکار برده شده است

آ - علامت نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی است.

ذ - علامت نسخه کتابخانه مرحوم شادروان ذکاء الملک فروغی است.

ع - علامت نسخه مرحوم میرور میرزا عبدالرحمن مدرس طباطبائی است.

م - علامت نسخه کتابخانه مرحوم حاج شیخ فضلعلی مجتهد تبریزی است.

ن - علامت نسخه میران الاوزان و لسان القلم محمدرضا المعجم متعلق باقای ادیب

هروی است

س - علامت نسخه عکسی است که از روی نسخه ایاصوفیا عکس گرفته شده.

[] - نشان آنست که آنچه در میان آن می باشد از نسخه - ذ - افتاده است

() - علامت آنست که میان آن قرار گرفته از نسخه م ساقط شده است.

✱ ✱ این علامت می نماید که آنچه در میان آنست از نسخه ع افتاده است مگر

() در مواردی که در پاوردی غیر آن تصریح شده باشد.

< نشان آنست که هر چه در میان آنست در نسخه ایاصوفیا نیست

افتادگیهای نسخه آ و کلمات و عباراتی که از چند نسخه افتاده غالباً در پائین صفحه

بآن اشاره شده است

» علامت آنست که نسخه بدل تمامی جمله و عبارتی که در میان آنست در ذیل

صفحه است مگر در بعضی موارد مانند کلمات « بیت » و « شعر » که همه جا این

علامت « » بجای علامت () نهاده شده و نشان آنست که آن کلمه در نسخه م نیست.

که هنوز احوال ممالك خوارزم و خراسان در سلك اطراد منتظم بود و امور جمهور آن اقالیم بر وفق مراد ملتئم اطراف و اکناف آن ولایات در غایت خصب و آبادانی (و...) سعادت امن و استقامت^۱ شامل احوال اقصی و ادانی رباع فضل و هنر بفراغ خاطر^۲ فضلاء آن (دیوار و...) بلاد مأهول^۳ و معمور^۴ (و...) اعلام علم و ادب بیفای^۵ قدر علماء آن دیار مرتفع و منشور، دوستی از جمله حمله علم و برادری از زمره ارباب فضل^۶ که در عیون علوم و فنون آداب از اکفا و اقران^۷ قصب السبق برده^۸ (بود) و در حل مشکلات معارف نقلی و کشف معضلات مطالب عقلی بر امثال و اضراب^۹ مزبنت تقدّم یافته (و) میخواست تا بر معاییر^{۱۰} اشعار عرب و عجم که بیشتر اهل تمیز از حلیت معرفت آن عاطل باشند^{۱۱} واقف شود و بر نقد نیک و بد کلام منظوم که اغلب ارباب فضل^{۱۲} در اصابت تمیز آن قاصر باشند قادر گردد، از من در شهر مروجده^{۱۳} الله عمرانها که مجمع اصحاب طبع و مربع^{۱۴} ارباب نظم و نثر بود در این فن التماس مؤامره^{۱۵} کرد تا غور معرفت (من) در شرح غوامض آن بشناسد، و اقتراح^{۱۶} تصنیفی نمود تا اندازه شأ^{۱۷} من در مضمار^{۱۸} نفیسی از مضایق آن بداند، و من چون از فحوای^{۱۹} کلام او بوی امتحانی شنیدم^{۲۰} و از مذاق سخن او طعم اختیاری

- ۱- آ-ع- استقامت - و استقامت نیز صحیح و به معنی آسودگی است ۲- ع- خواطر
 ۳- مأهول، اهل داشته شده و مأنوس ۴- آ-م- ندارد ۵- م- بیفای؛ و بیفای به معنی زمین
 مرتفع و پشته است ۶- آ-م-ع- س: ابناء ۷- م- س: افزوده؛ خویش ۸- ع- قصب
 سبق ر بوده ۹- اضراب جمع ضرب به معنی مانند و همنا است ۱۰- معاییر جمع معیار
 به معنی اندازه ها ۱۱- س: باشد ۱۲- م- افزوده؛ و هنر ۱۳- م- مرتع ۱۴- در تمام
 نسخ مؤامره است و آن در لغت جز به معنی مشاورت نیامده و این معنی مناسب با سیاق عبارت
 نیست، کمالایغنی ۱۵- اقتراح، به حکم چیزی از کسی خواستن ۱۶- شأ، سبقت نبودن
 و پیشی ۱۷- م- مضمار: میدان ۱۸- فحوی، بفتح معنی و مضمون و روش ۱۹- آ-م-
 امتحان شنودم-ع- شنودم.

وصلوات بی پایان^۱ و تحیات زاکیات^۲ فراوان^۳ بر ذات مطهر و روان مقدس
خلاصه موجودات و برگزیده مکونات رسول ثقلین^۴ (و) خواجه کونین خاتم انبیاء
شفیع روز جزا محمد مصطفی باد که مستعدان قبول دعوت^۵ را از غرقاب^۶ کمراهی
و غوایت بساحل^۷ نجات (و) هدایت آورده^۸ است. مستعدان^۹ حصول معرفت را از
تیه^{۱۰} حیرت^{۱۱} و بیدای جهالت بمرتع^{۱۲} عرفان و مأمن ایمان اورا نمود، و بعد از
برآل^{۱۳} و اهل بیت او باد که نثار^{۱۴} منصب^{۱۵} نبوت و حق المنشور ولایت رسالت
او بنص^{۱۶} قرآن مجید جز اخلاص محبت و امحاض مودت ایشان نتواند بود^{۱۷} که
قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ^{۱۸} وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً
نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا جَعَلْنَا اللَّهُ مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِهِذِهِ الْمَرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَرَزَقْنَا خَيْرَ الْآخِرَةِ
وَالأُولَىٰ إِنَّهُ قَرِيبٌ مَجِيبٌ.

﴿ دیباجه ﴾ کتاب

(وبعد چنین^{۲۰}) گوید^{۲۱} محرّر این تألیف و محبّر^{۲۲} ابن تصنیف بنده
دواتخواه^{۲۳} محمد بن قیس^{۲۴} تاب الله علیه^{۲۵} : که در شهور سنه اربع عشرة و ستمائة
۱- آ- ع- فراوان ۲- زاکیات جمع زاکیه بمعنی پاکیزه و نیکو ۳- آ- ع: بی پایان
۴- م- الثقلین ۵- م- دولت ۶- س: دعوات را از عرفات ۷- م- بسواحل ۸- آ-
ع- ندارد ۹- م- ع: اورسانید- س: هدایت اورسانید ۱۰- ع: مستعدان ۱۱- تیه،
بکسر صحر که رونده در آن هلاک شود ۱۲- آ- ع- و بیابان جهالت بمرتع ۱۳- ع-
افزوده: او ۱۴- نثار، بکسر آنچه که در عروسیها بر حاضرین پاشند و متفرق کنند
۱۵- منصب، بکسر صاد مقام و مرتبه و فارسی زبانان آنرا بفتح صاد خوانند ۱۶- نص
در کلام آنست که جز احتمال یک معنی در آن نرود و تاویل در آن جائز نباشد ۱۷- آ- ع:
نیست ۱۸- قرآن مجید: آیه ۲۲ از سوره ۴۲ ۱۹- نسخه چاپی- دیباجه ۲۰- آ- ندارد
۲۱- ع- م: میگوید ۲۲- م: مغبره و محبّر از تعبیر است که بمعنی نیکو نوشتن خط
و آراستن سخن و شعر باشد ۲۳- آ- ع- م: مخلص ۲۴- ع- م: القیس ۲۵- تاب الله
علیه، یعنی توفیق توبه بدهد خدا او را، یا بازه پربان شود بر او.

قرار نمیگرفت و بخلاف بهیچ وجه مصلحت نمی نمود (و) از این جهت در آن مطلوب در صدف تعلیق^۱ بماند و مرغ آن آرزو در دام اتمام نیفتاد و چون بعد تراخی مدّة الغریبة و تمادی آمد^۲ الغیبة بمراق رسیدم و بقایای خویشان و دوستان را بازدید خوش آمد^۳ (شعر)

بِلَادِ بِهَا نَيْطُتْ عَلَيَّ تَمَائِمِي^۴ وَ أَوَّلُ أَرْضِ مَسِ جِلْدِي تَرَا بِهَا^۵
سلسله حب الوطن در جنبانید و داعیه مقام ری که مسقط رأس و مقطع سر^۶ بود در باطن ظاهر گردانید عزیمت اقامت را تصمیم دادم و دل بر خواندن فرزندان و نقل خانه از خوارزم و خراسان بنهاد^۷ و درین میانه بهر وقت انتهاز^۸ فرصتی میکردم و تطلع فراغ خاطری می نمود^۹ تا باشد که اجزای آن مسوده بر همان ترتیب^{۱۰} بآخر رسانم و نظم آن تألیف بر همان نسق تمام کنم از ترادف شواغل لاطایل^{۱۱} دست فراهم نمی داد و از نواتر اسفار بی اختیار میسر نمی شد و عاقبة الامر آواز^{۱۲} هجوم

(بقیه از صفحه قبل)

خدا بخش ساقط شده است. و از حسن اتفاق جناب پرفسور ادوارد برون در ماه آوریل

۱۹۰۸ که طبع (اول) این کتاب در شرف اتمام بود سفری باسلامبول فرمودند و در اثناء

اقامت در آنجا تمام دیباچه این کتاب را از روی يك نسخه المعجم که در کتابخانه مسجد

ایاصوفیه محفوظ است نویسانیدند و بدین طریق تمام دیباچه بدون زیاده و نقصان بدست

آمد و این کتاب نفیس مرتب و مکمل گردید. و نسخه مذکوره در سنه ۸۸۱ هجری در شهر

ادرنه نوشته شده و نمره آن در کتابخانه ایاصوفیه عدد ۴۲۷۲ است.

۱- س: صدف تعلّق ۲- آ، م، ع: آمد - و آمد بمعنی غایت و نهایت است، و در نسخه

مطبوعه: امداد ۳- ذ: افزوده: نمودم ۴- نيطت - بسته شده و آویخته، و تمام جمع

تمیه بمعنی تعوید و بازوبند است ۵- سره، ناف ۶- ع: بنهادم ۷- انتهاز، فرصت

یافتن و غنیمت شمردن ۸- ع: می نمودم ۹- و فی الاصل «نسق ترتیب» ۱۰- م: بی طائل

۱۱- ع: آوازه.

یافت^۱ اسعاف^۲ ملتزمی او (را) [(رحمه الله^۳)] لازم شعر دم و اجابت دعوتش^۴ فریضه دانست ، و علی الفور دیباجه^۵ تالیفی^۶ در علم عروض و قوافی و فن نقد اشعار تازی و فارسی^۷ آغاز نهادم و نقوش تقسیم و تبویب آن (را) نیز نک^۸ زد ، و در چند روز معدود بیشتر فصول و ابواب آن را مرتب گردانیدم و معظم سواد آنرا بحد بیاض رسانید. لیکن^۹ قبل از آن که عروس^{۱۰} آن خدر بر منصه^{۱۱} جلوه آید و کل آن بوستان نقاب غنچه مسوده^{۱۲} بکشاید ریایات اعلی سلطان سعید محمد بن تکش^{۱۳} اعلی الله در جتھما و لقن^{۱۴} یوم الحساب حجتھما بر صوب عراق در حرکت آمد ، و خاطر^{۱۵} خدمت رکابش^{۱۶} را مستحکم کشت^{۱۷} ، چه از کثرت اراجیف^{۱۸} مختلف که در آن تاریخ بر سبیل مجملجه^{۱۹} از افواه شنوده می آمد دل بر اقامت خراسان () لاسیما در غیبت^{۲۰} [سلطان

۱- ع- یافتم ۲- اسعاف روا کردن حاجت ۳- در نسخه آ- ع- نیست ۴- س، افزوده:

را ۵- آ- م- ع، افزوده: تالیفی. و نسخه چایی این کلمه را ندارد ۶- م- و پارسی

۷- نیز بگ عنوان و گرده و طرح اندازی نقاشان (برهان) ۸- م- لیکن- آ- ع- پیش از

۹- م- عروض ۱۰- منصه (بفتح اول) حجله و خانه آراسته عروس (و بکسر) آنچه بر آن

عروس را نشانند و جلوه دهد ۱۱- س: مستوره ۱۲- وفی نسخه ایاصوفیه سلفمو بن

تکش ۱۳- نسخه س که همان نسخه ایاصوفیاست: سلفر بن تکش ۱۴- لقن از تلقین است

بمعنی بزبان دادن و فهمانیدن و تفهیم کردن ۱۵- م- افزوده: در ۱۶- س- م- ع- شد

۱۷- اراجیف جمع ارجاف خبر که بگمان خود گویند ۱۸- وفی نسخه ایاصوفیامجملجه

در تمام نسخ خطی دیگر مجملجه است و در نسخه چایی (همه) و همه اگرچه بمعنی آهسته

سخن گفتن آمده و در این جا نیز مناسب است لیکن چون نسخ خطی عموماً مجملجه است

متن مطابق نسخ خطی اصلاح شد. و مجملجه در لغت بمعنی ناپیدا گفتن خبر و بیان نکردن

آن است که مرادف پیچیده کردن (بضم اول و ثالث و سکون ثانی و فتح جیم فارسی) است

در پارسی. و پیچیده و پیچ سخنی است که در آینه و افواه افتد و همه کس بطریق سرگوشی

و خفیه بهم گویند ۱۸- از اینجا تا ص ۸ س ۵ که بین دو فلاب [] محصور است از نسخه

(بقیه در صفحه بعد)

کشت و (بی) مناطحه^۱ و مقابله از محامات نغر اسلام و محافظت بیضة ملک تفادی^۲ نمودند و هرگز مقام خالی گذاشت^۳ و طرائق قددا^۴ و عبادید^۵ عدداً هر فرقت فروقه^۶ بکوشه افتادند و عار و شارهزیمت^۷ بی جنک را بنام و ننگ چندین ساله خویش راه داد یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید تا خصم از تنسم^۸ آن بددلی که تا آن حد از هیچ لشکری تصور نکرده بودند چنان دلیر شد و از مقاومت لشکر اسلام که از آن حسابی تمام بر گرفته بودند چنان ایمن گشت که هر قوم رو به طرفی نهادند و هر جوق قصد شهری کرد (ند) بعضی^۹ از ایشان بیک رکضت^{۱۰} کما لنجم إذا انقض^{۱۱} للرجیم از کنار جیحون تا در اصفهان بلنا^{۱۲} اقصای ابخاز^{۱۳} و از آن^{۱۴}

-
- ۱- مناطحه، شاخ زدن و دفع کردن، و فی الاصل مناطحه؛ ۲- تفادی، پرهیز نمودن و بکسو شدن ۳- طرائق قددا- طرائق جمع طریقه خط مشی و قددا جمع فده جماعتی از مردم که رأیهاشان مختلف و هر يك را برخلاف دیگری رأی باشد. و این دو کلمه بعضی از آیه قرآن است که کنا طرائق قددا. ای کنا فرقا مختلفة اهوائنا - عبادید و عبادید بر وزن عسافید و جمع اند که از لفظ خود مفردی ندارند به معنی گروه مردم پریشان و متفرق شده و سواران رونده بهر سوی است: يقال صار القوم عبادید و عبادیدای معرقین - وعدد جمع عده (بالضم) استمداد: يقال کونوا علی عده ای علی استعداد - و فی الاصل و - م- عنادید؛ ۴- فروقه، یعنی بغایت ترسیده و بجان و بددل ۵- شمار، بکسر شین ننگ و عار- در تمام نسخ خطی هزیمت است و نسخه چاپی (هرملت) و آن غلط است ۶- تنسم، خبر رسیدن و بوئیدن، و فی الاصل و فی نسخه مولوی: تبسم ۷- تمام نسخ خطی «تا آن» و در نسخه چاپی با آن؛ ۸- آ-م: کرد- آ-بشی- و بعث و بعث به معنی لشکر و قومی که بجائی فرستند ۹- رکضت به معنی جنبش ۱۰- م- انقض: و انقض یعنی فرو بیفتند ستاره ۱۱- آ، ذ، م: بلك تا ۱۲- ابخاز، بفتح همزه و خای نقطه دار بروزن اهواز نام ناحیه ایست کوهستانی متصل بیاب - الابواب که راههای آن بسیار سخت و دشوار است و سوار را بدانجا راه نیست و طایفه از نصاری که در آنجا ساکنند موسوم بکرج ۱۳- اران بتشدید ثانی بروزن بران نام (بقیه در صفحه بعد)

کفار و نجوم^۱ فتنه تبار که از دوسال باز منتشر بود محقق کشت و خبر استیلاء ایشان بر بلاد ماوراء النهر و استعمال بر عساکری که بحفظ آن نواحی منصوب بودند متوانر شد و بحکم آنک صیت سلطنت و بسطت مملکت و سعت^۲ شکوه و شوکت و کثرت لشکر و عدت آن سلطان نافذ فرمان و قهر و غلبه او بر ملوک (ترك) و بقاع ترکستان بیش از آن بود که در ضمیر هیچ کافر یارای تعلق بعضی از اطراف ممالک او صورت بستی یا^۳ دردماغ هیچ متهور تمنای تملک دیهی^۴ از نواحی مملکت او در خیال آمدی از اقدام بی تعاشی آن قوم بر قصد ولایت چنو^۵ پادشاهی قادر (و) قاهر و اقتحام بی مبالات^۶ آن جماعت در غمار^۷ دیار اسلام با وجود چنان اشکری کائر وافر^۸ دلهای خواص و عوام حشم شکسته شد و رعب و خوف بر ترك و تازیك لشکر و دور و نزدیک رعیت مستوای کشت تا قریب پنجاه شصت هزار سوار شمشیر زن بر کتواندار^۹ (که) بظاهر بلخ در حلقه قومه^{۱۰} خاص مرتب بودند و بر مقدار پنج فرسنگ خیمه در خیمه زده^{۱۱} و طناب در طناب کشیده و بیش از آن هر فوج (از ایشان) بتاختنی^{۱۲} ملکی گرفته و بحملهی اشکری شکسته بمجرد آوازه نرول کفار بر شط جیحون نظام چنان جمعیتی از هم فرو کشادند و کالفر اش المبتوث متشت^{۱۳} خاطر و متشتب رای

۱- نجوم، بدید شدن بمذهب و خارجی ۲- آ، ع، نیفت، و آن بمعنی کوشش و غلو

در پوشاک و خوراک است، م، و نفت؟ ۳- ع، بندد، و فی الاصل: تا ۴- ع، م، دهی، م، چوادر

۶- و فی الاصل بی موالات ۷- و فی الاصل و نسخ آ، س، ذ: عمار، و فی سایر النسخ:

غمار و غمار بالکسر جمع غمره و غمره الشئی شدته و مزدحمه ۸- و فی الاصل: ذافر، و فی نسخه

آ، ع، م: وافر کائر، و فی نسخه المطبوعه: ظاهر ۹- بر کتوان: پوششی باشد که مردم روز

جنگ پوشند و بر اسب پوشانند ۱۰- کذافی الاصل: قومه. و فی نسخه آ، ع: قوته. و فی م: قوته

و نعاص- و قومه (بر فرض صحت نسخه) جمع قائم بمعنی نگاهبانان و مستحفظین است (ذیل

قوامیس عرب از دزی) ۱۱- کلمه «زده» از نسخه چاپی افتاده و در آ، م، ع، افزوده شده است ۱۲-

آ- بنا حینی ۱۳- الفراش، پروانه چراغ- و مبتوث بمعنی براکنده - متشت- پریشان و متفرق

و در نسخه چاپی: متشتب

این واقعه شنیع و باقعه فظیع^۱ در هیچ تاریخ نیاروده و اگر چه در سنه^۲ عشرین^۳ اختلاف ایشان از بیشتر ممالک^۴ منقطع^۵ شده بود و این سوی آب يك دو سال از خوف قتل و اسر آن سباع ضاربه ایمن کشته و مردم را بواسطه جمعیت بعضی از فرزندان سلطان امید انتعاشی بدید می آمد^۶ و رایحه^۷ ارتیاشی بمشام^۸ میرسید، مراباری از کثرت تغلب احوال عراق و تغلب خیال مراحت تبار آبی خوش مكلو فرو نمبرفت و نفسی آسوده از سینه^۹ بر نمی آمد و بهیچ وجه زلزله^{۱۰} خوف و ولوله^{۱۱} رع^{۱۲} آن قتل بیدریغ^{۱۳} و غارت شعواء^{۱۴} که از آن حزب^{۱۵} فخر خدا(ی) بچند نوبت در چند شهر دیده بودیم و مشاهده کرده^{۱۶} از سمیر کم نمیشد خاصه (که) يك دو گرت در دست بعضی از شکنکان ری افتاده بودم و ذل استخدا^{۱۷} کما شکنکان ایشان کشیده و ازین جهت دل از جان شیرین سیر^{۱۸} آمده^{۱۹} و جان از زندگانی مستلذ متبرم شده چه بهیچ حال از آن شدت و محنت وجه خلاصی و [مناصی نمیدیدم] و از آن اذیت و بلیت مفر و محیصی نمیدانست^{۲۰} تا ناگاه بخت خفته بیدار گشت و طلوع کوکب سعد(ی) از افق مطالع^{۲۱} روی نمود اطراف فراهم گرفتیم و عایق^{۲۲} منقطع گردانید و با غموض مسالك و ناایمنی راهها خود را بمأمن یارس^{۲۳} انداختیم و بحسن خدمت خداوند پادشاه سعید انابك سعد (ن) زنگی انار الله برهانه و اعلى فی علیین مکانه التجاساخت، والحق پادشاهی

-
- ۱- شنیع : زشت باقعه بمعنی سختی، و فظیع کار سخت و زشت از حد در گذشته
 در زشتی، و در نسخه، ذ : نائبة فظیع ۲- ذ، افزوده : و ستمانه ۳- آ، ذ، م : بلاد
 ممالك ۴- س : بدید آمده ۵- م : ازدل ۶- ولوله، مانگ و فریاد کردن ۷- آ،
 س : دروغ، بدون کلمه (بی) ۸- آ، ع، شعواء، م - شبغاه، و صحیح شعواء است - و
 غارت شعواء، غارت متفرق و پریشان را گویند ۹- تمام نسخ حزب. و فقط در نسخه س.
 و چایی : حزب، ۱۰- م، می کردم ۱۱- از این دو موضع از نسخه - ذ - مقدار نصف
 صفحه بواسطه پارگی کتاب از بین رفته است ۱۲- آ، م، بر آمده - س : آمده بود ۱۳- س :
 نمیدانستم ۱۴- آ، م، ع : نطلم : ذ - تطلع ۱۵- آ، م : عایق ۱۶- ذ، م . فارس

بتاختند و همه راه از (شخص)^۱ کشتگان تلال و هضاب^۲ ساخت و طایفه از جمله بلاد خوارزم و خراسان جز رسوم و اطلال^۳ قایم نگذاشتند و از کافه ساکنان آن دو ولایت بهشت آسا جز مثنی اطفال و عورات و بعضی از صنّاع و محترفه که در ربقة آسار^۴ بر یکدیگر (زنده)^۵ بخش کرده بودند و بر رسم^۶ عبید تهنیت را بمعاهد^۷ خویش فرستاده زنده رها | نکردند^۸ و عادیّه عیث^۹ و فساد ایشان بسایر اقالیم (عالم) عدوی^{۱۰} کرد و از صواعق رعد و برقشان^{۱۱} اقطار و آفاق جهان در تشویش افتاد و علی الجملة آنچه درین فترت بر روی^{۱۲} اهل اسلام آمد و بر سر امت [(محمد) مصطفی^{۱۳} صلی الله علیه و آله و صحبه و سلّم | گذشت در هیچ دوات بر اهل هیچ ملت نشان نداده اند (و) مثل

۱- شخص- کالبد ۲- تلال جمع تل بمعنی توده خاک و ریگ، و هضاب جمع هضبه بفتح : پشته و کوه گسترده بر زمین - و فی الاصل طلال و مصاب ۳- م، عضاب ۴- رسوم جمع رسم نشان یا نشان ناپیدا، و اطلال جمع طلل بفتح طا و لام، اثر سرای و جای خراب ۵- آ، ع، ربقة آسار- ذ- بوته آسار- س: ربقة سایر، و در نسخه چاپی ابعاد السائر؟ کذا فی الاصل (۲) و شاید صواب «بعد الاسار» یا «بعد الامر» و نحو آن باشد ۵- آ، ذ- زنده - ندارد ۶- ذ: بر رسم ۷- و فی الاصل و ۱: ذ: تهنیت معاهد بدون کلمه (راویه) و آ، ع، م، مهنت - و مهنت بمعنی خدمت و عمل - و این مناسب تر از تهنیت است، و معاهد جمع معهد منزلی که همیشه بوی باز گردند از هر کجا که رفته باشند ۸- هذا هو الظاهر و فی نسخه خدابخش و ابا صوفیا «کردند» ۹- عادیّه - ستم - عیث بفتح عین زیان و تباهی و در نسخه - م - بجای عیث عیب است - و در - س: عیث ۱۰- عدوی بفتح و قصر، تجاوز و سرایت بیماری و جز آن ۱۱- آ، ذ، ع، م، س: برق آن ۱۲- م- بر روی ۱۳- آ- ع- بر سر امت محمد صلوات الله الرحمن علیه- ذ- بر سر امت احمد گذشت، م، بر سر امت مصطفی علیه الصلوة والسلام - س: ... صلوات الله و سلامه علیه و آله

(بقیه از صفحه قبل)

ولایتی است پهناور که دارای شهرهای بسیاری است مانند گنجه و بردعه و بیلقان و غیره و بین آن و آذربایجان نهر ارس فاصله است که آنچه طرف مغرب و شمال است متعلق به اران است و آنچه طرف شرقی است متعلق به آذربایجان

رقاب الأمم^۱ مولی ملوک العرب و العجم اعدل ولاة العالم اکمل رعاة بنی آدم حافظ [البلاد راعی العباد مدبیل الاولیاء مذیل^۲ الاعداء المنصور من السماء (المؤبد باعظم الاسماء)^۳ مغفر الدنیا والدین غیاث الاسلام و المسلمین عضد الخلفاء و السلاطین ظل الله فی الارضین المخصوص بعناية رب العالمین قهرمان الماء والطين علاء الدولة القاهرة ضیاء الملة الراهرة بهاء الامة الباهرة^۴ یمن السلطنة والخلافة باسط النصفة والرافة محیی الخیرات ولی الحسنات ماحی البدعات محرز^۵ ممالك البر والبحر مطهر مراسم الاعلاء^۶ والقهر وارث ملک سلیمان^۷ سلغر سلطان اعظم^۸ اتابک ابیدر بن سعد^۹ ناصر امیر المؤمنین ابدالدهر پایدار^{۱۰} داراد و سرداق^{۱۱} عظمت و جلال و سرا یرده دولت و اقبالش باطناب تأیید و اوتاد تأیید محکم و مبرم . کرداناد که تخت سلطنت بزب^{۱۲} وزینت این بادشاه پرهیز کار جمال یافته است و مسند پادشاهی بنفاذ^{۱۳} او امر و نواهی این شهر بار دیندار آرایش گرفته اهل خیر و سلامت پای در دامن امن و راحت کشیده اند و حزب شر و بطالات سر بگریبان عزات و عظمت فرو برده ابواب جور و حیف بمسمار^{۱۴} انصاف و انتصاف او بسته شده اسباب رفاهیت خلق دست فراهم^{۱۵} داده ارجاء و انحاء^{۱۶} مملکت که بخطوات اقدام جائزه^{۱۷} خراب و باثر گشته بود بیمن اعتنا و استعمار او معمور و مسکون شده (زوج) ممالك ممالك که از تغلب دزدان و تعدی قطاع طریق مهجور و مدروس مانده بود بحسن حراست^{۱۸} و سیاست

۱- آ، م، ع: امم (بدون الف و لام). ۲- ادال غلامه اهانه (قاموس).
 ۳- از نسخه اصل و نسخه آ ساقط شده. ۴- س: افزوده: سماء الشوكة الشامخة
 سماء السطوة ساطعه؟ ۵- ذ، م، ع: محرز. اصل و آ: سحرر ۶- آ، م، ذ: ع- الاعلاء- س:
 اعلاء ۷- س: افزوده و امر سلطان ۸- در نسخه «چای السلطان الاعظم» و کلمه
 (سلغر) را ندارد ۹- ذ. افزوده: ابن ذنکی. ۱۰- آ، ذ، ع، م، س: پاینده ۱۱- سرادق،
 بضم سین سرابرده و خیه ۱۲- آ، مملکت بزب، ذ، مملکت نبوت و زینت، م،
 ملک بزینت تربیت ۱۳- م، بنفاذ؟ ۱۴- مسمار، آنچه بدان چیزی را استوار کنند،
 میخ آهنی ۱۵- آ، م، س، ع: درهم داده ۱۶- ارجاء جمع رجاء بقصر و ممد است
 یعنی نواهی- ذ، م، بجای انحاء (انجای) دارد ۱۷- م، جابر ۱۸- م، مراست؟

بود از محض لطف خدا آفریده و در حجر خاصه^۱ رافت و نعمت^۲ او پروریده همه فضایل انسانی او را^۳ حاصل (و) همه شمایل پادشاهی او را^۴ موجود صورتی زیبا و هفتی (والا کرمی^۵) کامل و شفقتی شامل بذای بیدریغ و عطائی بيشمار مردانگی کسوتی [که^۶] بر حدّ قدّ او^۷ دوختند و غریب نوازی آیتی [که^۸] در شأن او منزل شده من بنده را در حریم حمایت خویش جای داد و با کرام و اعزاز محظوظ فرمود و بنواخت و تشریف^۹ کرانمایه مخصوص کرد و بمحلی مرعوق و مکانی^{۱۰} مغبوط بنشاند و در مدّتی نزدیک بانقصان حالت و قصور مراسم خدمت از مقرّبان حضرت خویش گردانید و بمرتب خواصّ حجاب برسانید^{۱۱} [شرف محرمیت مجالس استیناس مبذول داشت و تشریف حریفی کاسه و کاس^{۱۲} ارزانی فرمود تا قریب پنج سال در ظلّ وارف عوارف^{۱۳} و کنف عواطف (لواطف) او فارغ المال رافع^{۱۴} الحال فی دعه^{۱۵} من العیش و سعة من المال عمر گذرانیدم و روز کار بسر برد^{۱۶} ایزد سبحانه و تعالی صد هزار قنادیل رحمت و رضوان و مشاعل^{۱۷} بشری و غفران بروان پاک او برساناد و عمر و ملک و معدنات و مملکت خلف صدق و ولی عهد او خداوند پادشاه معظم خاقان اعظم مالک

- ۱- آ، م. حاضنه: و حاضنه دایه و آنکه بجای وی باشد در تعهد بچه ۲- ذرحمت و رافت - س، م: رافت و رحمت.
- ۳- آ: شاهي - آ، ذ، ع، م: دراو ۴- س: در او
- ۵- نسخه آ ندارد ۶- آ: برقد خداو - ذ: برقد او - م: برقد خداو ۷- م - و بنشریف
- ۸- م: و بمکانی ۹- نسخه چاپی: رسانید ۱۰- حریفی هم کاری، کاس جام شراب خوری و کاسه بفتح ثالث ظرفی که در آن چیز خورند ۱۱- ظل وارف - سایه دراز - و عوارف جمع عارفه نیکو میها ۱۲- نسخه خدا بخش و ایاصوفیا و مولوی رافع؟ و نسخه آ، ع.
- ۱۳- رافع - و رافع عیش فراخ و خوش است ۱۴- دعه فراخ زندگانی کردن و راحت و آرام گرفتن. ۱۵- م - بردم. ۱۶- م، مشاعیل؟ و مشاعل جمع مشعل و مشعله است بمعنی قندیل و جایی که در آن آتش افروزند.

می آیند و میروند و برزگران^۱ در مواضع^۲ دوردست^۳ و مهلای مهیب^۴ فارغ
و آزاد نخم میکارند و میدروند چه باری عزّ شأنه و عمّ احسانه ذات مطهر آن^۵
پادشاه دین پرور عدل کتر را از کرایم شمایل پسندیده و جلالیل فضایل کزیده
آفریده است و لباس حفظ و عصمت خویش از ذمایم اعمال و رذایل اعمال درو پوشیده
و بروی خوب و خلق خوش (و) سیرت نیکو و عفت^۶ [نفس و باکی ضمیر و علوّ
همت و درستی وعد و وفای عهد و رجاحت عقل و سماحت^۷ طبع و وقار و انات^۸
و حزم و ثبات و سخا و شجاعت و ذکا و کیاست و حلم با سیاست و تواضع با مهابت و
عفو با قدرت و اغضا^۹ با ممانعت و تعظیم ارامر حق و شفقت در حق خلق و توفیر^{۱۰}
نفخیم علم و توفیر^{۱۱} علما و تبرک بمجالت ارباب ورع و منافقت^{۱۲} صلاحا از ملوک
عالم ممتاز گردانیده است و آنچه او را ضاعف الله^{۱۳} علا^{۱۴} از کمال^{۱۵} مکارم اخلاق
و اعمال محاسن اعراق و اقتناء ذخائر مشونات مصبط مصالح خلق و اقتناس شوارد^{۱۶}
سعادات بحفظ امانت حق و اعتماد و توکل در جمیع امور بفصل^{۱۷} و کرم آفریدگار
و استظهار و تمتع^{۱۸} در کمال احوال بعون و لطف پروردگار ملایه شده (است) و
طبیعت کشته دیگر ملوک روزگار و شاهان نامدار را هزار يك آن دست نداده است
و صحیفه مفاخر ایشان بسطری^{۱۹} از آن مآثر موشح نکشته و بر صدق^{۲۰} این دعوی

- ۱- ذ، برزیکران ۲- ذ، درودشت ۳- ذ، مهیب، آ، ع: مهیت ۴- م: این
۵- م، آ، ع: سجاحت ۶- م، انات، والصحيح انات وهو بمعنى الوقار والعلم ۷- اغضا
چشم پوشی کردن، و در نسخه م: واعضای ۸- س: و توفیر بر ۹- آ، ذ، و توفیر
۱۰- نسخه چایی مناقبت دارد و آن غلط است چه مناقبت در لغت نیامده و صحیح چنانکه
در نسخه آ، ع، است (ممانعت) بافا و تون که بمعنی مجالت نمودن و همز او نشستن و
یاری کردن است میباشد. و در نسخه م، بجای منافقت مشاورت و در نسخه س: مناقبت است
۱۱- ذ، اعلاء - م: کمال ۱۲- اقتناس شکار کردن، و شوارد جمع شارده: رنده ها
۱۳- م، بر فضل ۱۴- س، م: و تمتع ۱۵- آ: شطری ۱۶- آ: صدق

او مملوك و مأمون^۱ گشته ساکنان قری و مرار ع که بسبب غلاء^۲ سمر^۳ و تعدد^۴ زراعت بجلای مبتلی شده بودند از شمول معدلت و عموم مرحمت او روی بارطان مألوف باز نهاده قحط و تنگی نواحی از یمن نقیبت^۵ او بر خص و فراخی مبدل^۶ شده عواطف لطف او سایه بر سر متظلمان افکنده (و...) عواصف قهر او درخت ظلم و عدوان از بیخ برکنده (و) مزاج طاعت حشم و لشکر که از قانون صحت^۷ | اخلاص منحرف شده بود بصواب تدبیر او از « اعتلال بحال اعتدال^۸ » باز آمده اهوا و آراء امناء و امراء که در انتهای مناهج عبودیت متفرق^۹ و مختلف گشته بود بلطف^{۱۰} استقامت او بر سلوك جاژه استقامت مؤلف و متفق شده جماعت متمرّدان که بمعاقل شفاف^{۱۱} و مضایق شهاب تحصن کرده بودند و پای از دایره فرمان برداری باز گرفته بمیان شهادت و دها^{۱۲} و محاسن حصافت رای انور خدایگانی لطفاً و عنفاً سر بر خط انقیاد نهاده و بر بقا طاعت را کردن داده^{۱۳} و دست تظاول در آستین خویشستن داری کشیده و روی دل با اخلاص مند کی در کاه جهان پناه آورده و پشت فراغ بدیوار امن و امان باز داده کوهها از متغلبان حالی شده | و | راهها از منسلطان ایمن گشته کاروانها از اطراف و نواحی بی رحمت | (و) |^{۱۴} مؤنت باح و بدرقه^{۱۵}

- ۱- س: و مأمول ۲- غلاء بالفتح ممدودا - گران گردیدن نرخ ، سمر بکسر سین
 نرخ و جمعش اسعار است ۳- نقیبت نفس و خرد و کنتکاش است يقال فلان ميمون النقيبة ای
 مبارك النفس و الامر بنجح فيما حاول و بظفر او ميمون المشورة (منتهی الارب) ۴- آ، م،
 ع: بدل ۵- از نسخه ذ چند سطر از این موضع افاده است ۶- م، ع، ذ، حال اعتلال
 بعد اعتدال ۷- ذ، م: انتهاج پیدا و روشن گردایدن راه ۸- س: منصرف
 ۹- م: بود اطف، س: بودند لطف ۱۰- معاقل جمع معقل بناهگاه و کوه بلند، و شفاف جمع
 شفاه (بحرکت شین و عین) سر کوه، و در نسخه ذ، شفاف باغین معجمه و آن غلط است
 ۱۱- ذ: ورهاء؟ ۱۲- ذ: در داده ۱۳- تمام نسخ خطی (و) ندارد ۱۴- بدرقه،
 داهر و نگهبان

بدعت‌های قدیم از صحایف اعمال دیوانی حذف کرده مال‌های خطیر بتهمت مظلومه حقیر ترك می‌آرد^۱ و طیارات^۲ دیوان و توفیرات خزانه^۳ را بر خصمی شرعی از وجهی مرضی بخود راه نمیدهد تا این غایت^۴ [قریب] صد هزار دینار^۵ املاك نفیس و اسباب متقوم از دیه‌های^۶ معظم و مزارع مغل و باغهای پر نعمت و سرایهای عالی که سالها درخور دیوان اعلی بود بمجرد شبهتی^۷ که در نقل ملك آن باز نمودند بمنتهیان (آن) باز فرموده است و ذقت اسلاف مبارك خویش^۸ انار الله براهینهم از حمل اوزار آن بسیار گردانیده و اضعاف آن بر عمارت مساجد و معابد و اربطه^۹ و مدارس و قناطر^{۱۰} و مصانع و مزارات متبرك و بقاع خیر صرف کرده است و بگوشه نشینان هر ولایت و مشایخ هر ناحیت و سبل^{۱۱} بادیة حج و مساكن^{۱۲} حرمین فرستاده و چندین یارده دیه^{۱۳} و مستغلات دیگر از ضیاع خاص هست که بعضی بهر کس از ایمة (و) اهل ورع و ارباب خاندانهای قدیم و حق داران همین^{۱۴} دولتخانه ارزانی فرموده است و اعقاب و اخلاف^{۱۵} ایشان را مسلم داشته و بعضی بر عاقبة سادات مقیم و مسافر و كافة متصوفة وارد و

- ۱- ذ، میکند ۲- کذا فی نسخ خدا بخش و ایاصوفیا و آ، م، ذ، ع: آنچه از مواضع استعمال این کلمه معلوم میشود آنست که طیارات عبارت از اموالی است که بدون رنج و زحمت مهیا شده و بشخص سلطان مخصوص بوده است اینك مثال آن «و حسابهای گذشته از ضرایب و طیارات و غیر آن بحضور او و نایب دیوان عمل روشن کنند. عتبة الكتبة چاپ طهران ص ۵۶» مثال دیگر: «و ضرایب شهر و طیارات و ابواب المال بر موجب مشروح دیوانی بوی تفویض کردیم - عتبة الكتبة ص ۷۲» ۳- آ، م، ع: صد هزار دینار املاك، و کلمه دینار از نسخه اصل افتاده است ۴- م: دههای ۵- م: شبهة ۶- م، افزوده: را ۷- س: و معابد و مدرسه ۸- م: قناطر، و صحیح قناطر است که جمع قنطره بمنی بلها است و قناطر جمع قنطار بمعنی وزن مخصوص و مال بسیار است که در اینجا مناسب نیست ۹- آ، م، ع: سبل ۱۰- س: و مساكن ۱۱- م، ده ۱۲- آ، س: این م، آن ۱۳- س: و باعقاب و خلاف

صحت این قضیت چند گواه عدل و دلیل واضح دارم که ^۱ کدورت زور زلال شهادت
آثراتیره نکر داند و کردنقص بردامن دلالت آن ننشیند؛ بکنی آنک در عنفوان جوانی
وربعان کامرانی که مجال ^۲ وسوس شیطانی فسیح تر باشد و میدان هواجس جسمانی ^۳
بسیط تر از منا کر ^۴ و مناهی دست بداشته است و معاشرت معارف ^۵ و ملاحی را پشت
پای زده و نحرّی رضای الهی را بر تتبع هوای پادشاهی تقدیم کرده و نخلق باخلاق
اولیاد را بر تأسی بسیرت پادشاهان دنیا ترجیح نهاده تا بیرکت آن بازار فسق و فجور
فتور گرفته است و رواج تهتک و فساد کساد پذیرفته رسته امر معروف معمول شده و
متاع عفت و صلاح مرغوب کشته و بیشتر [(راز)] اهل مملکت از امر او کبر و حشم
و خدم و متعجّمه و رعیت موافقت اولوالامر را واجب شمرده و بر موجب الناس ^۶ علی
دین ملو ^۷ کهم بصدق ^۸ رغبت روی تنوبت و انابت آورده و پشت بر محظورات محرّمات
شرع کرده و ثواب آن اتمام دیوات قاهر را ذخیره ثبات سلطنت کشته ، و دیگر آنک
باستماع ^۹ کلام مایهوفان عادت کرده (است) و با کشف (معضلات ^{۱۰} و) ظلمات
متظلمان انس گرفته و روزگار مبارک بر تهذیب احوال دین و ترتیب اعمال ملک
مصروف گردانیده و خاطر اشرف بر تنویه ^{۱۱} قدر علما و صلحا و ترفیه حال حشم و رعایا
کماشته ابواب خیرات و مبرّات بر عاقه خلایق کشاده و راه مطالبات ناموجه و عوارض
ناواجب بر کّل ممالک بسته رسمهای محدث از جرّاید عمّال ولایت محو فرموده (و)

۱- س: واضح و لازم که ۲- آ: محال ؛ ۳- آ، م، ع: نفسانی ۴- مذهب
الظاهر و فی جمیع النسخ: مناکیر ، چه منکر اگر بمعنی ذیرک و فطن باشد جمع آن بر
منکرون و مناکیر آید و اگر بمعنی ضد معروف باشد که آن قول و فعلی است که برخلاف
رضای خداست و مراد در اینجا هم همین معنی است همیشه بر منکرات و مناکیر آید
۵- معارف بروزن مساجد جمع معزف و معزفه آتیهای لهواست مثل چغاه و طنبور و غیر
آن و دو نسخه آ، م: معارف ، س: و معارف ۶- آ، ذ، ع: افزوده ؛ و ۷- آ، م، ع: استماع
۸- نسخه آ (معضلات و) ندارد ، م: معضلات (باغین منجبه) ۹- تنویه بلند نام گردانیدن

و آخرت اندیشی اوست باز اندیشد^۱ کی اگر این جماعت در سایه رایت اعلی بر آن دیار
دست یابند يك درخت قایم و يك خانه آبادان نماند و رعایای ضعفا مستأصل شوند و
بیدار بود کی از آن تأدیب و تعریك نصیبه طلمه آن طایفه چند رسد و در مقابل نهزه
الذیب^۲ ایشان چه مقدار آید باقی مظلومه باشد سعی خود حاصل کرده و وبالی بیای
خویش بدست آورده و در دفع^۳ ظلم غیری قانون معدلت خویش از دست دادن و در
استرداد مال دیگر (ی) خود را مظلومه انداختن^۴ نه کار زیر کان و شیوه دین داران است
و چون ملهم^۵ توفیق این اندیشه های صواب بر ضمیر منیر او بگذراند^۶ و آیت
وَلَا تُزِرْ وَازِرَةً وَزِرًا خَرَى^۷ بگوش هوش او فرو خواند در حال نایره آن غضب^۸
فرو نشیند و دامن^۹ عزیمت مبارك از آن نهضت در جیند خرابی ولایت را از عرض مال
دیوان عمارت فرماید و زیانیهای رعایا را با شفقت و عاطفت خویش جبر کند و قطع ماده
آن تعدی و حسم باب^{۱۰} آن فتنه را بر مقتضاء و جادلهم^{۱۱} بالآئی (هی) احسن^{۱۲} طریق
اجمل^(f^b) و وجهی اسلام پیش گیرد و بهیچ وجه تاسزای آن متعذیان بی ایذاء درویشان
و تاراج مال بی گناهان میسر نبیند بجنك اجازت نفرماید و علی کّل حال تا مجال
عفو بابد و امکان اغضا باشد در تنفیذ موبات^{۱۳} خشم^{۱۴} عنان نفس اماره فرو نکذارند و
در مراقبت (جانب) حق بلایمه خلق و گفت و گوی اشکرات التغات ننماید و رضای الهی را
سبب ناموس پادشاهی از دست ندهد و چون بواسطه اجتماع عسا کرو آوازه حرکت
رایات اعلی حقت^{۱۵} بالنصر و الظفر آن جماعت را از وخامت عاقبت آن اقدام و سوء
مغبّه^{۱۶} آن جسارت انتباهی بدید آید و از کرده بشیمانی روی نماید و باصدا کتب و

۱- م: اندیشید ۲- م: نهرت الذیب- س: بهره الذیب ۳- ع: رفع ۴- م: انداختن

۵- م: ملثم ۶- م: کنرا ند ۷- از فر آن مجید سورة ۶۱ آیه ۱۶۴ ۸- ع: از غضب او

۹- م: و دامن ۱۰- م: و خشم ناب- و حسم: بریدن و بازداشتن ۱۱- فر آن مجید آیه ۱۲۶ از سورة ۱۶

۱۲- موبات بمعنی مملکات است ۱۳- س: خشم ۱۴- مغبّه پایان هر کار و عاقبت هر چیز

صادر وقف کرده (وربع) و ارتفاع آن چون^۱ سایر موقوفات و مستبالات^۲ ممالك بمصارف^۳ استحقاق و محال استیجاب^۴ صرف فرموده و اطماع مستأکله و تصرفات باطله از آن منقطع گردانیده و آنچه برسم صدقة التمر و ارزاق داره^۵ روز بروز ماه به ماه به علما و صلحاء و سادات و کبرا^۶ و اصحاب حدیث و حمله قرآن^۷ و سایر مستحقان غریب و شهری و متوطن^۸ و طاری از مردان و زنان و مشایخ و اطفال میرسد چون خلال جلال او بی پایان است و (چون) خصال کمال او بی قیاس، و دیگر آنک اگر صاحب طرفی از همسایگان مملکت بکمال حلم و وفور کم آزاری این خسرو نوشیروان معدلت مغرور شود تا^۹ از سر رکاکت رأی^{۱۰} حق جوار مبارك او بکسو نهد و بتحریش^{۱۱} شیران درگاه و بد خواهان دولت خویش بکوشه از اصقاع این ولایت نازد و چهار پای^{۱۲} (چند) براند و درویشی چند را بر نجانند و بدین سبب قوت حفیظه^{۱۳} آن^{۱۴} پادشاه نیکوسیرت پاک عقیدت از روی بشریت در حرکت آید و مزاج دل عزیزش بطلب انتقام کرم شود تا با حضار لشکرها^{۱۵} (۴۲) فرمان دهد و روی اعلام منصوره سوی ولایت آن^{۱۶} بی عافیت^{۱۷} (نهد) چون يك در منزل بر عزیمت گوشمال ایستان کوچ مبارك فرمود و کثرت حشم و حشر خویش مشاهده کرد و اذتاب و اتباع لشکر را دید [دند] | انهای طمع نیز کرده و رجالات حشم را یافت غارت و تاراج را دامن در^{۱۸} زده از آنجا کی کمال خدا ترسی

- ۱- م، همچون ۲- آ، م، ع - مبلات، وسبل المال جملة فی سبیل الله والخیر - و در نسخه چاپی: مبلات، و تبیل: انقطع عن الدنيا الى الله ۳- آ، م، س: بمصاب ۴- م، استجاب ۵- س: دارد ۶- س: و سادات و کبری ۷- م، افزوده: داره ۸- آ، م، ع: متوطن ۹- م: و یا ۱۰- نسخه چاپی: ری ۱۱- تعریض بمعنی اغراء و برافزولیدن نوم و سنگ است بر یکدیگر ۱۲- م: چهار پایانی ۱۳- یعنی غضب ۱۴- س: سبب دواعی حقیقت این ۱۵- از اینجا نسخه اساس یعنی نسخه بر بتش میوز بم شروع میشود ۱۶- س: سوی آن ولایت ۱۷- م، آ، ع - بی عاقبت ۱۸- س، م، بر

مطلوبان می سازد تا از جسیم انعام (و) عمیم^۱ اهتمام او صحت انتعاش می یابند و از صوب عاطفت و فیض عارفیت او سیراب استقامت احوال می شوند، و در خصب آن دولت و رخص آن نعمت آمن السرب رابط الجاش^۲ عمر می گذرانند، و از بلای عز اسمہ مزید عمر و سلطنت (او) می خواهند و استصراف عین الکمال^۳ از آن حضرت جلال می کنند، لاجرم بواسطه حفاوت او بر خلق حال طراوت دولتی بنظام امور و صلاح جمهور در تزیید دست، و کار رونق مملکت بفراخی، نعمت و بسیاری رعیت در تصاعد، کافه^(l.h.) خلايق بدعاء خیر و ثناء خوب او رطب اللسان اند و اصحاب قلوب و ارباب خلوت باستدامت عمر و استزادت ملک او بسته میان، ملوک آفاق بمخالت^۴ دولت او مفتخر و سلاطین جهان بمراسلت حضرت او مبتهج، و ببرکات آن مکارم اخلاق صیت جهان نورش بنیک نامی واحداثه جمیل در اقالیم جهان سابر ترست، و در اقطار^۵ آفاق مستفیض تر و بمیامن آن محاسن اعراق قواعد دولتش هر دم اکیدتر است و بسطت ولایتش هر روز عریض (تر) و اینک غیض من فیض و رشح من سفح^۶ مملکت کیش^۷ و مضافات آن از زمین عرب و بوادی حجاز چون بلاد بحرین و ظاهره و باطنه عمان و قلعات^۸ و نعمانی

- ۱- م، افزوده: و. ۲- سرب بالکسر و یروی بالفتح، بمعنی نفس و منه هو آمن فی سربه ای فی نفسه، و فی الأساس ای فی حرمة و عیاله، و رابط الجاش - رابط بمعنی ساکن و جاش بالفتح دل مردم واضطراب آن از بیم بقال فلان رابط الجاش بمعنی دلیر است و دل از جای برد. ۳- عین الکمال: چشم زخم. ۴- م: بمحل - س: بمخالت. ۵- م، افزوده: هر روز. ۶- ع - در اطراف. ۷- یعنی اند کیت از بسیاری و تراوشی است از ریزشی. ۸- م - قیس. ۹- قلعات بالفتح ثم السکون و آخره ثناء لعله جمع قلعه و هو بشر یکون فی الجسد و قیل و سخ و هو مثل القره و هی مدینه بعمان علی ساحل البحر الیها ترفأ اکثر سفن الهند و هی الآن فرضة تلك البلاد و امثل اعمال عمان عامرة آهلة و لیست بالقديمة فی العماره ولا اظنها تمصرت الابد الخمسمائة (یا قوت)

و انفاذ^۱ رسل بیش آیند و دست در دامن اعتذار زنند باز شاه خلد الله سلطانه و نصر
 انصاره و اعوانه در استماع کلمات (آن) فرستادگان مبالغه و محامل ایشانرا تحمل
 فرماید و اباطیل اعتذار ایشانرا در محل قبول آورد تا کعبتین آن وحشت را بلطف
 تدبیر باز هالد و بساط آن تشویش^۲ از عرصه ولایت بحسن المس در نوردد و این
 همه از بهر آن تا آسیبی بدل بیوهی نرسد و مال یتیمی در معرض تلف نیاید و خون
 بی گناهی ریخته نگردد و این معانی خاصه در حالات^۳ حفیظت الا از سریقین صادق
 دامن گیر هیچ باز شاه نشود و این اخلاق لایما باوقات غیظ و غضب جز بقوت دین
 درست در باطن هیچ صاحب فرمان بدید نیاید؛ وَ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ
 و کواه دیگر آنک اشراف (۴.۳) اطراف و اعیان بلدان که در بن دور حیف و جور
 (و) باحور^۴ فتنه و فتور از بایه دستگاه خویش افتادماند و از سایه مال و جاه خویش
 بر صحراء ناکامی مانده^۵ ، باوازه امن و امانی کی بحمدالله ساحت این مملکت را
 شاملت و امید عدل و احسانی که بمحض فصل حق طینت (باك) و طبت^۶ طیبه این
 باز شاه نیکو نهاد را حاصل^۷ چون مرغان تشنه که جان بآب اندازند مَنْ كَلَّ فَبَجَّ
 عمیق^۸ روی بزلال حضرت جلال او می نهند و عصمت جوار اقبال و ذقت زنهار
 ظلال او می بناهند^۹ و خستکی ظاهر و باطن خویش را مرهم از داروخانه کرم
 او می طلبند و درد حرمان و رنج احزان خویش را دارو از دارالشفاء شفقت او
 می جویند ، و بادشاه جاوید^{۱۰} عمر باز همکنانرا در بنام مرحمت خویش می کبرد و
 جناح مکرمت بر فرق ایشان می کستراند^{۱۱} ، ولطف التفات خاطر اشرف را طیب آن

۱- م: وایعاد ۲- م، افزوده: را ۳- م: حالت ۴- باحور ککافور،

و باحوراء بزیادت الف مدوده: شدت گرم است در تموز (ت ق) ۵- م، افزوده: و

۶- م: و طیبه ۷- م، افزوده: است ۸- م، س - که جاوید - ع - که دراز

۹- م: می کسترد.

قلم توان آورد بل که طول و عرض آن مناقب **صَکَرَضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ** بی کرانست و اصناف الطاف باری جلّ و علا در حقّ (آن) ذات کریم چون نعیم اهل بهشت بی پایان و هراطناب^۱ که در آن باب روز جز بمعجز و قصور نکشد و هر اسهاب که در تقریظ^۲ آن جناب تقدیم افتد جز بتفریط و تقصیر نرسد و لایق این حال ابیات مسعود سعد^۳ ست کی صاحب کلباه (رحمه الله)^۴ در دیباجه^۵ کتاب خویش^۶ ایراد کرده (است).

(شعر)

اگر مملکت را زبان باشدی	تسا کوی شاه ^۱ جهان باشدی
رهمی تو کر صد دهان داردی	که در هر دهان صد زبان باشدی
بذات صد زبان ^۲ صد لغت گویندی	که در هر لغت صد بیان باشدی
بنان کردی مویها بر تنش	دو صد کلک در هر بنان باشدی
بس آن کلکها وان زبانها همه	بمدحت روان و دوان باشدی ^۳
نبشته جو با گفته جمع آمدی ^۴	و کر چند بس بی کران باشدی
ز صد داستان کآن ثناء تراست	همانا که يك داستان باشدی

حقّ سبحانه و تعالی سایه معدلات این پادشاه (جوان) جوان بخت و شهریار مبارک طلعت میمون دوات را تسا دامن قیامت بر سر کافه خلايق مظلّ و مبطوط دارد و آفتاب سلطنت او را از وصمت کسوف صروف و معرّت^۵ زوال انتقال محفوظ و مضبوط، بسیط عالم بجمال جهره جهان آرایش کلشن و چشم جهان بنور طلعت بهجت فزایش روشن، ساحت^۶ ولایتش بوفود برور کت و وفور خصب نعمت مأهول

۱- س: و نیز اطناب ۲- ع، س: تفریط - تقریظ ستودن زنده باشد بقی یا بیاطل. ۳- م، افزوده: سلمان. ۴- آ: ندارد. ۵- م، افزوده: آورده است. ۶- ع، بجای خویش: خود. ۷- س: ثناخوان ۸- م: هر زبان ۹- ع، ثناء تراست. ۱۰- س: م، بصدوف و مغرب ۱۱- س: ساخت.

بندرگاههای^۱ خلیج فارس^۲ و قلاع و قصبائی که بر آن سمت است و سایر جزایر دریا بار با حصانت معاقل^۳ و مناعت^۴ منازل آن از کنار آب بصره تا سواحل هند در نکسیر هفتصد فرسنگ که بتجشم فوجی از حشم منصور و شر ذمه‌ی^۵ از درگاه جهان بناء بی آنک بر صاحب حق ازین حضرت حیفی رفت یا خونی بنا حق ریخته شد مستخلص و مسلم گشت و در سلك ملك فارس منتظم شد.

(شعر) ۶

جاءته طائفة و لم يهز لها
رمح و لم يشهر عليها منصل
أني و قد كانت تلفت نحوه
من قبل أن يقع القضاء فتعقل^۸
حتى أتته يقودها استحقاقه
و يسوقها حظ إليه مقبل

و امیدست کی عن قریب تمامی ممالك عراق بل جمله آفاق که احیا (۱.۴)
و استعمار آنرا حسن ارعا و کمال شفقت جنو بادشاهی^۹ داد کر رعیت برور متعین
است بخطبه و سگه مبارک او مترن^{۱۱} (شود) و قطان و اهالی آن دیار کی از
میان جان عبید و موالی این دولت خانه اند جنانک از دست نکبت در بای محنت
فرسوده کشته‌اند در سابه عاطفت و کنف مرحمت^{۱۲} او آسوده کردند و علی الحقیقه
مفاخر و مآثر آن^{۱۳} بادشاه ولی سیرت فرشته^{۱۴} صفت بیش از آنست که عشر عشر
آن در صدر کتابی یا^{۱۵} دیباجه تألیفی شرح توان داد و اندکی از بسیار آن در

۱- م: بندرگاه - س: خلیج جون رك فارس. ۲- م: فارس. ۳- م: مناقل

۴- م: و منازعت. ۵- شرمه بکسر تین: گروه اندک از مردم. ۶- م: نظم.

۷- س: ارتفع. ۸- س، م: فیهقل. ۹- م: اتاه. ۱۰- س: بادشاه.

۱۱- م: مزین. ۱۲- م: رحمت. ۱۳- م: این. ۱۴- س، م: فرشته.

۱۵- م: یا - نسخه چایی: یا.

مسودات دیگر طلب کردم و بعد از تمهید عذر و التماس اعضا بذیشان نمودن ایشان
 چون بر ترتیب و تهذیب آن واقف گشتند و از مقدمه آن طرز سخن و تقریر
 معانی که محرر خواست شد تفرس کرد همه بر اطرا^۱ و ارتضاء آن متفق الکلمه شدند^۲
 و مرا بر اتمام آن تحریر بی تمام نمود^۳ و گفتند اگر تا (این) غایت برداشتی نبوده
 است و فراغ خاطری دست (f. 5^b) نداده اکنون باری هیچ عذر نیست و از^۴ هیچ
 جانب بحمدالله مشوشی نه هر آینه این تألیف بآخر باید رسانید و در جمع آن جدی
 نمود که درین فن جامع تر ازین تصنیفی نساخته اند و در این نوع مفید تر ازین جمعی
 نکرده پس باستصواب آن دوستان العود احمد بر خواندم و روی بانعام آن آورده^۵
 تا در مدتی نزدیک هم (بر) نسق اول بآخر رسانیدم و بر محکم طبع و قاد ایشان
 زذ و ایشان از آنجا کی غریب دوستی اهل هنر و عیب پوشی ارباب فضلت آنرا
 بعین الرضا ملحوظ داشتند و از تحسین و آفرین خویش ملحوظ گردانید^۶ اما
 جمعی دیگر از طبقه^۷ طرفا و حلقه^۸ شعرا که در اعجاز نظم باری دم عیسوی زنند
 و در ابراز آیات معانی دری بد موسوی نمایند بحکم آنک بناء آن (تألیف) بر
 لغت تازی است بر آن دقی گرفتند و در آن قدحی کرد^۹ و گفتند دو تصنیف در یک
 سلك کشیدن و دو لغت را بیک عبارت شرح کردن کی فایده آن بربك قوم مقصور
 باشد و هر یک را از اهل آن دو لغت استیفاء حظ خویش از آن ممکن نکردد و جهی
 ندارد و معهود ارباب تصانیف آنست کی در تألیفات ببارسی اشعار تازی نویسند
 و فصول عربی کی بدان احتیاج افتد درج کنند نه آنک در مصنفات تازی اشعار ببارسی
 آرند و شرح و نقد لغت دری کنند و هم ازین جهت خواجه امام رشید^{۱۰} کاتب چون

۱- اطراء نيك ستودن. ۲- م: گشتند. ۳- م: تحریر بی تمام نمود- س:
 تحریر بی تمام نمودند ۴- نسخه چاپی (از) ندارد ۵- م: آوردم ۶- م:
 گردانیدند ۷- م: طایفه ۸- آ، م، ع- حلبه- س: حلبه ۹- م: کردند
 ۱۰- م: افزوده: هری.

و ملئوس^۱ عرسه مملکت از غیر^۲ حدثنان و فتن آخر زمان معصوم و محروس بمحمد
 و عترته^۳، و چون بفر^۴ دولت این پادشاه دین دار (ولایات) ایمن است و از سرحد ها
 فراغت حاصل و ازین جهت در بیشتر اوقات دار الملک شیراز معسکرمیمون شده است
 و مرکز رایات منصور گشته مرا درین مدت با افاضل فارس کی فوارس میدان فضل
 و امائل اعیان هنراند هر یک در تفتن علوم بحری زاخر و در نبرز آداب شمس طالع
 عمر الله رباع العلم بفضل منلهم و این لهم المثل فی فضلهم اختلاطی
 اتفاق می افتاد و در خدمتشان از هر نوع بخشی می رفت مگر شنیده بودند که بیش
 از این در فن علم شعر و معرفت معایر آن آغاز تألیفی کرده ام و بنیاد مؤامره ای
 نهاده از من استکشاف آن حال (۱۹) کردند^۵ و موده آن همی خواست^۶ و من
 بحکم آنک در تحریر آن تأقی نکردم و بوزم و بیشتر آن از سر برآکنید کی
 خاطر و کوفتگی طبع در قلم آورده با آنک در صدمت هجوم کفار و هزیمتی^۷ که
 حشم سلطان و سلطان زادگانرا در جمادی الاولی^۸ سنه سبع عشرة یبای قلعه فرزین^۹
 افتاد جمله آن اجزا با سایر کتب نفیس کی پیوسته مستصحب آن بوزمی ضایع شده
 بود و بیرون از جزوی چند مبتد^{۱۰} کی بعد از مدتی مدید بردست بعضی از مزارعان
 (آن) کوه بایها بمن باز رسیده بود نداشتم آنرا از بیشتر^{۱۱} اهل فضل بنهان می داشتم
 و باظهار^{۱۲} آن بر هر کسی^{۱۳} دلیری نمی نمود تا اکر در آنج (از) منشآت طبع است
 غلط و تقصیری رفته باشد یا در آنج نقل محض است تحریف و تغییری افتاده بود
 بیش اصحاب صناعت بقلت بضاعت مطعون نکردم و بنزدیک ارباب براعت بزبان
 شناعت ملسون نشوم^{۱۴} اما از کثرت الحاح آن عزیزان بقیّت آن اجزا در میان

۱- س: و مایوس. ۲- م، عین. ۳- س: بمعندوآله و عترته الطاهرین
 ۴- م: تفر ۵- س، م، ع، آ: می کردند ۶- آ، م، س: می خواست ۷- م:
 هزیمت ۸- نسخه چایی «الاولی» ندارد ۹- م: قزوین ۱۰- م: مبتد
 ۱۱- م: جمله ۱۲- م: و باظهار ۱۳- م: کس ۱۴- م: منسوب نشود -
 و ملسون دروغ گو و زبان بریده است

و برسته سترافان سخن و ناقدان هنر فرستاد : [طراز آغاز آن دعاء دولت و ثنای
 حضرة خداوند و خداوند زاده خاقان معظم تاج و مقدر ملوک عالم قطب الدنیا و الدین
 عضد الاسلام و المسلمین قرّة عیون السلاطین عدّة الدوله عون المملّکة عمدة الائمة نصیر الامام
 مجیر الانام خالصة الخلافة افتخار جهان اعظم قرن داش خان ابوالمؤید سلغر شاه بن سعد
 طهیر امیر المؤمنین ساعف الله جلّاله و مدّ ظلّاله و اعزّ انصاره و ابد اقتداره ساخته و
 بنام مبارکش پر داخته، چه میل طبع لطیفش بمطالعة لطایف کتب دانستهام و التفات
 خاطر عاطرش بمطالعة نوادر علوم دیده و بحمد الله غوامض معانی ملکة طبع و قاداوست
 و مشکلات سخن مستخر خاطر نقاد او، ذات بی نظیر او درّی شاهوار در مرسله شهر یاری
 و ماهی تمام بر افق پادشاهی، جمالی زاهر و حسنی باهر خلقی رائق و خلقی نازع لفظی
 شبرین و عبارتی متین فضلی بسیار و بذلی بی شمار و ولهی مطیع و همّتی رفیع خاطری
 قویم و طبعی مستقیم رؤی تازہ و لطفی بی اندازه نظمی سریع و نثری بلیغ خطی که
 کاتبه آن مسودّات مشق از رانیه تعلیم ستانند، ابن مقله تراشه قلم او بمقله بردارد
 کتابتی که نصر الله غاشیه عذوبت الفاظ آن بردوش کشد (و) بدیع اقتباس معانی بدیع از
 آن کند، حضرة علیاش مطلع فضایل و منبع فواضل شده و الاشی مجمع فضلا و مفزع
 غربا بزمش رشک بهشت جاودان رزمش ناسخ داستان دستان، در فتوت بی عدیل و در
 مروت بی نظیر در شجاعت بی قرین و در سخا ابن مطیر، باری تعالی از آن جمال و کمال
 عین الکمال دور دارد، و دل و جان اهل معنی و ارباب هنر بوجود مبارک آن معدن
 خلال جلال و مظهر دولت و اقبال مسرور بمحمد و عترته، و امیدوارم که بمیامن دعا
 این خاندان پادشاهی و دولت و برکت حق گذاری (کذا) نعمت این دودمان غریب
 نوازی و عاطفت از وقیعت طاعنان مصون ماند و در بازار قبول هنرمندان رواج یابد
 انشاء الله تعالی^۱] امید چنانست که بعین الرضا ملحوظ شوند و محلّ ارتضاء افاضل گردند.

۱- قسمت میان دو قلاب [] که دعاء پادشاه و پادشاه زاده است در نسخه سافزوده شده
 و در نسخهای دیگر للعجم نیست.

خواست تا دقایق صناعت اشعار تازی و پارسی بیان کند و در حقایق مصنوعات آن تألیفی (۴.۶) سازد. کتاب حقایق الشعر فی دقایق الشعر بر لغت پارسی نهاد و ذکر صناعات شعری و شرح بدایع کلامی در آن جمع بلغت دری آورد جی دانست که فائده آن عامتر باشد و رغبت اکثر مردم بمطالعه آن بیشتر بود از بهر آنکه هر مستعرب را قوت ادراک لغت پارسی باشد و هر شاعر^۱ پارسی کوی (را بایه) مهارت در لغت عرب نبود پس (دینا) برین قضیت ترا از آن مطول هرج نصیبه ماست انتخاب باید کرد و بسیاقت پارسی در عبارت آورد کی عروض و قوافی پارسی هم بیارسی بهتر و شرح اشعار دری هم بدری خوشتر تا ما نیز از فایده آن (مابده) محروم نباشیم و بدو نیکی که درین باب بما حواله کرده‌ای نیک و بد آن بدانیم (و اگر بر مقدمه‌ی از آن سؤالی^۲ در آید بطریق استفادت بکوئیم و اگر تو آنرا جوابی دل‌پذیر کوئی بسمع قبول بشنویم چون این مطالب را توجیهی تمام^۳ بود و این شکستگی از سردرستی طلبی می نمود^۴ بر موجب درخواست ایشان رفتن لازم دیدیم و اطلاب سؤال^۵ و اسعاف مؤل ایشان واجب دانست^۶ هر چه در آن تألیف بلغت پارسی باز می‌گشت درین مختصر فراهم آوردیم و مجموع آنرا در قسم کرد^۸.

قسم اول

در فن عروض

قسم دوم

در معرفت قوافی و علم شعر و نام کتاب المعجم فی معایر اشعار المعجم نهادیم

۱- م: و دیگر ۲- م: شاعری ۳- م: سؤال ۴- م: توجیهی دل‌پذیر

۵- س: می‌نمودند ۶- م: سؤل - و اطلاب بمعنی دادن و بخشیدن و چیز خواسته شده

است. ۷- س: دانستم ۸- س: کردم

و آنرا از بهر «آن عروض خواندند»^۱ که معروض علیه شعرست یعنی شعر را بر آن عرض^۲ کنند تا موزون (آن) از ناموزون بدید آید و مستقیم از نامستقیم ممتاز گردد، و آن فعلی است بمعنی مفعول جنانك ر كوب بمعنی مر كوب و محلوب بمعنی محلوب، و بناء اوزان عروض بر فـا و عین و لام نهادند^۳ (همچنانك بناء اوزان لغت عرب^۴) تا تصریف اوزان لغوی و شعری بربك نسق باشد، و جنانك لغویان گویند ضرب بروزن فعل است و ضارب بر وزن فاعل و مضروب بر وزن مفعول عروضیان گویند (f. ۳) نكارینا بروزن مفاعیلن است و نازنینا بروزن فاعلاتن و دلدار من بروزن مستفعلن، و نون تنوین در افعیل عروضی بنویسند^۵ تا مکتوب و ملفوظ اوزان در حروف یکسان باشد و در فكك اجزاء بحور از یکدیگر اشتباه نیفتد، و این فن در معرفت اجناس و اوزان شعر علمی محتاج الیه است و در شناختن صحیح و معتل اشعار معیاری درست، و آنچه بعضی (شاعران) کوتاه نظر گویند که مقصود از علم عروض آنست تا مردم بر نظم کلام قادر گردند^۶ و چون راست طبع در معرفت موزون و ناموزون سخن بدان محتاج نیست و کثر طبع را که در جملت استعداد وزن و ذوق معرفت آن نباشد بواسطه عروض نخر بجی نمی افتد فن عروض علمی بی منفعت و تحصیلی مستغنی عنه باشد، خطاء محض است و جهل صرف و دال است بر آنك قایل آن نه از علم اسرار شاعری بهره دارد و نه از معرفت منافع علوم نصیبی و مقدمه و نتیجه این دعوی غلط است، جی هر چند ممکن است که کثر طبع را بدوام ممارست اشعار و طول مداومت بر تقطیع ابیات مختلف فریحت استقامت پذیرد و سکر^۷ طبع کشاده شود تا نظم شعر

۱- م: از بهر این آنرا عروض خوانند. ۲- م: بدان عرض - س: بر آن عرضه

۳- م: نهاد. ۴- مقدار بك ورق آنچه بین دو برانتز () است از نسخه آستانه

مقدسه و آنچه بین دو علامت ﴿﴾ است از نسخه مرحوم استاد میرزا عبد الرحمن

میرس طاب ثراه ساقط شده است. ۵- م: عروضی ظاهر میشود. ۶- س، م:

کرد. ۷- سکر بفتح بمعنی بستن مد نهرو جز آنست و سکر بکسر سین بمعنی بند آب

وسد نهرو غیر آنست.

قسم اول

(f. 6^b) در فن عروض و این قسم چهار باب است.

باب اول

در معنی عروض و شرح ارکان و ذکر اسامی و القابی^۱ که درین فن مصطلح
اهل این علمست.

باب دوم

در ذکر اجزاء و اوزانی که از ترکیب ارکان عروضی حاصل شود.

باب سوم^۲

در ذکر تغییراتی^۳ که بدان اجزاء لاحق گردد با فروع افاعیل (که) از آن
منشعب شود.

باب چهارم

در ذکر بحور قدیم و حدیث^۴ و نقش دوایر و تقطیع ابیات و فک اجزاء
بحور از یکدیگر.

باب اول

در معنی عروض و شرح ارکان و ذکر اسامی و القابی که درین فن مصطلح
اهل این علمست.

بدانک عروض میزان کلام منظومست همچنانک نحو میزان کلام منشورست^۵

۱- س: والقاب ۲- م: سیم ۳- س: تغییرات ۴- م: حدیث.

فهلوی می گویند و آنرا بر مفاعیلن^۱ مفاعیلن فعولن می آمیزند و مستحسن میدانند، از بهر آنکه علم ندارند و اصول افاعیل نمی شناسند^۲ و باشد که نظم از گفته‌های استاذان متقدم بدو رسد یا کسی او را بر سبیل امتحان از وزن و تقطیع شعری^۳ مشکل برسد چون طبع او از آن بیگانه باشد از عهده جواب آن تفصی نتواند کرد، چنانکه خرشیدی گفته است:

بیت^۴

ناکی کربی^۵ ز عشق و ناکی نالی سوز ندارد کربستن چه سکالی
و اغلب شعرا کی بمجرّد طمع راست شعر گویند این بیت را منکر^۶ شناسند و در مصراع آخرین آن خللی^۷ ندارند، و علی الحقیقة مخالفت اصل در مصراع نخستین این بیت بیش^۸ از آنست که در مصراع دوم، و ایشان چون از احیف بحر منسرح نیک ندانند مصراع نخستین را بسبب آنکه بر وزن دو بیتی افتاده است راستر بندارند زیرا که وزن رباعیات مألوف طباع است و متداول خاص و عام، و چون بدین مقدمه (f.g.) احتیاج ارباب فضل بعلم عروض معلوم شد بدانکه اقل شعر^۹ مقداری باشد از کلام منظوم کسی چون شاعر از نظم آن فارغ شد و بر آخر آن وقف کرد از سر گیرد و دیگری مثل آن آغاز کند، و حرف آخرین هر یک را بجنس خویش در هر بیت (مکرّر) گرداند، یعنی^{۱۰} هر یک را بر همان حرف ختم کند کی دیگری (را) و این مقدار را بیت خوانند، و بیت در لغت عرب خانه باشد و اشتقاق آن از بیتوت است یعنی شب گذشتن و خانه را از بهر آن بیت خواندند^{۱۱} کی جای

۱- م: ع: با مفاعیلن - ذ: آ: بر مفاعیلن، و آن سهواست. ۲- م: و تقطیعی

شعر ۳- آ: م: شعر. ۴- ع: کوئی. ۵- آ: ع: منکر.

۶- در تمام نسخ خطی: خللی، و نسخه چاپی: خلل. ۷- م: بیشتر. ۸- آ: ع: م:

اقل شعر، و از نسخه چاپی کلمه «اقل» افتاده، و در میزان الاوزان نیز (اقل شعر) نقل شده

است. ۹- م: بعضی؟ ۱۰- م: خوانند.

دست دهد و متکلف اشعار او مطبوع گردد، اما وضع این فن خود نه از بهر آنست تا کسی شعر گویند یا بر نظم سخن قادر شود بل که مقصود اصلی (f.7^b) ازین علم معرفت اجناس شعر و شناختن صحیح و متکسر^۱ اوزان است، برای آنکه شعر گفتن بهیچ سبیل واجب نیست لکن معرفت اشعار منظوم و اوزان مقبول^۲ برای شرف نفس و دانستن تفسیر کلام باری عزّ شأنه و معانی اخبار رسول صلوات الله علیه و آله لازمست، و ایتمه نحو و اصحاب حدیث را درحل مشکلات قرآن و کشف معضلات حدیث اشعار جاهلی دستاویزی محکم است، و در اصابت آن بر مستودعات دواوین شعراء عرب معولی تمام، و این عباس رضی الله عنه گفته است إِذَا قَرَأْتُمُ الْقُرْآنَ وَلَا تُدْرُونَ مَا عَرَبِيَّتُهُ فَاَتَّبِعُوهُ^۳ فِي الشِّعْرِ فَإِنَّ الشِّعْرَ دِيْوَانُ الْعَرَبِ، و اگر در تقیید بعضی ابیات که در این ابیات مستشهد به تواند بود اهمالی رفته باشد^۴ یا در کتابت آن حرفی یا کلمه‌ی از قلم افتاده، ادیب عروضی بقوت معرفت اوزان و دانستن اصول اجزاء بحور وجه صواب آن باز تواند یافت، و شاعر ماهر بمجرد طبع راست بر متشابهات^۵ آن واقف نتواند شد، و بسیار افتد که شاعر در قصیده خویش از وزنی بوزنی رود یا زیادت و نقصانی باجزاء شعر خویش در آرد و چون از اصول اوزان بی‌خبر باشد بر آن شعور^۶ نیابد، چنانکه بیشتر فهلویات که اغلب ارباب طبع مصراعی از آن بر مفاعیلن (f.8^a) مفاعیلن فعولن کی از بحر هزج است می‌گویند، و مصراعی بر فاع لائن مفاعیلن^۸ فعولن که بحر مشاکل است از بحر مستحدث می‌گویند، و گاه گاه فاع لائن را حرفی درمی‌افزایند تا فاعی لائن می‌شود و مفعول لائن بجای آن می‌نهند و بر مفعول لائن مفاعیلن فعولن

۱- س، ع، م: منکسر. ۲- م: مفعول ۳- م، افزوده: و سلامه.

۴- م: فاتبعوه. ۵- م: بود. ۶- م: متشابه ۷- م: شروع ۸- س: مفاعیل.

دوم را ابتدا خوانند و جزو آخرین آنرا ضرب کوبند و اجزاء میان صدر و عروض و ابتدا و ضرب را حشو خوانند یعنی آگین^۱ میانی اول و آخر مصارع.

و مراد از لفظ صدر و ابتدا اول مصراع است و اختلاف اسامی برای سهوات تمیز^۲ و میباشد که هر دو آغاز را صدر کوبند یا ابتدا^۳ و اما جزء آخرین مصراع اول را از بهر آن عروض خواندند کی کوئی قوام بیت بذوست و عرض خیمه جویی باشد که خیمه بدان قایم ماند (f.g) و چون مصراع اول بدین جزء تمام شد معلوم شود که این بیت بر کدام وزن خواهد آمد و از کدام بحر منبعت خواهد شد آنکه مصراع دوم را بر آن منوال نظم دهند^۴ تا شعر گردد، و جزو آخرین بیت را از بهر آن ضرب خواندند^۵ که ضرب و صریب^۶ در کلام عرب نوع و مثل باشد و اواخر ابیات در بعضی صفات امثال یکدیگر باشند^۷ و نیز علی الاکثر این جزو قافیت باشد و قوافی بر انواعست چنانکه در قسم قوافی « شرح داذه^۸ » آید پس جزو آخرین بیت ضربی است از ضرب اواخر اشعار، یعنی نوعی است از انواع قوافی و یکی از عروضیان عجم گفته است که جزو آخرین بیت را از بهر آن ضرب خواندند که قیام بیت بذوست یعنی چون عادت چنان است کی کوبند ضرب الخیمه و ضرب الخباء و دربارسی کوبند خیمه بزد و خرگاه بزد و جز بصر ب از خیمه | (و خبا) | و خرگاه و مانند آن منفعت سکنتی و بیتوت حاصل نمی شود، و همچنین بی جزو آخرین کلام منظوم را شعر نمی خوانند پس آنرا ضرب بیت خواندند و این معنی هم بد نیست.

۱- آگین بر وزن آئین بمعنی مالامال و آکنده باشد (برهان قاطع). ۲- ۲- ۲،

س، آ، ع، این جمله را ندارد. ۳- م: دهد. ۴- م: خوانند ۵- ع، س:

ضربت؟ ۶- م: باشد. ۷- م: گفته.

شب گذاشتن است جی مردم غالباً بشب ملازمت خانه بیش از آن نمایندگی ملازمت جائی دیگر که نه خانه باشد، و همچنین بیت شعر بنایی است از کلام کی ملازمت آن بضبط و اندیشه علی الخصوص در شب کی اوان خلوت و وقت فراغت^۱ بیش از آن باشد که ملازمت همان مقدار (از) کلام منشور، و هر بیت را دو نیمه باشد کی در متحرکات و سوا کن بهم نزدیک باشند و هر نیمه^۲ را مصراع می خوانند^۳ و در لغت عرب احد مصراعی الباب يك پاره باشد از دری دو لختی، یعنی همچنانك از در (ی) دویاره هر کدام کی خواهند فراز و باز توان کرد بی دیگری، و چون هر دو بهم فراز کنند يك در باشد از بیت شعر هر کدام مصراع کی خواهند انشا و انشاد توان کرد بی دیگری، و چون هر دو بهم بیوندد يك بیت باشد و بحکم آنك بناء (۴.۹) کلام منشور بر ادراج و اتصال بود بناء کلام منظوم بر مقادیری منقصل متکثر مسجع الاواخر نهادند و هر مقدار را بیتی خواندند^۴ و سجع آخر آن را قافیت نام کردند و سکون حرف اخبر^۵ آن لازم داشت و بر آن وقف کرد تا وجوه^۶ کلام منظوم از منشور ممتاز باشد، و از غایت حرصی^۷ کی برین امتیاز داشتند بیت رادو نیمه کردند تا بیش از آنك بیت تمام شود بواسطه وقفی که بر آخر مصراع اول افتد این امتیاز حاصل آید و مستمع را هر چه زودتر نظم آن محقق گردد، و نیز تواند بود که يك نفس بانشاد بیتی تمام وفا نکند، و بیش از انعام آن بتجدید نفس احتیاج افتد و بدان سبب سلك نظم منقطع کردند و مستمع (را)^۸ شعر مختلف شود پس نیمه بیت را محلّ وقف گردانیدند تا هم در انشاد سهل آید و هم نظم آن شنونده را بزودی روشن شود، و بیایند دانست که عروضیان جزو اول را از مصراع اول صدر خوانند و جزو آخرین آنرا عروض گویند و جزو اول مصراع

۱- س، م: فراغت. ۲- م: وهر بیتی. ۳- م: باشد.

۴- ع: خوانند. ۵- م: آخر. ۶- س، ع: تا بهمه وجوه.

۷- م: غایتی حرص. ۸- آ، و مستمع - س: و بر مستمع.

حرف ها علامت حرکت ما قبل است ، اما در نازی جنانك در قرآن مجید است
 مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَا لِيهِ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَه^۱ کی چون دروقف خواهند که بآء متكلم
 را چون مَالِي و سُلْطَانِي متحرك گردانند ها(ئی) بدان الحاق کنند تا دلیل فتحه
 ما قبل خویش باشد و محل وقف متكلم گردد ، اما در بآء جنانك خنده
 و کریه و جامه و نامه کی حرف ها در مثل این کلمات ملفوظ نباشد و جز برای دلالت
 حرکت ما قبل خویش در قلم نیاید و جز ضرورت قافیت را بحر فی محسوب^۲ نکردد
 جنانك در قسم قوافی بیان کنیم ، و از بهر آن الف را دلیل سکون گردانیدند کی
 الف ابدأ ساکن باشد و چون متحرك شد آن را همزه خوانند ، و سبب ثقیل دو متحرك
 متوالی است که با آن هیچ ساکن ملفوظ نکردد جنانك همه و رمه کی حرف ها
 درین کلمات نیز ملفوظ نیست ، و آنرا از بهر آن ثقیل خواندند کی دو متحرك متوالی^۳
 در لفظ کران تر از يك متحرك و ساکنی آید و در اصول افاعیل عروض نازی
 آنرا دو مثال عَلَّ از مفاعلتن ، مَتَّ از متفاعلتن ، و صورت خط آن در عروض دو صفر
 است برین مثال ۰۰ ، و وند نیز دو نوعت مقرون و مفروق (f.^a₁₁) وند مقرون دو
 متحرك و ساکنی است جنانك اگر و مکر و بحکم آنك هر دو متحرك این رکن
 مقارن یکدیگر اند آنرا مقرون خواندند^۴ و مجموع نیز گویند ، و وجه تشبیه این
 رکن بوند آنست که میخ هر کجا فرو گویند ثابت و استوار ماند و جز بقطع چیزی
 از سر و بن آن کم نتوان کرد و این رکن^۵ در بیشتر افاعیل عروضی ثابت و تمام
 باشد و تغییرانی^۶ کی با سبب لاحق گردد بدان راه نیاید مکر کی در اول بیت حرفی
 از اول آن قطع کنند یا در آخر بیت حرفی و حرکتی از آخر آن کم کنند ،
 و آنرا در اصول افعال عروضی چهار مثالست : مَوَّ از فعولان ، مَفَّ از مفاعلتن

۱- قرآن مجید آیه ۲۹ سورة ۶۹ ۲- م : منسوب ۳- س : متوالی است

۴- م : خوانند. ۵- س : افزوده : نیز ۶- م : و تغییرات ۱

فصل

و چون گفتیم^۱ بیت شعر را بخانه تشبیه کرده‌اند و خانه عرب غالباً خیمه و خبا (و خرگاه)^۲ و مانند آن بوده است کی از بشم و موی سازند یا از شاخ درخت بردارند و بیشتر آنرا بعد^۳ (f. 10^a) از ستونی که بدان قیام باید^۴ از طنابی^۵ که بدان کشیده شود و میخی که بدان استوار ماند و شرحی^۶ که فاصله میان دامن‌ها باشد جاره نبود، پس مدار اوزان عروض بر (بن) سه رکن نهادند سبب و وتد و فاصله، سبب طناب باشد و تد میخ جوبین و فاصله جذائی میان دو دامن، و سبب را دو نوع نهادند^۷ خفیف و ثقیل، سبب خفیف يك متحرک و يك ساکن است جنانك تم و دم، و آنرا از بهر آن خفیف خواندند که سبک در لفظ آید و آلت نطق از تلفظ آن زود فارغ شود^۸ و وجه تشبیه این رکن بر سن آنست که همچنانك طناب خیمه^۹ گاهی تمام بکشد و گاهی کوتاه‌تر کنند این رکن را نیز در بعضی افاعیل عروضی گاه^{۱۰} تمام و درست بیارند^{۱۱} و در بعضی بخین و قصر^{۱۲} کوتاه کنند و ساکن آنرا بیندازند جنانك بجای خویش گفته شود، و این رکن را در اصول اوزان عروض نه مثالست فَا و تَن از فاعلان و فاعلاتن، مَر و تَم از مستفعلن، عَم و تَم از مفاعیلین^{۱۳}، مَف و عَو از مفعولات^{۱۴} از فاع لاتن، و صورت خط آن در اصطلاح عروضیان هائی است يك چشمه مانند آنك در ارقام هند^{۱۵} آنرا صفر خوانند و الفی مانند آنك در حساب^{۱۶} جمل آنرا یکی دهند برین مثال ه ا ها علامت متحرک و الف علامت ساکن، و از بهر (f. 10^b) آن ها را علامت متحرک نهادند که در اواخر بعضی کلمات تازی و پارسی

۱- م، افزوده: که. ۲- آ، ع، س، ندارد. ۳- در حاشیه نسخه آ، نوشته شده

ظ: بغیر. ۴- م: نماید. ۵- س: طناب. ۶- شرح بفتحین در لغت بمعنی

جای فراخ ازدشت و شکاف کمان و بند خیمه و خیمه و غیره است. ۷- م: نهاده‌اند

۸- ع، افزوده: را. ۹- م: گاهی. ۱۰- م: بعور قصر. ۱۱- س: مفاعیل

۱۲- ع، آ: هندسه.

فاصله‌ها را از ارکان نمی‌نهد و می‌گوید ارکان عروض بیش از سبب ووند نیست و فاصله جزو است (f. 12^a) از اجزاء افاعیل عروضی یکی هر گب از دو سبب و یکی هر گب از سبب و وندی، و تقریر این قول آنست که چون با اتفاق عروضیان سبب منقسم است بر خفیف و ثقیل، و سبب ثقیل را جز در فاصله‌ها وجود نیست لازم آید که فاصله‌ها از ارکان نباشد و الا در تقسیم سبب بر خفیف و ثقیل هیچ فایده نبود و ازین تقسیم نداخل ارکان لازم آید، و اما تقریر قول جمهور کی فواصل را از ارکان می‌نهند آنست که عروضیان مدار اوزان اشعار را عذب^۱ در جمیع لغات بر متحرّکی و ساکنی^۲ و دو متحرّک و ساکنی^۳ و سه متحرّک و ساکنی^۴ یافتند، يك^۵ متحرّک و ساکنی را سبب نام کردند و دو متحرّک و ساکنی را وند^۶ و سه متحرّک و ساکنی را فاصله، بعد از آن چون دیدند که (در) بعضی اشعار عرب چهار متحرّک و ساکنی اتفاق می‌افتاد بحکم آنک در عدد متحرّکات بر نسق فاصله اصلی بود آنرا هم فاصله خواندند، و بسبب دوری آن در طبع و خروج آن در کثرت متحرّکات مترادف از اعتدال آنرا کبری نام نهادند و فاصله اصلی را صغری^۷ پس چون فاصله دو قسم شد و وند خود (هم) بطبع و هم در استعمال دو نوع بود یکی مفروق و یکی مفروق خواستند کی سبب را نیز دو قسم دهند تا هر سه رکن در تقسیم مشارک باشند (f. 12^b) و در آن مساوی، و چون بناء سبب بر متحرّکی و ساکنی بود در آن نیز دو قسم بیش ممکن نبود یکی آنک (حرف) نخستین متحرّک باشد و دومین ساکن و یکی آنک هر دو متحرّک باشند و بسبب آنک مجموع این هر دو قسم در فاصله یافته می‌شد و از فاصله یکی در بیشتر طباع خفیف و مطبوع بود یکی ثقیل و متکلف این قسم را ازین سبب ثقیل خواندند، و سبب اصلی را خفیف نام کردند تا اینیه^۸ عروضی بر دو سبب و دو وند و دو فاصله تمهید یافت و مساوات در تقسیم و تنوع آن بدید آمد، و هر چه

۱- س: و ساکنی یافتند
 ۲- س: و ساکنی و يك
 ۳- م: و بر دو
 ۴- م: آیین
 ۵- م: و بر دو
 ۶- م: و بر دو
 ۷- م: و بر دو
 ۸- م: و بر دو

عَلَنُ از فاعلن و متفعّلن، عَلَا از فاعلاتن، و صورت^۱ خطّ آن در عروض
 دو صفرست و خطی برین مثال ه ه ا، و وند مفروق دو متحرّ کست بر دو طرف سا کنی
 جنانك ناله و ماله (که) حرف ها درین کلمات نیز ملفوظ نیست، و آنرا در اصول
 افعال^۲ عروض سه مثالست: لا تُ از مفعولات، فاعِ از فاع لاتن، قَعِ از مس رفع لن،
 و صورت خطّ آن دو صفرست بر دو طرف خطی برین مثال ه ه ا، و بحکم آنك
 متحرّ کان این رکن از یکدیگر جدا افتاده اند آنرا وند مفروق خواندند، و فاصله نیز دو
 نوعست^۳ صغری و کبری فاصله صغری سه متحرّك و سا کنی است (f. 11^b) جنانك جکنم
 بدهم و [آنرا] در اصول افعال^۴ عروض نازی^۵ دو مثالست: عَلَن، از مفاعلتن، مُتَقَا از
 متفاعلتن و صورت خطّ آن سه صفرست و خطی برین مثال ه ه ا، و فاصله کبری چهار
 متحرّ کست و سا کنی جنانك بدهمش بیرمش و آنرا در اصول عروض مثالی نیست،
 و در فروع و منشعبات^۶ افاعیل جز از متفعّلن نخیزد بزحافی کی آنرا خپل خوانند
 جنانك از متفعّلن سین و قَا بیندازند مُتَعِلِن بماند مُتَعِلِن بجای آن بنهند تا ترتیب قَا
 و عین و لام کی بناء ضرب اوزان بر آنست در آن مرعی باشد، و آنرا فاصله کبری از
 بهر آن خواندند کی غایت متحرّکات متوالی است کی در کلام منظوم تواند بود،
 و استعمال آن [در] اشعار از نقلی خالی نیست، و چون چهار متحرّك و سا کنی^۷
 فاصله کبری باشد سه متحرّك و سا کنی صغری بود، و وجه تشبیه این رکن بفواصل
 خیام آنست که شرح خیمه معقد در طناب اصل و مجمع در دامن خیمه است و (این)
 رکن (نیز) در عروض یا معقد دو^۸ سبب خفیف و ثقیل است یا مجمع سببی ثقیل
 و وند (بی -) مجموع، و ابوالحسن اخفش کی یکی از کبار ایّمة نحو و لغت بوده است
 ۱ - از نسخه چاپی کلمه (صورت) افتاده است. ۲ - م: افاعیل. ۳ - ع: قدمت
 ۴ - م: و بدهم و در اصول افعال - ع: و این رکن را در اصول افاعیل - س: و بدهم و در اصول
 افاعیل ۵ - س: افزوده: آنرا ۶ - ع: و منشعبات. ۷ - م: و سا کن ۸ - م: دو، و نسخه چاپی: در

می کنیم و راء متحرکست و بدان خاموش می شویم و بدین تقریر بوشها (۲) کرده است و بر سایر متأخران و متقدمان نحات و اهل عروض بذکاء طبع و قوت فطنت تفوق نموده و در اثناء کلماتی که در تمشیت دعاوی خویش رانده است آورده که حروف را بحر کت و سکون وصف کردن بر سبیل مجاز و طریق استعاره تواند بود نه از راه حقیقت و روی وقوع ؛ و این سخنی راستست از بهر آنکه حقیقت حروف ملفوظ و مسموع اصواتی است مقطوع بر هیأت مخصوص از مخارج معین، و صوت عرض است و اعراض را حقیقه بحر کت و سکون وصف نتوان کرد چه حرکت و سکون با اتفاق متکلمان و حکما از خواص اجسام است و هاجون حرکت و سکون مجازی حروف را تلخیص کنیم بطلان قول ابن درستویه روشن شود و صحت ما ذهب الیه الجمهور محقق گردد .

بدانکه ملفوظ حروف را در تلفظ سه هیأت خاص است که آنرا حرکت حروف خوانند چنانکه اگر در گفتن حرف دهان بگشایند آنرا حرکت فتحه خوانند و حرف را مفتوح گویند، و اگر در گفتن آن لب و دهان را به پیش بیرون آرند آنرا حرکت ضمه خوانند و حرف را مضموم گویند، و اگر در گفتن آن میل دهان بسوی زیر دهند آنرا حرکت کسره خوانند و حرف را مکسور گویند و این سه هیأت اصول حرکات حروفست و سایر انواع حرکات که در عامه لغات عجم چون یونانی و عربی و رومی و ترکی و پارسی و غیر آن یافته شود هم بر این سه اصل متفرعست و بنوعی از تحریف و امالت از آن منشعب و در تعریف بهر کدام نزدیکتر ملحق و هیچ حرف علی سبیل الانفراد روشن در لفظ نتوان آورد الا بر هیأتی از این هیأت سه گانه یا بر یکی از متفرعات این سه هیأت، و دلیل بر صحت این دعوی آنست که اگر کسی مثلاً دندانها بر میان لب نهد که مخرج فاست یا سر زبان در پس ثنابا نهد که مخرج سین است و نفس فرو گذارد اگر چه از آن آواز فا و سین فهم توان کرد او را بسین و فا متکلم نخوانند

مدارجیزی بر آن باشد شاید کی آنرا رکن آن چیز خوانند اگر چه در بعضی از آن نوع ترکیبی تصور توان کرد.

فصل

و اما علت آنک در ارکان عروضی ابتدا بسبب خفیف کردند آنست کی اقل حر(و)فی کی مردم بدان مطلق توان^۱ شد در حرفست ، نخستین آن متحرک تا بدان ابتداء کلام کند^۲ و دومین «راء» ساکن تا بر آن وقف کند و خاموش کردن جی ابتداء کلام جز بحرفی متحرک نتوان کرد و وقف جز بر حرفی ساکن ممکن نکردد ، از بهر آنک وقف خاموش شدن است و خاموشی فناء صوت و سکون آلت نطق است و بهیج وجه فناء صوت و سکون آلت نطق^۳ حرکت نبوز^۴ ، [و جمهور ائمه نحو و لغت و کافه اصحاب عروض متفق اند بر آنک ابتداء بحرف ساکن و وقف بر حرف متحرک مقدور بشر نیست ، و این درستویه فسائی از ولایت فارس در این باب خلاف همکنان کرده است و رسالتی در امکان این دو مستحیل نوشته و آنرا بسخنان بی حاصل و دعای بی طایل مطلق گردانیده و در جواز ابتدا بساکن بکلماتی که بعضی عجم آنرا ربوده در لفظ آرند و حرکت حرف نخستین آنرا میان فتحه و کسره گویند چنانک نه فتحه روشن باشد و نه کسره معین چون فاء فغان و دال درم و سین سرای و شین شمار استدلال کرده و در امکان وقف بر متحرک بکلماتی که عجم در کتابت هائی زائده با آخر آن الحاق کنند چنانک خنده و گریه و جامه و نامه نمسک نموده و پنداشته است که چون اینها آت در لفظ ظاهر نمی گردد وقف متکلم بر حرکت ما قبل آن باشد و هم بدین خیال گفته است که ما بزیان پسائی سر را تر خوانیم و تا ساکنست و بدان ابتدا

۱- م : توانند. ۲- م : کنند. ۳- م : افزوده : متحرک

۴- قسمت میان دو قلاب [] فعلی است که فقط در نسخه س موجود و از نسخ دیگر افتاده است

دو کلمه مجهولة الحركه در لفظ آرند همچنانك دال درم وسین سرای و اگر این درستویه
 خا و با، در هر دو کلمه سا کن شمارد لازم آید که شش سا کن متوالی بی حرکت
 سابق در لفظ جایز دارد و ما بیان کردیم که حرف سا کن جز بقوة متحرّکی سابق در
 لفظ نیاید و بحر کتی سابق بیش از دو سا کن از حروف صحاح در لفظ ممکن نباشد
 پس معلوم شد که خا و با در خرت برت متحرّکند لیکن بسبب آنك حرکت آن
 روان و ربوده در لفظ می آرند مستمع آن روشن نمی شود و هیچ شك نیست که آن
 حرکتی است میان فتحه و کسره و شاید که آنرا حرکت بین بین خوانند همچنانك
 امام ابو عمرو بن العلاء رحمه الله در قرائت هر کلمه که بر وزن فعلی باشد همچنانك بخشی
 و یسعی یا بر وزن فعلی آید چنانك کبری و بشری فتحة آنرا میان امالت و تفخیم
 در لفظ آورد چنانك نه فتحة مشبع باشد و نه امالت روشن و آنرا امالت بین بین خوانند،
 و برین تقریر اگر کسی اعتراض کند و گوید چون مسلم داشتی که از سین سرای و
 شین شمار و دال درم همان قدر در لفظ می آید که از سین بس و شین کش و دال قند
 و این سا کن است لازم آید که آن نیز سا کن باشد از بهر آنك ملفوظ و مسموع
 در هر صورت یکسانست و محال بود که متحرّک و سا کن حروف در لفظ و سمع یکسان
 باشد، جواب گوئیم که لانسلم که ملفوظ و مسموع در هر دو صورت یکسانست بلکه
 صوت شین شمار و سین سرای و دال درم موصولست و صوت شین کش و سین سرای
 و دال قند مقطوع است و حرف مقطوع منتهای صوت باشد و منتهای صوت هر آینه
 سکون بود و حرف موصول چون مبتدا باشد هر آینه متحرّک باشد از بهر آنك بعد از
 آن دو سا کن در لفظ می توان آورد چنانك گفتیم فصیح ما ادعینا انّ الابتداء بالسا کن
 محال، اما آنچه در جواز وقف بر حرف متحرّک گفته است خود مکابره صرفست یا جهل
 محض از بهر آنك بر هیچ عاقل که از معرفت مخارج و مقاطع حروف بهره دارد و از
 کیفیت ظهور آن در لفظ غافل نباشد پوشیده نماند که هیچ متحرّک در لفظ نیاید الا

الا که آواز از مخرج در گذراند تا یکی از این هیأت سه گانه در تلفظ آن ظاهر شود چنانکه گوید ف یا ف یا ف آنکه گوید حرفی گفت، و همچنین اگر از مخرج بعضی از حروف مجهوره چون ط و عین و قاف آوازی ربوده باز نماید نگویند که ط گفت یا عین گفت یا قاف گفت مگر که یکی از این هیأت در آن پدید آید، و هر حرف که در تلفظ آن یکی از این حرکات روشن نگردد اگر مسبوق باشد بحرفی متحرک آنرا ساکن خوانند چنانکه نون من و مهمهم از بهر آنکه منتهای صوت حرکتی سابق است و منتهای صوت هر آینه سکون باشد، و دلیل بر آنکه حرف ساکن جز بقوت حرکتی سابق در تلفظ نیاید آنست که اگر کسی گوید نف یا بس یا کش او را هر آینه متکلم خوانند بدو حرف یکی متحرک و یکی ساکن و اگر بی متحرک سابق از مخرج فا یا از مخرج سین یا از مخرج شین بار سال نفس صوتی بنماید چنانکه گفته ایم او را متکلم نخوانند و نگویند که حرف گفت، و بحر کت سابق دو حرف از حروف صحاح بیش در لفظ نتوان آورد چنانکه نقش و نفخ و طبع و اگر خواهند که سه ساکن در لفظ آرند هر آینه اولین آن یکی از حروف مدّ و لین تواند بود چنانکه کار در آورد و پوست و دوست و کیست و بیست تا حرکت سابق بقوت مدّی که در حروف لین است مظهر دو ساکن دیگر تواند شد و اگر نه حرکت سابق بودی هیچ یک از این سواکن در لفظ نیامدی، اما اگر آن حرف که یکی از حرکات سه گانه اعنی فتحه یا ضمه یا کسره در تلفظ آن ظاهر نگردد باوّل کلمه افتد چون ابتداء حرکت نطقی بدوست و صوتی که از آن عبارت می کند از آن در گذشت و بحرفی دیگر بیوست هر آینه آنرا متحرک باید دانست از بهر آنکه بعد از آن دو ساکن در لفظ میتوان آورد چنانکه در نواحی ارمن قصبه هست که آنرا خرت برت^۱ خوانند و بعضی مردم خاء و باء از هر

فصل [

و اما علت آنکه در ارکان عروضی از فاصله^۱ نکذشتند (f.^a₁₉) و بر آن نیفزود^۲ آنست کی وزن از لوازم کلام منظومست [و] اعتدال میان متحرکات و سواکن کلام منظوم از مقتضیات^۳ وزن است و چون بناء کلام بر ادراج و اتصال نهاده اند زیرا که مقصود ساز^۴ سخن تفهیم معانی و مختلف^۵ و تقریر حالات متفاوت بود و این معنی بوصل حروف و اتصال کلمات بهتر دست میداد^۶ و حرکت از امارات و صلت و سکون از علامات وقف ازین جهت لازم آمده است که متحرکات کلام بیش از سواکن باشد^۷، پس در صناعت شعر رعایت اعتدال در این زیادتى نیز لازم تواند بود و چون شاعر در نظم سخن از سبب خفیف کی متحرک کی و ساکنی است در گذشت و پزند کی دو متحرک و ساکنی است بیوست^۸ و از آن نیز ندرج کرد^۹ و بفاصله کی سه متحرک و ساکنی است رسید^{۱۰} در زیادتى و متحرکات شعری بر سواکن آن بحد اعتدال تمام رسیده باشد^{۱۱} و هر چه بر آن زیادت کند تجاوز بود از اعتدال، برای آنکه حد اعتدال در افزونی و چیزی بر چیزی بیش از آن نتواند^{۱۲} بود که سه چندان شود^{۱۳} و چون فاصله کبری از صغری بیک حرف^{۱۴} بیش زیادت نبود^{۱۵} و در تجاوز بحد افراط نرسیده بود^{۱۶} طبع شعراء عرب از قبول آن نفرت کلى^{۱۷} نمود و آنرا در بعضی اشعار مستعمل داشتند^{۱۸} و عروضیان بضرورت (f.^b₁₉) استعمال عرب آنرا در ارکان عروض شعر دند^{۱۹} چنانکه بیش ازین بیان کردیم. اما چون متحرکات متوالی پنج شد و تجاوز آن از حد اعتدال در گذشت^{۲۰} ذوق شعری در آن مختل گشت^{۲۱} لاجرم طبع سلیم از قبول آن نبوتی تمام نمود و در هیچ شعر متداول نشد^{۲۲} و آنچه متکلفی خاطر رنجانیده است و قریحت خراشیده و بر پنج متحرک^{۲۳} متوالی گفته :

۱- س: فاصله کبری ۲- ع: نیفزودند ۳- م: منافیات ۴- ع: مختلفه
 ۵- ع: و بهتر دست میداد اتصال کلمات ۶- م: باشند ۷- م: تواند
 ۸- ع: جزو ۹- س: کل ۱۰- در آ: کلمه متحرک مکرر شده.

که صوت از مخرج آن قلّ ام کثر در گذرد و اگر صوت بر غیر مخرج این منقطع شود و از آن در نگذرد البتّه آن حرف ساکن باشد چنانک پیش از این بیان کردیم و چون صوت از مخرج حرف در گذشت آنکه منقطع شد وقف متکلم بر منتهای صوت باشد نه بر عین حرف و منتهای صوت هر آینه سکون باشد پس درست شد که وقف بر حرف متحرّک محال بود و وجهی دیگر بر صحت این قضیّت آنست که کوئیم مرد متکلم چون خواهد که بعد از حرف متحرّک خاموش شود و سخن قطع کند بدو طریق تواند کرد یا بحبس نفس یا بارسال نفس پس اگر حبس نفس کند بغتّه تا صوت او منقطع شود و البتّه قطع آن بر مخرج الف افتد و اگر نفس فرو گذارد تا آواز منقضی شود هر آینه قطع آن بر مخرج هاء افتد و ایّاً ما کان وقف او بر حرف متحرّک نباشد و از این جهت نحو بیان و عروضیان گفته اند اقلّ حروفی که مردم بدان ناطق تواند شد دو حرفست یکی متحرّک تا بدان ابتداء کلام کند و یکی ساکن تا بدان خاموش شود چه ایشان در ق و ش و ف من و قی یقی و و شی یشی و وفی یفی اگر چه ملفوظ در مثل این کلمات يك حرف متحرّک بیش نیست یکی از آن دو حرف خفی که آواز متکلم در قطع مخرج آن میرسد تصوّر کرده اند و دانسته که وقف متکلم در ق و ش و ف | بر ساکنی مقدّر است نه بر عین وقاف (?) و شین و هم مدین سببست که عرب در بعضی کلمات متحرّک الآخر که حرکت آن حرکت بنا باشد در وقف هائی بدان الحاق کنند چنانک افته و ارمه و انه و بمه و در کتابت پارسی هاء بیان حرکت در جمله کلمات مفتوح الاخر لازمست چنانک خنده و گریه و جامه و نامه و بسته و اندیشه و امثال آن اگر چه در لفظ نیاید وقف متکلم بر ساکنی مقدّر باشد و کتابت ترکان در مثل این کلمات بجای ها الف نویسند برای آنک الف خفی تر است از ها بس ای ایا و التون انا و کلحا و یوعجا و امثال آن بالف نویسند چنانک در تألیفی که در لغت ترکی ساخته ایم بیان کرده آمده است ،

باب دوم

در ذکر اجزا و اوزانی که از تر کیب ارکان عروضی حاصل شود، و بحکم
آنک کلام منظوم بر هیچ یک از بن ارکان سه کانه علی سبیل الانفراد خوش آینده
نبود، و مقبول طباع نمی آمد، نه بر اسباب مفرد (ه) چنانک گفته اند :

(بیت)

تا کی ما را در غم داری تا کی بر ما آری خواری
و نه بر اوتاد مفرد^۱ (چنانک) گفته اند :

(بیت : -)

چرا عجب ندارم از نکار من کی بی کنه برون شد^۲ از کنار من
و نه بر فواصل مفرد^۳ چنانک گفته است :

(بیت)

جگم صنما جو دلم ستدی بکشم ز تو هر چه کنی زیدی
(f.b₁₄) آنرا بایکدیگر تر کیب کردند تا از آن تر کیب اوزانی^۴ حاصل شد.
کی کلام منظوم [بدان]^۵ اوزان مقبول طباع و مستعذب نفوس آمد، و اقسام عقلی درین
تر کیب بیش از سه نبود تر کیب سبب [و] وند، و تر کیب وند و فاصله، و تر کیب سبب
و فاصله، و چون فاصله بر وزن دو سبب است یکی ثقیل و یکی خفیف تر کیب سبب
و فاصله مستحسن نداشتند. از بهر آنک ازین تر کیب جزوی حاصل می شد مرگب
از اسباب مفرد و قاعده رکنی بار کنی^۶ مختل می شد، پس بجای آن دو سبب و وندی
تر کیب کردند تا همان سه تر کیب حاصل آمد^۷ و افاعیل عروضی سه نوع شد^۸ سببی
و وندی و دو سبب و وندی و وندی و فاصله ی و از تقدیم و تأخیر ارکان در تر کیب

۱- م : ما را ۲- م : بر اوتاد مفرد ۳- م : جدا شد ۴- م : اوزان
۵- م، آ، ع : بر آن ۶- ع : آید ۷- آ، ع : بود.

بیت ۱

شكر از ان دو ليك تو بجنم ۱ اكر تو يله كنى ۲
از تخطر فأت ۳ شعراست آنرا اعتبارى نباشد و احتجاج را نشاید، اینست علت
آنك از كان عروض منحصرست در دو سبب و دو وتد و دو فاصله و جمله آن درین
كلمات جمع است :

كر دل مرا خسته نكنى بنروم

(سبب خفیف) (سبب ثقیل) (وتد مقرون) (وتد مفروق) (فاصله صغری) (فاصله کبری) ۴
ویکی از ثقلاء ۵ عروضیان عجم گفته است که اسباب سه اند : خفیف و ثقیل و
متوسط ، و اوتاد سه اند : مقرون و مفروق و مجتمع ، و فواصل سه اند : صغری و کبری
و عظمی ، و مثال متوسط يك متحرک و دو ساكن آورده چنانك كار و يار ، و
مثال وتد مجتمع دو متحرک و دو ساكن چنانك نكار و بهار ، و مثال فاصله عظمی ۶
بنج متحرک و ساكنی چنانك شكر ما (f. 14) بسرک ما ، و این شخص نه بر کیفیت
ترکیب افاعیل عروضی واقف بوده است نه از دقایق علم تقطیع خبر داشته ، و من
در شرح تقطیع شعر از باب چهارم این قسم بیان کنم کی از التقاء ساکنین و ثلث
سواکن کی در اشعار عجم افتد چگونه تفصی کنند و از آنجا معلوم شود که بتکلف
تعدد ۷ متحرکی و دوساكن ۸ (ودو متحرک و دوساكن) ۹ در جمله ارکان عروضی
حاجت نیست ، و در آن بر دو سبب و دو وتد و دو فاصله مزیدی نه ، و آنج در فاصله
عظمی گفته است خون چهل محض و مكابرۃ صریح است ، و بیش ازین علت آنك در
ارکان عروضی از فاصله کبری نگذشتند ۱۰ و بر آن نیفزود ، شرح داده ایم ۱۱ با عادت
حاجت نیست (والله اعلم -).

- | | | |
|----------------------------------|---|-------------------------|
| ۱ - ع. ندارد - آ: شعر | ۲ - ع: بچشم | ۳ - درس افزوده شده: برك |
| تو که بزنت بیدرا گرتو گله كنى | ۴ - ذ: تخرطافات ؟ - و تخرطوف بشتاب رفتن و | |
| دو گام بکی کردن بتیز روی است | ۵ - س - افزوده: و صاحب عباد بتازی جمع کرده | |
| است: لم تر علی راس جبل سكة | ۶ - ع: نقلاء ؟ ۷ - م: کبری ؟ ۸ - جمله | |
| میان برانتر () دو نسخه آ - نیست | ۹ - م: نگذاشتند ۱۰ - ع: دادیم | |

اجزایی کی از آن متفرع شود لازم آید^۱ جناتك بعد از این بیان کنیم، و خلیل رحمه الله بحکم آنك در تعدید فواصل سالمة بیان اوزان کرده است افعیل را هشت آورده است از بهر آنك لفظ فاع لاتن و مس تفع لن در اوزان مختلف نشود^۲، و من چون افعیل تر کیبی بر می شمارم فواصل سالمة را ده می آرم از بهر آنك اگر چه اوزان هشت است افعیل مختلف تر کیب ده است. و هم ازین جهت امثلاً اسباب خفیفه کی خلیل رحمه الله هشت^۳ آورده است من نه^۴ آورده ام از بهر آنك لا درین فاع لاتن سببی^۵ دیگرست و این شش فعل کی بر شمردم هر يك مر گب است از هفت حرف چهار متحرک و سه ساکن، و از تر کیب وندی و فاصله ی دو جزو حاصل آید اگر وند را بر فاصله تقدیم کنی مفاعلتن آید بروزن بُتا جکنم، و اگر فاصله را بر وند مقدم داری متفاعلتن آید بروزن جکنم بُتا، و هر يك ازین دو جزو مر گبت (f.b₁₆) از هفت حرف پنج متحرک و دو ساکن، و در اصول اوزان عروض هیچ جزو زیادت از سباعی نیست، و ترتیب افعیل ده کانه کی در اشعار عرب باشد اینست، فعولن، فاعلتن، مفاعیلن، مستفعیلن، فاعلاتن، مفاعلتن، متفاعلتن، مفعولات، فاع لاتن، مس تفع لن، وقاعده جنائست کی ارکان^۶ دو جزو را کی مر گبت از دو سبب و وندی مفروق کسسته نویسند تا بدان دو جزو کی مر گبت از دو سبب و وندی مجمع و مع مشبه نشود، و از این ده فعل آنج در اصول عروض فارسی^۷ معدودست هفت بیش نیست برین ترتیب، مفاعیلن، فاعلاتن، مستفعیلن، مفعولات، فاع لاتن، مس تفع لن، فعولن و ازین اصول بیست و شش جزو دیگر متفرع شود بتغییرانی که بدان لاحق گردد

۱- اینجا در اصل نسخه بیست و سه سطر گذشته یعنی از (بار کنی مختل) تا (لازم

آید) از غفلت کاتب مکرر نوشته شده است بقسبیکه يك صحیفه و نه سطر از اصل زائد است و از متن چایی برداشته شده است. ۲- آ، م، ع: شود، و در حاشیه نسخه آ:

نشد. ۳- م: چهار؛ ۴- م: شش؛ ۵- ع: ششی؛ ۶- م:

افزوده: این. ۷- م: بیارسی- و در حاشیه دارد: در فارسی.

ده جزو بر هشت وزن بیرون آمدن کی بناء جمله اشعار عرب و عجم بر آنست و عروضیان آن اجزا را^۱ افاعیل عروض خوانند و خلیل رحمه الله که واضع (این) فن و مستخرج این میزان است آنرا فواصل سالحه^۲ خوانده است : یعنی اجزای^۳ سالم از تغییراتی که در اوزان عروض افتد چنانک بعد ازین بیان کنیم.

و ازین افاعیل دو جزو از ترکیب سببی و وتدی خیزد اگر وتد را بر سبب مقدم داری فاعلن آید بروزن مخور غم و اگر سبب را بر وتد تقدیم^۴ کنی فاعلن آید (۴.۱۵)^۵ بروزن غم مخور. و هر يك ازین دو وزن سر گب است از پنج حرف سه متحرک و دوساکن و در اصول افاعیل عروض هیچ جزو کمتر از خماسی نیست.

و از ترکیب دو سبب و وتدی شش جزو حاصل آید سه از ترکیب دو سبب و وتدی مقرون^۶ و سه از ترکیب دو سبب و وتدی مفروق.

اما سه اولین اگر وتد مقرون را بر هر دو سبب تقدیم کنی فاعیلن آید بر وزن مخور غم رو^۷ و اگر هر دو سبب را بر وتد مقرون تقدیم کنی متفعّلن آید^۸ (بر وزن) رو غم مخور^۹ و اگر يك سبب بر وتد مقرون مقدم داری و یکی مؤخر فاعلاتن آید بروزن غم مخور رو.

و اما آن سه جزو آخرین اگر هر دو سبب را بر وتد مفروق تقدیم کنی مفعولات^{۱۰} آید بروزن دل شد تازه کی هاء درین کلمه ملفوظ نیست. و اگر وتد مفروق را بر هر دو سبب تقدیم کنی فاعلن آید بروزن تازه شد دل^{۱۱} و اگر يك سبب را بر وتد مفروق مقدم داری و یکی را مؤخر مس تفعّلن آید بروزن دل تازه شد^{۱۲} و این دو جزو اگر چه در وزن و لفظ موافق و مماثل آن دو جزو می آیند کی از ترکیب دو سبب و وتدی مجموع خیزد در ترکیب مخالف آنست و از مخالفت ترکیب مخالفت

باب سوم^۱

در ذکر تغییراتی کی باصول افاعیل عروض درآید تا^۲ فروع مذکور از آن^۳ منشعب شود، بدانکه هر تغییر کی باصول افاعیل عروضی^۴ درآید آنرا زحاف^۵ خوانند و معنی زحاف دوری است از اصل و تأخیر از مقصد و مقصود، و ازین جهت سهم زاحف تیری را گویند کی از نشانه بیکو افتد^۶ و بحکم آنکه عاقه شعرا هر تغییر کی در نفس^۷ کلام منطوم افتد از نقصان حرفی محتاج الیه باز یادت حرکتی یا حرفی مستغنی عنه کی شعر بدان منکسر کرد و وزن مختلف شود آنرا زحاف میخوانند^۸ و چون کسی گوید این بیت زحفی دارد یا مزخوفست همگنان بنمایند که ناموزونست و ذر نظم آن خللی هست، عروضیان اصطلاح کرده اند که تغییرات جایز را (f. ۱7^b) کی در اصول بحر از لوازم تنوع اشعارست و اغلب آن در شعر هیچ کرانی بسدید نیارد بل کی شعرا در بعضی بحر مستثقل الاصل مقبول و مستعذب گرداند زحاف خوانند بصیفت جمع، و لفظ زحاف بصیفت واحد بر آن اطلاق نکنند و جمع زحاف از احیف آرند تا هم درین تسمیت معنی دوری از اصل حاصل باشد و هم لفظاً میان تغییرات جایز و ناجایز کی در اشعار افتد فرق ظاهر بود، و گویند بیت مزاحف درست است و بیت مزحاف منکسر، و چون این مقدمه معلوم شد حقیقت زحاف اسکان متحرّ کی است یا نقصان حرفی یا دو باسه، و در از احیف اشعار عجم تا پنج حرف^۹ ممکن است که از جزوی ساقط شود، و باشد کی حرفی یا دو حرف بآخر فعلی درافزایند، و در اشعار عذب باری بیش از يك حرف زاید در آخر ضروب مستعمل نیست

۱- م: سیم ۲- آ، م، ع: تا- و نسخه چاپی: با. ۳- نسخه چاپی: که از آن

و کلمه (که) ظاهراً زائد و غیر لازم است. ۴- ع: عروض. ۵- م: از حاف؟

۶- م- اصل- بجای «نفس» ۷- س: می گویند ۸- م: یا پنج حرف - و در حاشیه

«تا پنج حرف بیش»

جنانك بعد ازین بیان کنیم و تفصیل فروع اینست ، مفاعیل ، مفاعیل ، فَعُولُنْ ،
فاعِلُنْ ، مفعول مفعول ، مفاعِلُنْ ، فاع ، فَع ، فاعلات ، فَعِلَاتُنْ ،
فَعِلَات ، فَعِلُنْ ، فَع لُنْ ، فاعِلان ، فَعِلان ، مفتعلن ، فَعولان ، مفعولان ،
فَعول ، فَعول ، فَعْل ، فَع لَان ، مفاعِلان ، فاعِلیان ، و فَعولن ازین جمله هم در
اصول معدودست و هم در فروع از بهر آنک (f. ۱۶^۲) این جزو در متقارب اصلست
و در بحور دیگر فرع^۱ ، و جمله افاعیل عروضی کی بناء اشعار عذب باری بر آنست
سی و سه بیش نیست ، هفت اصول ، و بیست و شش فروع ، و آنج شعراء متقدم در
اشعار مستثقل^۲ خویش آورده اند چون فَعِلَتُنْ و مفاعِل و مُسْتَفْعِل و مُسْتَفْعِلَاتُنْ
و مُتَفَاعِلُنْ و مانند آن در آن باب تفصیل^۳ شعراء^۴ عرب کرده اند و برای اظهار مهارت
خویش در علم عروض آن از احیف کران با اشعار خویش در آورده آنرا از جمله از احیف
اشعار پاریسی^۵ نباید شمرد (والله اعلم).

۱- از نسخه اصل کلمه (مفعول) «بسکون لام» ساقط شده و نسخ آ، م، ع - آنرا
دارد و ظاهراً در سقوط این فرع از نسخه چایی شبهه نیست ، چه اولاً فروغی که در آن
نسخه آورده شده بیست و پنج است و اگر این فرع نباشد (بیست و شش) غلط خواهد
بود و ثانیاً مفعول «بسکون لام» که مخنق مقصور از مفاعیلان است در بحر مضارع در
جزو فروع مفاعیلان آمده و در نسخه چایی در این موضع ذکر از آن نشده پس تردیدی
در سقوط آن نیست. ۲- م ، فروع ۳- م: مشتعار ۴- م: تقلید.
۵- س : بشرا ۶- در نسخه مطبوعه «پارسای» و آن غلط است.

بر وزن مفعول^۱ فاع لاتن مفعول^۲ فاع لاتن ، نوع سوم^۳ زحافی باشد که شعر
بدان کران شود پس اگر چه جایز باشد ترك استعمال آن اولی بوزن جنانك در بحر
مقارب کی بیت سالم آن اینست :

(بیت^۴)

نکارا بعشوه دلم را ربودی

بر وزن فعولن فعولن فعولن فعولن کی اصل افاعیل این بحرست و اگر بزحافی
که آنرا تلم خوانند حرفی از اول آن بیندازی تا فعولن عولن شود (f. 18) فَعْلُن بجای
آن بنهی و کوئی

« شعر^۵ »

یارا بعشوه دلم را ربودی

بر وزن فَعْلُن فعولن فعولن فعولن کران و نامطبوع شود ، و فی الجملة هر
زحاف کی از استعمال آن پنج حرف متحرک جمع آید همه وجوه باطل باشد ، و استعمال
آن در هیچ شعر جایز نباشد جنانك مس نفع لن فاعلاتن از بحر مجتث کی چون از
مس نفع لن نون بیندازی از فاعلاتن که بعد از آن است الف نتوان انداخت ، از بهر
آنك اگر هر دو بیندازی پنج متحرک متوالی بهم آید و آن مستفعل^۶ فعلا باشد ، و استعمال
پنج متحرک متوالی در هیچ شعر جایز نباشد جنانك بیش ازین گفته ایم ، و هر زحاف
که از آن چهار^۷ متحرک متوالی حاصل آید « اگر چه در اشعار عرب جایزست^۸ » در
اشعار پارسی^۹ نیاید ، و اگر بیارند قبح آن [در] اشعار عجم بیش از آن باشد کی در
اشعار عرب.

۱- م : سیم ۲- آ، م، ع، س : ندارد ۳- س : مصرع - آ، م، ع : ندارد

۴- س : پنج ۵- س : جنانك در اشعار عرب جایز نیست ۶- س : افزوده : نیز

الا آنك بعضی عروضیان متكلف در بحر (ی) مثنی الاجزاء کی جزو ضرب آن بدو حرف باز آمده باشد چون فَعْ یا به حرف باز آمده باشد. چون فَاَعْ، این فَعْ (وفاَعْ) را بر جزوی که بیش از آنست می افزایند، و بیت مثنی را مدّس میگردانند، چنانك بموضع خویش بیان کنیم و این از احیف کی بیان کردیم سه نوعست نوعی آنك در شعر هیچ کرانی بدید نیارذ^۱ و بیت مزاحف آن با بیت سالم در عذوبت و قبول طبع برابر باشد چنانك در بحر رمل که بیت سالم آن اینست:

(بیت)^۲ (f.a.₁₈)

باز در پوشید کیتی تازه ورنکین قبائی عالمی را کرد مشکین بوی زلف آشنائی^۳
و بیت مزاحف آن اینست:

بیت^۴

جرم خرشید جو از حوت در آید بحمل اشهب روز کند ادهم شب را ارجل^۵
و هر دو در عذوبت برابرند، نوع دوم زحافی باشد کی از سالم خوشتر و بطبع نزدیکتر بود، بل کی بیت سالم^۶ بنسبت با مزاحف کران و نامطبوع آید چنانك بحر مضارع کی بیت سالم آن اینست:

(بیت)^۵

نکارینا کار ما را جرا نیکو می نسازی

بر وزن مفاعیلن^۱ فاع لاتن مفاعیلن فاع لاتن^۲ کی اصل افاعیل بحر مضارع در شعر باری اینست^۳ (و) این مصراع با سلامت اجزاء ثقیل و نا مطبوع می آید^۴ و چون بزحافی^۵ کی آنرا خرب خوانند میم و نون از مفاعیلن^۶ بیندازی تا فاعیل^۷ بماند مفعول بجای آن بنهی وزنی مقبول و شعری مطبوع شود چنانك.

(بیت)^۵

دلدار کار ما را نیکو همی نسازد

۱-م: نیاید ۲-آ: شعر ۳-س: شعر ۴-م: سال ۵-آ، م:

ندارد ۶-س: مفاعیل ۷-م: بزحاف

جزوی کی رکن آخرین آن سببی (f. 19^b) <خفیف> باشد چون از مفاعیلن نون بیندازی
مفاعیل^۱ بماند بضم لام و مفاعیل^۲ چون از مفاعیلن منشعب باشد آنرا مکفوف خوانند^۳
یعنی حرفی از آن کم کرده‌اند و کفة القمیص^۴ نورد دامن جامه باشد^۵ کی در دوزند
خرم^۶ انداختن میم مفاعیلن باشد فاعیلن بماند مفعولن بجای آن بنهند و مفعولن چون
از مفاعیلن خیزد آنرا اخرم خوانند یعنی بریده بینی^۷ و خرم باره‌ی از دیوارك^۸
بینی بریدن باشد، و سبب^۹ آنك بذین تصرف رکن وند ناقص می شود [آنرا]
ببریدن بعضی از بینی تشبیه کردند، تخنیق هم خرم است الا آنك در اشعار عرب این
زحاف جز در اول بیت جایز نمی‌دارند و چون عجم در سایر اجزاء بیت نیز روا^{۱۰}
میدارند آنرا در غیر صدور^{۱۱} نامی [دیگر] نهاده‌اند^{۱۲} و بنخلو باز گرفتن تشبیه کرده^{۱۳}
و مفعولن چون در حشو بیت افتد و از مفاعیلن منشعب باشد آنرا مخنق خوانند، خرب
انداختن میم و نون مفاعیلن است فاعیل^{۱۴} بماند مفعول^{۱۵} بضم لام بجای آن بنهند و مفعول^{۱۶}
چون از مفاعیلن منشعب^{۱۷} باشد آنرا اخرب خوانند و خرب^{۱۸} سوراخ بهن باشد
همچنانك در گوش هندوان معتاد است و دو حرف از دو طرف مفاعیلن انداختن
را بدان تشبیه کرده‌اند، [و] شاید [بود] کی الف اخرب الف مبالفت و تفضیل (f. 20^a)
باشد یعنی از هر دو طرف جزو^{۱۹} خرابی بدان راه یافته است^{۲۰} شتر^{۲۱} جمع است میان
قبض و خرم و چون از مفاعیلن میم و یاء بیندازی فاعیلن بماند و فاعیلن چون از مفاعیلن
منشعب باشد آنرا اشتر خوانند، و شتر عیب و نقصان باشد، و اشتر بلك چشم^{۲۲} نوردیده
بود^{۲۳} و بحکم آنك وند و سبب این جزو بذین زحاف ناقص شد^{۲۴} آنرا اشتر

- ۱- ذ- گویند ۲- م: شد ۳- م- بینی بریده - آ، ذ- کلمه «بینی» را ندارد
۴- م: دیوارك ۵- م: و- بیت ۶- س: جایز ۷- ذ: صدر ۸- م:
کرده ۹- ذ- افزوده: اند ۱۰- ذ- افزوده: شده ۱۱- ذ- خرب ۱۲- آ- خرب
۱۳- این کلمه در نسخه ذ مکرر شده ۱۴- آ، م، ع، س:
فرو دریده بود - ذ- فرو دریده باشد ۱۵- م: باشد

فصل

(بدانك) جمله از احیاف اشعار عجم سی و پنج است بیست و دو (از) از احیاف اشعار عرب و سیزده از موضوعات عروضیان عجم و چنانك خلیل رحمه الله هريك را از از احیاف اشعار عرب لقبی از اسماء مصادر و نعوتی کی از آن مشتق باشد مناسب تصرف آن در افعیل نهاده است عجم^۱ نیز از احیاف خویش را اسامی نهاده اند و زحاف بیست و دو کانه اشعار عرب کی در اشعار عجم مستعمل است اینست : - قبض ، وقصر ، وحذف [و] خبن^۲ (f. 19) و کف ، و شكال ، و خرم ، و خرب ، و شتر ، و قطع ، و تشعیت ، و طی ، و وقف ، و کشف ، و صلح ، و معاقبت ، و صدر ، و عجز ، و طرفان ، و مراقبت ، و اسباع^۳ ، و اذاله ، و از احیاف سیزده کانه کی از موضوعات عروضیان عجم است اینست : - جدع ، و هتم ، و جحف ، و تخنیق ، و سلخ ، و طمس ، و جت ، و زلل ، و نحر ، و رفع ، و ربع ، و بتر ، و حذن ، و بعضی متکلفان سه زحاف دیگر در افزوده اند^۴ چنانك وجه فساد آن بجای خویش گفته شود ، و آن اینست : - توسیع ، و نصفیت ، و تطویل ، و چون تفصیل از احیاف بر سبیل اجمال معلوم شد ، اکنون زحاف هريك از اصول هفت گانه کی مدار اشعار عجم بر آست شرح دهیم و معانی^۵ اشتقاق هريك بیان کنیم ، از احیاف مفاعیلن چهارده است : - قبض ، و کف ، و خرم ، و خرب ، و تخنیق و شتر ، و حذف^۶ ، و قصر ، و هتم ، و جت ، و زلل ، و بتر ، و معاقبت و مراقبت^۷ ، قبض اسقاط حرف بنجم جزوست چون ساکن باشد و آن در مفاعیلن یاه^۸ بود و چون یا از مفاعیلن بیندازی مفاعیلن بماند^۹ و مفاعیلن چون از مفاعیلن منشعب باشد^{۱۰} آنرا مقبوض خوانند از بهر آنك حرفی از آن باز گرفته اند ، کف ، انداختن حرف هفتم باشد^{۱۱} از

۱- م ، ع - ندارد ۲- س : اهل عجم ۳- س : و اشباع ۴- از صفحه

۲۴ تا این موضع که تقریباً نه ورق میشود از نسخه مرحوم فروغی «طاب ثراه» ساقط است

۵- س ، م - افزوده : و ۶- م : وحدت ؟ ۷- ذ : افزوده : اما ۸- ذ : ی

۹- ذ : شود ۱۰- ذ : بود

جزو باشد، و چون «از فا در فاعلاتن الف»^۱ بیندازند فاعلاتن شود^۲، و فاعلاتن چون از فاعلاتن منشعب باشد^۳ آنرا مخبون خوانند و خبن در شکستن کنار جامه باشد^۴ تا کوتاه شود، کف در فاعلاتن فاعلات باشد و فاعلات چون از فاعلاتن خیزد آنرا مکفوف خوانند، شکل اجتماع خبن و کف است در فاعلاتن [تا] فَعَلَاتُ شود^۵ بضم تا، و فَعَلَاتُ چون (f. 21^a) از فاعلاتن خیزد آنرا مشکول^۶ خوانند یعنی شکل بر نهاده، و چون از دو طرف جزو دو ساکن ساقط شد، آنرا بشکال کردن چهار پای تشبیه کردند، قصر در فاعلاتن فاعلات باشد بسکون تا فاعلان بجای آن بنهند و فاعلان چون از فاعلاتن خیزد آنرا مقصور خوانند، حذف در فاعلاتن فاعلا باشد فاعلن بماند^۷ و فاعلن چون از فاعلاتن خیزد آنرا محذوف گویند^۸، سلم در فاعلاتن آنست کی سبب او بیندازی و وتد^۹ را قطع کنی، و قطع در اوتاد همچنانست کی قصر در اسباب یعنی ساکن آنرا بیندازند و ماقبل ساکن را ساکن گردانند، و بدان^{۱۰} زحاف از فاعلاتن فاعل ماند بسکون لام، فع ان بجای آن بنهند و فع ان چون از فاعلاتن خیزد آنرا اسلم خوانند: یعنی کوش از بن مریده و چون بذبن زحاف سببی از بن جزو کم شده است و وتد ناقص کشته آنرا بکوش از بن بریدن^{۱۱} تشبیه کردند، تَقَمِثُ آنست کی فاعلاتن را مفعولن کنند، و در [ین] تغییر عروضیان [را] اختلافست^{۱۲} بعضی گفته‌اند کی عین انداخته‌اند فالان مانده‌است مفعولن بجای آن نهاده‌اند، (و بعضی گفته‌اند لام انداخته‌اند^{۱۳} فاعان مانده‌است مفعولن بجای آن نهاده‌اند^{۱۴})، و زجاج کی یکی از ائمه نحو و لغت [بوده] است می گویند (f. 21^a) آنج بیش من بصواب نزد بکترست

۱- ذ- آنرا که الف است از فاعلاتن ۲- س: بماند ۳- م- شود

۴- م: بود ۵- ذ: بماند ۶- ذ: شکل ۷- ذ: فاعلن بجای آن بنهند

۸- ذ- م- خوانند- درس اینجا افزوده شده: و باخین فعلن شود و آنرا محذوف مخبون

گویند ۹- ذ- افزوده: او ۱۰- ذ- م- و بدین- س: سازند و بدین

۱۱- ذ: بریده ۱۲- م: خلافت ۱۳- ذ: افزوده: و ۱۴- آنچه میان پراثر

است در نسخه آن نیست.

خواندند^۱، حذف انداختن سببی باشد از [آخر] جزو و چون از مفاعیلن لن بیندازی مفاعی بماند فعولن بجای آن بنهند، و فعولن چون از مفاعیلن منشعب باشد^۲ آنرا محذوف خوانند یعنی دنبال بریزد، قصر آنست که ساکن سببی (کی) در آخر جزو باشد بیندازی و متحرک آنرا ساکن کردانی تا جزو کوتاه شود و مفاعیلن بقصر مفاعیل شود بسکون لام، و آنرا مقصور خوانند یعنی کوتاه کرده، هتم اجتماع حذف و قصر است در مفاعیلن یعنی [یک] سبب آنرا^۳ بیندازند^۴ و دیگر سبب را قصر کنند مفاع بماند بسکون عین^۵ فعول بجای آن بنهند بسکون لام و فعول چون از مفاعیلن منشعب باشد آنرا اهتم خوانند، یعنی دندان بیشین شکسته و چون بذین زحاف هر دو سبب این جزو بخلل شد^۶ آنرا بدندان بیشین شکستن تعریف^۷ کردند، جب انداختن هر دو سبب مفاعیلن است^۸ (f₂₀^b) مفا بماند، فَعْل بسکون لام بجای آن بنهند، و فَعْل چون از مفاعیلن منشعب باشد آنرا مجبوب خوانند یعنی خصی کرده بسبب آنکه هر دو سبب از آخر آن انداخته اند. زلّ اجتماع هتم و خرمست در مفاعیلن فاع بماند بسکون عین، و فاع چون از مفاعیلن خیزد آنرا ازل^۹ خوانند، و در لغت عرب امرأة زلّاء زنی را گویند کی بر رانها و نیمه زیرین گوشت ندارد، بتر در زحاف عجم اجتماع جب و خرمست در مفاعیلن^{۱۰} فابماند فَع بجای آن بنهند، و فع چون از مفاعیلن خیزد آنرا ابتر خوانند یعنی دنبان بریزد. معاقبت و مراقبت در فصلی دیگر بگوئیم^{۱۱} [ان شاء الله^{۱۲}]، از احیف فاعلان کی مر کب باشد از دو سبب و وقتی مقرون چهارده است: خبن، و کف، و شکل، و قصر، و حذف^{۱۳}، و صلّم، و تشعیث، و ربع، و جحف، و اسباغ و معاقبت، و صدر، و عجز^{۱۴}، و طرفان، و خبن اسقاط ساکن^{۱۵} سببی است کی در اول

-
- ۱- ذ، م، س: خوانند ۲- م - شود ۳- ذ: سبب را ۴- س: بیندازی
 ۵- ذ: افزوده: و. ۶- ذ: مغلل باشد، م: بخلل باشد ۷- ذ: تشبیه
 ۸- ذ: باشد ۹- ذ: زل ۱۰- س: در مفاعیل ۱۱- م: بگویم
 ۱۲- س- افزوده: تعالی ۱۳- م: حذف ۱۴- ذ - وادعاطفه در تمام معطوفات
 افتاده است ۱۵- س: ساکنی

و بعضی آنرا مُسَبِّغ خوانند از تسبیغ تا مبالغت بیشتر باشد در تمام کردن ، و بعضی [آنرا] مُشَبِّع خوانند از اشباع بشین معجمه و عین مهمله بمعنی^۱ سیر کردن و چون جزو مجهوف را^۲ اسباع کنند فاع گردد ، و فاع چون از فاعلاتن خیزد آنرا مجهوف مسبغ^۳ خوانند .

و همان عروضی متکلف بجای فاع متحرّ کی^۴ و دوسا کن بر فاعلاتن افزوده است^۵ و آنرا فاعلیاتان کرده و این تغییر را تصفیت نام نهاده و اصل آن از ضفوست بضاد معجمه^۶ و کوبند درع صاف بمعنی زدهی^۷ تمام ، و این متکلف ازین فعل بناء تفعیلی بکرده^۸ است و فاعلیاتان را ضرب مضغی^۹ خوانده یعنی تمام کرده ، و این [هم]^{۱۰} تصرفی نام معلومست چنانکه گفتیم کی چون فاع و فع بنفس خویش مستعمل است بتکلف استعمال سه حرف زاید کی فعل را از تنق تفعیل بیرون می برد چه حاجت رُبْع آنست کی فاعلاتن را صالم کنند تا فاعل بماند ، آنکه مخبون گردانند فعل بماند ، و قتل چون از فاعلاتن خیزد آنرا مربوع خوانند (f. 22^b) و ربع چهار یک مال ستدن^{۱۱} باشد ، چنانکه کوبند ربعت الْقَوْمُ یعنی چهار یک اعمال ایشان بستدم ، و چون فاعل چهار حرف بیش نیست و یک حرف از وی بخین کم می کنند آنرا بجهار یک مال ستدن^{۱۲} تعریف^{۱۳} کردند . و این هم از ازا حیف سرد^{۱۴} عروضیان عجم است ، معاقبت و صدر و عجز و طرفان در فصلی دیگر بگوییم ، ازا حیف فاعلاتن کی مرگب است از دو سبب و وندی مفروق پنج است : کف و قصر و حذف و تلخ و طمس^{۱۵} ، کف و قصر و حذف درین فاع لاتن همانست کی در آن فاعلاتن گفتیم ،

-
- ۱- س : معنی ۲- م- افزوده : مسبوغ ۳- س : افزوده : مسبوع ۴- ذ : مجهوف-م-بیع ۵- م : منهرک ۶- م : آورده است ۷- ذ : معجم ۸- م : زده ۹- م : تفعیل بکرده ، ذ : تفعیلی نکرده ۱۰- ذ : مضغ ۱۱- م ، آ : نیز ۱۲- س : بستدن ۱۳- ذ : بستدن ۱۴- ذ : تشبیه ۱۵- ذ-سواد : ۲ : نزد ۱۵- ذ - افزوده : اما

آنست کی کوئیم فاعلاتن را خبن کرده‌اند فَعْلَانِ بمانده است آنکه عین را ساکن گردانیده‌اند فَعْلَانِ شده است مفعولن بجای آن نهاده‌اند، از بهر آنکه ما را در بحر کامل نسکین متحرک دومین از فاصله معهودست و هیچ جایگاه^۱ خرم وند در میان جزوی نداریم و مفعولن چون از فاعلاتن خیزد آنرا^۲ مشعش خوانند یعنی زولیده^۳ و آشفته گردانیده، جحف^۴ آنست کی فاعلاتن را خبن کنند تا فَعْلَانِ بماند، آنکه فاصله از آن بیندازند تن بماند فَع بجای آن بنهند و فع چون از فاعلاتن خیزد آنرا محجوف^۵ خوانند. و جحف باک بیردن و فرا رفتن چیزی باشد از روی زمین، و سیل^۶ جحف^۷ سیلی^۸ باشد کی بهرجه رسد بیرد، و چون بذین زحاف بیشتر حروف این جزو ساقط می‌شود آنرا جحف خوانند^۹، و بعضی عروضیه‌ان متکلف بجای فع سببی در فاعلاتن افزایند و آنرا توسیع خوانند، جناتک فاعلاتن فع را فاعلیان^{۱۰} کنند و آنرا موسع^{۱۱} خوانند والحق «این تصرفی فاسد و استاذنی^{۱۲}» جاهلان^{۱۳} است، از بهر آنکه بحر رمل در اصل دایره مثمن الاجز^{۱۴} است و فاع و فع در بیشتر بحور مستعمل است، جی حاجت بود که دو حرف و سه حرف زاید بر سبب آخر جزو افزایند و بیت مثمن را (f. 22) مسدس گردانند، اشباع^{۱۵} زیارت کردن حرفی^{۱۶} ساکن است بر سببی کی تا آخر^{۱۷} جزو افتد و آن در فاعلاتن فاعلاتان باشد، فاعلیان^{۱۸} بجای آن بنهند و آنرا مسبغ^{۱۹} گویند یعنی تمام کرده جی فاعلاتن خود تمام بود^{۲۰}، چون [بر آن] حرفی ساکن «زیادت کردند»^{۲۱}، آنرا تمام کرده گفتند،

۱- ذ- جا، م: جای ۲- ذ- افزوده: تشعیش و شعث ۳- م: زولیده

س، ذ: بزولیده ۴- ذ- جحف ۵- ذ: محجوف ۶- ذ: جحف ۷- س: سیل

۸- ذ، م، س: خوانند ۹- ذ: فاعلیتان ۱۰- ذ: توسیع ۱۱- در حاشیه «موسع» دارد

۱۲- م: آن تصرف فاسد و استادی - س: این تصرف فاسد ۱۳- م: اشباع ۱۴- س: حرف

۱۵- ذ: در آخر ۱۶- فاعلیتان ۱۷- ذ: خوانند ۱۸- م، افزوده: و ۱۹- ذ: بدان افزودند

۲۰- م: زیادت کردن ۲۱- م، افزوده: و

بنهند و این فاصله کبری است جنانك در فصل ارکان عروض^۱ گفته ایم^۲ و خبل فساد عقل و تباهی عضو باشد (f. 23^b)^۳ و چون هر دو سبب این جزو بدین زحاف ناقص می شود^۴ و آنکه بنفس خویش^۵ مستثقل می آید آنرا مخبول خوانند^۶، حذف در اشعار عجم حذف وتد مستفعّلن است مستف بمائد، فع لن بجای آن بنهند و فع لن چون از مستفعّلن خیزد آنرا آخذ خوانند^۷ یعنی دنبال بریده^۸، رفع اسقاط سبب اول است از جزوی کی در اول آن^۹ دو سبب خفیف باشد^{۱۰} و چون از مستفعّلن سبب اول بیندازی تفعّلن بمائد فاعلن بجای آن بنهند، و فاعلن چون^{۱۱} از مستفعّلن خیزد آنرا مرفوع خوانند، از بهر آنك سببی از اول آن برداشته اند، اذالت زیادت کردن ساکنی^{۱۲} است بر وتد آخر جزو و آن در مستفعّلن مستفعّلان باشد و آنرا مزال خوانند: یعنی دامن «فرو هشته»^{۱۳} و چون مخبول را اذالت کنند مفاعلان آید، و آنرا مخبول مزال خوانند^{۱۴} و با طیّ و اذالت مفتعلان باشد و آنرا مطویّ مزال خوانند «و با خبل و اذالت فعلتان آید»^{۱۵} و آنرا مخبول مزال خوانند، ترفیل زیادت کردن سببی است بر وتد مستفعّلن تا مستفعّلان شود و آنرا مرقل خوانند^{۱۶}؛ یعنی دامن دراز کرده و با خبل مفاعلاتن شود و با طیّ مفتعلاتن شود، و ترفیل در اشعار عرب خوش آینده [تر] بود^{۱۷} اگر چه بعضی عروضیان عجم بر ترفیل حرفی زیادت کرده اند در شعر باری (f. 24^a) و آنرا تطویل نام نهاده [و] مستفعّلان را مستفعّلان کرده^{۱۸} و آنرا ضرب مطول خوانده^{۱۹}، جنانك بجای خویش گفته شوند از احیف مس جمع لن کی مرگب باشد^{۲۰} از وندی مفروق و دو سبب چهار است^{۲۱}

۱- م: عروضی ۲- ذ: گفتیم ۳- ذ: خود ۴- ذ: خوانند

۵- ذ: گویند ۶- از «حذف» سطر سوم تا اینجا در نسخه س پس از «مخبول مزال خوانند»

سطر ۱۱ آمده است ۷- ذ: او ۸- ذ: و چون فاعلن ۹- س: ساکن ۱۰- آ:

سرنهاده - ذ: م، س: بر نهاده ۱۱- در حاشیه نسخه ذ: و چون خبل و اذالت جمع

شود فعلتان باشد ۱۲- آ: است ۱۳- س: مستفعّلان کرده اند ۱۴- ذ: م:

خوانده اند ۱۵- ذ: بود

سَلَخ (آنست) کی هر دو سبب از آخر این^۱ فاع لاتن بیندازی و عین و تـسـد مفروق را ساکن کردانی فاع بماند بسکون عین ، و فاع را^۲ ازین فاعلاتن^۳ مسلوخ خوانند ، یعنی بوست بیرون کشیده ، و بعضی عروضیان این زحاف را مسخ خوانسته اند ، و جزو را محسوخ گفته ، و این اسم بذین^۴ زحاف لایق تر است ، طـس آنست کی ازین فاع لاتن بعد از اسقاط هر دو سبب عین^۵ نیز ساقط کردانی فاع بماند فع بجای آن بنهی ، و فع چون از این فاع لاتن خیزد آنرا مطموس خوانند : یعنی نابـسـد یـزـد کرده^۶ ازبهر آنک بذین زحاف ازین جزو بیش از اثر (ی) نمی ماند ، از احیف مستفعلن کی مرگب باشد از دو سبب و وتدی مقرون نه است (f. 23) خین و طی و قطع و تغلیع خیل و خذ و رفع و اذالت و ترفیل ، خین در مستفعلن اسقاط سین باشد متفعلن بماند مفاعیلن بجای آن بنهند ، و مفاعیلن چون ازین مستفعلن خیزد آنرا مخبون خوانند ، قطع در مستفعلن آنست کی نون بیندازی و لام را ساکن کردانی مستفعل بماند بسکون لام ، مفعولن بجای آن بنهی^۷ و مفعولن چون ازین مستفعلن خیزد آنرا مقطوع خوانند ، برای آنک هر چه از وتد کم کنند بقطع توان کرد و چون خین و قطع در مستفعلن جمع شود متفعل بماند فعولن بجای آن بنهند ، و این زحاف را تغلیع خوانند و فعولن چون از مستفعلن خیزد آنرا مخلّع خوانند : یعنی دست برینده ، و این از احیف اشعار عربست در شعر بـسـارسی نیاید ، طی اسقاط حرف چهارم جزوست چون ساکن باشد ، و چون از مستفعلن فاع بیندازی مستعلن بماند مفتعلن بجای آن بنهند و مفتعلن چون از مستفعلن خیزد آنرا مطوی خوانند : یعنی در نوردیده برای آنک حرفی از میان آن کم کرده اند چنانک از میان جامه باره‌ی در نوردند ، خیل اجتماع خین و طی است در مستفعلن متعلن بماند فعلتن بجای آن

۱- ذ : از اجزاء - م : سبب را از آخرین ۲- ذ : افزوده : که ؟

۳- ذ : افزوده : را ۴- م : برین ۵- ذ : گردیده ۶- ذ : بنهند

۷- ذ : افزوده : هر دو

مکشوف خوانند و با خبن و و طی و کشف معلابمانند فعلن بجای آن بنهند و فعلن
 چون از مفعولات خیزد آنرا مخبون مطوی مکشوف خوانند و با طی و کشف
 مفعلا باشد فاعلی بجای آن بنهند، و فاعلن چون از مفعولات خیزد | آنرا | مطوی
 مکشوف خوانند و با خبن و وقف | معولان باشد بجای مفعولان بجای آن بنهند
 و مفعولان چون از مفعولات خیزد آنرا مخبون موقوف خوانند. و با طی و وقف
 مفعلان باشد فاعلان بجای آن بنهند و فاعلان چون از مفعولات خیزد آنرا مطوی
 موقوف خوانند، صلح اسقاط وتد مفعولات است (۱.۲۵) مفعو بماند فع لن بجای آن
 بنهند، و فع لن چون از مفعولات خیزد آنرا اصلم خوانند، و بعضی عروضیان
 ابن زحاف را حَذَّ خوانند از بهر آنک سقوط وتدست از آخر جر و همجنانک
 در عروض تازی سقوط وتد متفاعلن را حَذَّ خوانند، و در عروض باسی سقوط
 وتد متفاعلن را حَذَّ خوانند، و این اسم بدین زحاف لایقتر است، و صلح بقطع
 وتد فاعلان لایقتر جنانک آنجا بیان کردیم، جدع^۴ اسقاط هر دو سبب مفعولات
 است و ساکن گردانیدن ناء لات بماند بس فاع بسکون عین بجای | آن | بنهند
 و فاع چون از مفعولات خیزد آنرا مجدوع^۵ خوانند: یعنی سنی بریده، و این اسم
 این زحاف را لایق بیفتاده است، بحر اجتماع جدع^۴ و کشف است در مفعولات
 لابماند فع بجای آن بنهند، و فع چون از مفعولات خیزد آنرا منحور خوانند:
 یعنی کلو بریده، و از بهر آنک بدین زحاف ازین جزو کوئی رمقی بیش نمی ماند
 آنرا بحر^۶ خوانند، (رفع اسقاط سبب اول است از جروی که در اول آن دو سبب
 خفیف باشد، و چون از مفعولات سبب اول بیاندازی عولات بماند مفعول بضم لام بجای

۱- ذ: کشف ۲- م: مفعولان ۳- م: حذ: در هر سه موضع ذال ثانی

تراشیده شده است ۴- ذ: جدع ۵- ذ: مجدوع ۶- س: بحر

خبین و کف و قصر و شکل، خبن درین مس تفع لن همانست کی در آن مستفعلن^۱ گفتیم و قصر و کف و شکل حز درین مس تفع لن نتواند بود از بهر آنک جزو آخرین این مس تفع لن سبب است و قصر و کف و شکل از ازاحیف اسباب است^۲، و از این مس تفع لن بعد از قصر مستفعل^۳ بماند بسکون لام، مفعولان بجای آن بنهند و آنرا مقصور خوانند، و بعد از کف مستفعل^۴ بماند بضّم لام و آنرا مکفوف گویند، و بعد از شکل متفعل^۵ بماند بضّم لام مفاعیل^۶ بجای آن بنهند و آنرا مشکول خوانند، و شکل و کف در مس تفع لن از ازاحیف اشعار عربست در شعر ماری نیاید، ازاحیف مفعولات^۷ هشت است: - خبن و طی و وقف و کشف^۸ و صلم و جلع^۹ و نحر و رمع^{۱۰}، خبن در مفعولات^{۱۱} معولات^{۱۲} باشد مفاعیل^{۱۳} بضّم لام بجای آن بنهند، و مفاعیل چون از مفعولات^{۱۴} خیزد آنرا مخبون خوانند، طی در مفعولات^{۱۵} مفعالات^{۱۶} باشد فاعلات^{۱۷} بجای (آن) بنهند و فاعلات^{۱۸} چون از مفعولات^{۱۹} خیزد (b. 24) آنرا مطوی خوانند [وقف اسکان تاء مفعولات باشد، مفعولان بجای آن بنهند و آنرا موقوف خوانند]، کشف^{۲۰} اسقاط تاء مفعولات باشد، مفعولان^{۲۱} بجای آن بنهند، و مفعولان^{۲۲} چون از مفعولات^{۲۳} منشعب باشد آنرا مکشوف^{۲۴} خوانند، و^{۲۵} بعضی عروضیان این زحاف را کسف^{۲۶} گویند | بسین مهمله^{۲۷} و کشف | بشین معجمه برهنه کردن اندام باشد و^{۲۸} بسین (مهمله^{۲۹} پی) یا شنه بریدن بود، و حرفی از آخر مفعولات افکندن | را | بیکی از این دو اسم تعریف کرده اند، و چون خبن و کشف^{۳۰} بهم جمع شود مفعولات^{۳۱} بماند مفعولان بجای آن بنهند، و مفعولان چون از مفعولات^{۳۲} خیزد آنرا مخبون

۱- د : افزوده : و ۲- ذ : ا ب ۳- ذ : کسف ۴- آ : جلع

۵- ذ : متعلات ۶- س : مفعول ۷- ذ : مکشوف ۸- ذ : افزوده : و اما

۹- ذ : کشف ۱۰- ذ : در حاشیه افزوده : بعضی - م - بجای «و» که ، دارد

۱۱- ذ : افزوده : گفته اند ۱۲- ذ : کسف ۱۳- م : مفعولات

و چون از تفصیل از احیاف و شرح تصرّفات هر يك فارغ شدیم صواب آنست
 کی ذکر منشعبات هر يك مکرّر گردانیم و بر سبیل تفسیر هر يك را لقبی کی از
 آن زحاف یافته است در زیر آن بنویسیم تا اگر مبتدی طلب جزوی از مفترعات^۱
 اصلی کند زود بسر آن رسد.

ذکر منشعبات مفاعیلان و آن سیزده^۲ است.

۱- ظاهر: متفرعات، س: متفرعات ۲- یا کلمه سیزده غلط است و باید دوازده باشد یا
 يك وزن از منشعبات افتاده است و ظاهراً «سیزده» غلط باشد چه در کتب عروض دیگر
 هم غیر از این فروع مذکور نشد چنانچه در معیار الاشعار نیز (ص ۸۶) دوازده می‌شمرد.
 تمام نسخ سیزده است و ظاهر آنست که کلمه سیزده صحیح و يك وزن که مفعول^۳
 (بسکون لام) است از منشعبات مفاعیلان در تمام نسخ خطی افتاده است و شاید علت
 سقوط آن در جمیع نسخ آن باشد که کلمه (مفعول) (اخر) با مفعول (مخنیق مقصور)
 چون در صورت مشابه یکدیگرند نویسنده نسخه اولیه بنصّور آنکه این کلمه مکرر و غیر لازم
 است آنرا انداخته و دیگران بتبعیت او نسخ دیگر را نوشته و در نتیجه این فرع از
 تمام نسخ ساقط شده است و دلیل بر این مطلب یکی آنکه در تمام نسخ خطی این کتاب
 در بحر هزج که فروع مفاعیلان ذکر شده بجای اخر (مخنیق مقصور) دارد و ظاهر
 است که چون صوره هر دو باهم مانند بوده نویسنده کتاب یکی از آن دو را زائد پنداشته
 و مفعول^۴ اخر را انداخته و مفعول مخنیق مقصور را باقی گذاشته است در صورتیکه
 بودن مفعول اخر از فروع مفاعیلان محرز و در نزد تمام عروضیین مسلم است و بغیر این
 حدسی که زده شده خیلی بعید است که در تمام نسخ مخنیق مقصور بجای اخر سهواً
 نوشته شده باشد.

و دلیل دیگر آنکه مصنف در بحر مضارع هم مفعول^۵ اخر و هم مفعول مخنیق
 مقصور را آورده و از منشعبات مفاعیلان شمرده است و این صریح است در اینکه این فرع
 در این موضع و در بحر هزج افتاده است و آنچه استاد علامه مرحوم قزوینی در
 تأیید نظریه خود که غلط بودن سیزده باشد از کتاب معیار الاشعار نقل نموده اند ظاهراً خالی
 از غفلت نیست، چه در آن کتاب فروع منشعبه از مفاعیلان را دو قسمت کرده و در دو موضع
 آورده است يك قسمت فروعی که پارسیان بتقلید از عرب گرفته که برای آن شش فرع
 شمرده است و قسمت دیگر آنچه پارسیان از خود افزوده اند و برای این قسمت دوازده
 (بقیه در صفحه بعد)

آن بنهند^۱) از احیف فعولن شش است: - قبض و قصر و حذف و ثلم و ثرم و بتر^۲ قبض در فعولن سقوط نون است فعول^۳ بماند بضم لام و آنرا مقبوض خوانند، قصر در فعولن اسقاط نون و تسکین لام است فعول^۴ بماند، و فعول بسکون لام چون از فعولن خیزد آنرا مقصور خوانند، حذف در فعولن فعو باشد فعل^۵ بجای او بنهند، و فعل چون از فعولن خیزد (f. 25^b) آنرا محذوف خوانند، ثلم^۶ اسقاط فاء فعولن است عولن بماند فع لن بجای آن بنهند، و فع لن چون از فعولن خیزد آنرا ائلم خوانند: یعنی رخنه شده، ثرم^۷ اجتماع قبض و ثلم^۸ است در فعولن عول^۹ بماند فعل^{۱۰} بسکون عین و ضم لام بجای آن بنهند، و آنرا ائرم خوانند: یعنی دندان بیشین^{۱۱} شکسته، و بحکم آنک این جزو مرگبست از وندی و سببی و هر دو مختل شد آنرا بثرم تشبیه کردند، بتر در از احیف عرب اسقاط وند فعولن است لن بماند فع لن بجای آن بنهند و آنرا ابتر خوانند، و بعضی گفته اند کی بتر در فعولن اجتماع حذف و قطع است و هر دو یکی است، و ثلم و ثرم و بتر در اشعار عجم نیاید،

و ازین از احیف قصر و حذف و هتم و جتب و زلل و بتر و جدع^{۱۲} و نحر و سلخ و طمس و جحف و حذذ^{۱۳} و اسباغ و اذالت و ترفیل مخصوص اند بأعاریض و ضروب و باقی از احیف در سایر اجزاء بیت جایزست، و بدانک اگر چه جمله تغییرات عروضی را از روی آنک دوری است از اصل شاید کی زحاف خوانند، اما عروضیان تغییراتی کی باسباب ملحق شوند آنرا زحاف خوانند، و آنج باوناد تعلق دارد یا بضروب و اعاریض مخصوص باشد آنرا زحاف نخوانند بل کی علی الزحاف^{۱۴} کویند، و آنج گفته اند الزحاف لاید خل الآ علی الاسباب مراد اسباب (f. 26^a) حشو بیت است.

۱- آنچه در میان پرانتز نوشته شده از نسخه های اصل و اسامبول و آستانه افتاده

است. ۲- م- س: فعولن ۳- س: ثرم ۴- م: پیش ۵- م: جدع، س:

جدع ۶- م: حذ ۷- ح، آ، م، س: فرع علی الزحاف